بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود
سوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل و مقابل
تغیر باید و هر یک از آن گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوش خون را نشاند
اینست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب
شربت صندل شربت گدر و مانند آن و هر چه سرد باشد ادویه که خون
غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل
و هر چه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از
آمیختن سودا با خون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون
از بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از
پختن ماده بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون
سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک
را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپید زند
و تدبیر وی برآوردن بلغم است بمسهل و می هلیله کابلی درین باب اثر تمام دارد
و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک
مائل بگرمی باشد و مالیدن تن و ریاضت نمودن نافعست و اگر بسبب رقت
آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیر وی برآوردن
صفراست بمسهلات و هلیله زرد درین باب اثر تمام دارد و شربت عناب
و آب عدس و همه آنچه سرد است در جوش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی
مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و
هر خلط که گنده شود تب لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت بیگانه
دران نیامیزد یعنی بسبب عفونت حرارتست پس درین حالت اصلاح

اصلاح وی باید کرد بانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوشش خون گفته شد و مراد از جوشش
خون که درانجا گفته ایم گرم شدن خونست بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده شدن
را حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنج گونه است
یکی آنکه رطوبت رقیق با وی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه
سودای ناطبیعی قدری با صفرا آمیزد و اول را مره صفرا گویند دوم را صفرای محیه
سوم را صفرای محترقه چهارم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه با هم مرکب شده باشند
و این را صفرای کراثی گویند پنجم آنکه مره صفرا و صفرای محترقه که
کثیر الحرارة بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرای زنگاری گویند
و فرق در کراثی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است و درین
بیشتر والا فی الحقیقه هر دو واحدند و معدلات صفرا نوشته می شود و حسب
حاجت توان داد آنجا که حرارت بیشتر است دوائی که بسیار سرد است باید داد
و در روزی دو بار یا سه بار تبرید باید نمود یا مقدار باید افزود ادویه مفرده معدله
صفرا اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین گشنیز خشک صندل
تخم کاهو کافور حسب حاجت باید داد و بطریقی که برای هر یک مخصوص است
مثلا اگر اسبغول دهند لعاب از آن بگیرند یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که
زهرست خوردن اسبغول کوفته و بعضی مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که شربت باشد
بهدانه که از یه برشته گرفته باشند نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند که
تخم آنها بکار برند و الا از سبزی آنها آب افشرده بگیرند و کاسنی سبز را با آب بسته
که اتیدی می رود اگر آنرا دو سه جوش دهند تا پاره شده آب [illegible]
جدا شود پس آن آب را صاف به دهند تنها یا به نبات یا شربتی آمیخته اثر تمام مینماید
و در تصفیه خون بی عدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

وانچه در دور کردن سیاهی حزوه مبالغه میکند بجز ضیافت طبع فائده ندارد و گشنیز خشک
در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثرست
وصندل با آب سوده بسیار نهند حرارت قوی فرو نشاند و سپید از سرخ بهترست
وکافور بقدر دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سردست خرم وجوان
گرم مزاج را بتوان داد و فواکه سرد چون تربز و امثال آن و ترشیها همه معدل
صفرا اند و بدانند که زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد ادویه
مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا مخصوصند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض
قرص کافور شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال این
و بوئیدن و طلا کردن ادویه سرد نیز معدلست مر صفرا را و مسکنست حرارت را
اما تغیر بلغم نیز بر پنجگونه است یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزه خوش
بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه
با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع وی نزدیک بصفرا است
سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش
گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص یعنی بلغم زمخت
گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
و وی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبیعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت
دهند **ادویه مفرده معدله بلغم** بادیان انیسون
اصل السوس کمون دارچینی قاقله بزرگ سنبل الطیب مویز
وطریق استعمال هر واحد برای طبیب است مطبوخ در بلغم بهترست و
هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که
بلغم شور بود و تخم کشوث در برآوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص

ست و هرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت انچه در صفرا گفته شد قدرے

گرفته باین چیزها مرکب باید ساخت ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه

معجون زنجبیل معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن انهمه وقتی است

که بی عفونت یعنی بی تب باشید اما اگر تب بود ترشی کل وقت عفونت

سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و شربت بزور موافق است اما تغیر سودا

نیز بچگونه است یکی انکه سودای طبعی زیاده بر مقدار طبعی شود دوم انکه از

احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم انکه از احتراق خون چهارم

انکه از احتراق بلغم پنجم انکه از احتراق صفرا حاصل شود زیراکه هر خلط که

سوخته میشود سودا میشود و معنی سوختن اخلاط انست که اجزا

لطیف و رقیق از خلط به تحلیل رود و باقی کثیف گردد بنوعی که از جنس خود

براید نه انکه سوخته خاکستر گردد و قید تحلیل جهت ان نمودیم که اگر خلطی

بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزای وی برا در عرف عام سودا انگویند

چنانچه در بلغم جصی و بدانند که اگرچه در جصی وجه تسمیه دری تجبس یعنی گچ باعتبار

رنگست نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جایز داشته اند ادویه مفرده معدله

سودا افتیمون بستان کاوزبان تخم خربزه بیخ مهک تخم مرو انجیر مویز و مانند ان

چه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد چنانچه خرفه

و بهدانه و خیارین و مانند آن و الا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت و برودت باشد

ادویه مرکبه معدله سودا سکنجبین افتیمونی انوشدارو و معجون سنگ ادطیا

یا قوتی بوعلی مفرح دلکشا شربت کاوزبان شربت بالنگو و امثال ان و نکر گفته شد

که در هر باب رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن شود این مطبوخ

نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشنوث هر یک سه درم بیخ مهک

زرشک هر یک دو درم گاوزبان بنفشه هر یک درم بهم کوفته با سکنجبین بدهند و پیش
ازین باید که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی بیشتر
روزها دهند و در صحت تنها تدبیر از آن عفونت گفته آید بتمامه ان شاء الله تعالی

**فائده** در بیان چیزهای که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی
واحد بی وارد شدن معده و آن اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط
وجور سنون قطور نطول سکوب انکباب کماد دهن تمریخ
کحل برود ذرور بخور طلاء ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه
آبزن یا شویه و در اینجا معنی هر یک گفته آید شموم آنچه بویند خشک یا تر لخلخه
آنکه چیزی رقیق خوشبو در شیشه نهند و بویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه
در بینی دمند وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سایده بر دندان مالند
قطور آنچه در گوش و دیگر سوراخها چکانند نطول آنچه از مایعات بر ظاهر بدن ریزند از جمله
بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سایل از فاصله بر
ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم بدن بیابند
خود را بجامه پیچیده و سر نگون ساخته چنانچه متعارف است که برای آوردن عرق
می کنند یا بخار ادویه بگوش سایندن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون
سرد شود باز گرم شود و بگذارند خواه آن چیز خشک بود خواه رطوب تمریخ آنکه چرب
تر بر بدن بمالند تدهین آنکه روغن بمالند حقنه آنکه چیزی سایل در محقنه انداخته در
روده برسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروف است
شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بر دارند یا با آب سایده در چشم کشند
فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت
در آرند حمول آنکه پشته را با ادویه آلوده در قبل یا در دبر دارند فرزجه حمول

حمولی که مخصوص بفرج زن باشد کحل انچه بمیل در چشم کشند برود ادویه سرد که
انها را ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرور ادویه خشک را بسایند
و در چشم یا بر جراحت پاشند بخور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد
یا دود آن بعضو رسد بطریق مخصوص ضماد آنکه چیزی ترکه تند ار باشد بر بدن گذارند
طلا آنکه چیزی ترکه تنک باشد بر بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه
پخته باشد در ظرف کلان اندازند و بیمار را دران نشانند یا نشویه آنکه در آب گرم یا
در آبی که در وی سبوس و گل خطمی و گل بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال اینها
(یعنی سبوس گندم جو مطلق ان سبوس گندم مراد میشود ۱۲ مخزن)
تنها یا مرکب جوشانیده باشند یا پایهای بیمار بگذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود
و در تپهای گرم که برای ازالهٔ صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر را بطرف
پشت مائل دارند تکیه داده و چوجالی درشت و پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شده
شموم که بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده سرکه و آب گشنیز تر
و گلاب باهم آمیخته ببویند و اگر لخلخه سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سرکه
باید آمیخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار
…ر و کرده و میوه های دیگر و گلهای سرد اثر تمام دارد و ازانکه بوی گشنیز تر
…وش نیاید بجای وی آب ترب یا آب کدوی پخته کنند شموم که بیماریهای سرد را
…ع دارد مشک عنبر دارچینی جندبیدستر قرنفل زعفران شونیز ست
…سب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوط بارد که امراض گرم و خشک
…اغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر از هر یک یک جزو شیر دختران
…سند و اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند میشاید
…جا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

امراض سرد و تر دماغ را سود دارد صبر مر کندر حضض جند بید ستر زعفران
آب برگ کان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخی که سکوت را بهوش
آرد و سده دماغ را بکشاید کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک در بینی
دمند نخور که ام الصبیان را نافع است صعتر جند بید ستر زیره کرمانی مساوی در شیر
حل کرده در کلوی طفل ریزند دخور که مصروع را بهوش آرد حلتیت جند بید ستر در
سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان
قرنفل سعد کزمازج پوست هلیله زرد صندل سپید گلسرخ مساوی
بکیرند و بکار برند و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که درد گوش را
که از گرمی باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه
انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند تا سرکه برود و روغن بماند قدری در گوش
چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب
و سوزش بول را مفید است سفیداب کندر انزروت صمغ عربی نشاسته
دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در احلیل چکانند
نطول که خواب آورد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک
پنجدرم پوست خشخاش گلسرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هر یک
ده درم کشک جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند
نطول که امراض سرد سر را نفع دهد بابونه اکلیل الملک
شام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر
بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند فائده در امراض گرم دماغی
نطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل
برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس بازیانه تخم کرفس زیره

مرزنگوش شبت صعتر و آب بجوشانند بعض از ند خصوص در حمام و اگر این
ادویه انکباب سازند صداع ریحی انفع دهد کماد خشک که با داز عضو تحلیل
سبد گاورس و نمک درقته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و
سبوس گرم کرده و خشت نمد گرم کرده همین عمل [illegible] و کماد و ترکه عضو را نرم کند
و تسکین درد نماید بنفشه بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در
مثانه گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب کرده
بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل و بر دود و ذرور حسب احتیاج
از ینجمله در محل خود ذکر باید در هر مرض بکار توان بست تبخیر که مقوی ذهن و
دماغ است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است عود و قسط شیرین
صندل سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته و بیخته
بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند تبخیر که عرق آرد و چون بیشتر
میکرده باشند غب غیر خالص و تپهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن ماده
پوست بیخ بادیان و تخم آن بر مجمر بسوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق
آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه نیز موافق تقاضای وقت
بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل لائق گفته آید انشا
الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد کدو خیار خرفه
کاهو تره گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جمله یا هرچه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفی که چون بیمار دران نشیند آب او تا بگلو برسد انداخته بیمار را بنشانند و
ساعتی بماند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنهای که برای
هر مرض مخصوص است در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی یا شویه که در جذب ماده
سر اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها در آن اشتن نیز سود دارد فائده

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب ماده از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی وقت از ان نافع تر اما باید که بستن از بن ران اغاز کنند و کشادن از جانب قدم و هنگام کشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند

**فصل** در فصد

بدانند که فصد استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط ازین بر می آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط است یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده پس هر گاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرور مستفرغ میشود و غایت انکه خون بسیار بر می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد و پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم انکه فصد استفراغ اختیاری ست هر گاه رگ زنند و معلوم کنند که فایده ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگرچه ماده غیر مقصود بر آید حبس نتوان کرد مگر پیش از عمل دوا و اگر کنند ضرر دهد سوم انکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرط ست و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع ست بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند

**فایده** گاه باشد که غلبه خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر بر آید و بدان سبب ماده در حرکت آید و تپ آرد و درین وقت زود فصد باید کرد و هر گاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرر ی بدل و دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم ست که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان میرود و از خواص او که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ وی البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما انچه بتجربه رسیده اگر ماده کثیر باشد و سمیت

سمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویداست و بیان اوقات
فصد قائمه کرا کنند و کراهة از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد
کرده باغر مردود و شناسند و اکنون آنچه لابدی ست ذکر میشود و کسی را که از فصد غشی
می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند کلاب آمیخته
و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود
راحت دلوه و قدری حرکت فرموده بار دیگر همین سان دو سه بار وقفه کرده بگیرند تا غلبه
که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقة قی کنانیدن ست
پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور ست و دوا ر المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آنروز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام
مشهور ست که حریره و تنبول بعد فصد بهر کس می دهند و همچنان اینکه در
بعضی اطبای جاهل رواج یافته که اللحم مر و مینوشانند خوب نیست اگر مزاج
باشد سردی بایدواد تا صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر مزاج
بود گرمی بایدواد تا قوت زائد و بی حاجت هیچ نباید داد و در نیولار کها
که بیشتر مینر سند مرقوم میگردد قیفال اکحل باسلیق حبل الذراع اسیلم
ابطی صافن عرق النسا نابض جهارک قیفال را سر رگ
گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت ست و علتهای سر و رو را نافع اکحل
را هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع ست علتهای همه
بدن را مفید باسلیق برابر وسطی ست علتهای فروتر از گردن که تنوره بدن گویند
سودمند و امراض طحال و کبد را مفید دانند که زیر این شریان ست و جهید نبض محسوس
میشود باحتیاط باید کشود تا نیشش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی جهار رگ

باسلیق ست و در بعضی بارک الکحل آمیخته و گفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال ست اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته
ابطی برابر خنصر ست و آنرا اسیلم نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا
و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم ست و از ابطی متصل ست گویا
شعبهٔ آنست و آنرا ما بین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن دست در آب گرم
میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و دل
را نافع ست و ششش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل
بیشتر می برآید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن
بساق لنگ واقع ست برابر انگشت خنصر بگشاید و جراحت و خارش ران و
قضیب را سود دهد و ماده را از سر فرود آرد و مابض زیر زانو ست و نافع تر از صافن
ست و درد احشا و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا
رگیست گره دار که از بستن پای معلوم میشود و اگر بر ساق پای یابند بهتر
والا ما بین بنصر و خنصر پشت پای بگشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع دارد
و قریب بمنافع صافن ست چهار رگ عبارت از آن چهار رگ ست که دو بر لب
زیر و دو بر لب بالا واقعند در باطن لبها میگشایند از نشتر گرد سر امراض دهان
و لثه را نافعست و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و گوشه چشم واقعند
چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد
نشانش آنست که خون سرخ خالص بر آید و بدفق خارج شود و ضعف دل آغاز
ترقی کند چون چنین شود فورا سر رگ بگیرند و لارق بران گذارند و فاده نهاده محکم بندند
و دست بر بالش نرمی راست بدارند و اصلا حرکت ندهند و تا ده روز بسته دارند و پس از ده روز
برفق باید کشود و باز باید بست و همین بیان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شده

یعنی آهستگی ۱۲

و درین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین
انزروت شب یمانی اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یکدرم صمغ عربی
دو درم همه را کوبند و بحریر بیزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و با پشم خرگوش
یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان
پوست با میل در کرده و بالای پوست نیز بگذارند و اگر در پس ببندند بعصابه و یا بپا
و دست دوم رسته دارند تا خون بآنجانب مائل باشد **فصل سوم در حجامت**
و ارسال علق بدانند که حجامت و علق کودکان را بجای فصد است و بی ضرورت
نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از دو سال
نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهترین
ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآمده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت
بیاساید باید که در منع محاجم نماید و هر گاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد
کرده باشند تنقیه بنفس عضو باید کرد حجامت پس سر را پاک کند و بر نقره کردن
خلیفه الکحل باشد اما نسیان آرد و بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانها خلیفه
باسلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق
خلیفه صافن بود و حجامت بلا شرط بهر جذب بکار آید و اماله ماده نیز نماید اما علق
آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل** در نضج و منضجات بدانکه
نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا زود تنقیه
وی بدوا باسانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است از مدواته و غلظتی که در آن محسوس میشود و بعد خروج آن بسبب
کثافت لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی
هوای نکاریست مر آنرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب
کثافت است اگرچه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا
در تب خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر
در وی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبه خلط منضج داده بعد فصد نمایند
تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآیند بی تصدیع و ضرری رسانند خصوص آنجا که
سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروریست بعد فصد کردن منضج صفرا
عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی
نیم‌کوفته سه درم بیخ کاسنی نیم‌کوفته دو درم گشنیز از پوست سبز که زیر گل میباشد و از
تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه
را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانروز پس مالیده و صاف کرده
بنوشانند فقط یا همراه سکنجبین و یا ترنجبین و امثال آن و مدانکه هرچه معدل است
منضج است و ذکر منضج جدا بنابر فوائد چندست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ
آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند که بعد سوختن سوم حصه آب قدری آب
که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس
بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج
بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و بر نقوع و شیرها و تخمهای سرد که مذکور شد
بسند باید کرد و از این ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و ازآنکه منضج اقسام است
در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از آوردن ادویه
نوشته شده نظر بر شخص معتدل العمر و معتدل المزاج است پس اگر مریض طفل باشد

باشد موافق همان وراوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن
تکثیر فرمایند واین تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته
میشود واگر منضج داده شود بیشتر ملیکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص
باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده
یازده دانه بادیان نیم کوفته دو درم واگر بادیان رومی بجای بادیان کنند
قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست که بالای وی است خراشیده وجو کوب
نموده سه درم شکاعی نیم کوفته دو درم پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد
گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده
تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو توله اجابت تمام کند در نضج
اما انجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از
آمیختن صفرا میشود ولهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز
رعایت کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند واین قاعده در
جمیع مرکبات یاد دارند ونحو آب در منضج بلغم وسودا اثر تمام دارد اما انجا که تب باشد
نتوان داد مگر انگاه که تب کهنه شود و هرچه معدل است منضج است **فائده** بلغم
در سه چند ایام نضج صفرا نضج مییابد یعنی در نه روز پخته میشود از داون وی بیشتر ملیکه
از جمله اقسام غیر غلیظه وغیر رقیقه باشد والا ممکن ست که در پنجروز پخته شود یا در
زیاده از نه روز نضج یابد حسب ماده وکم وزیاده کردن ادویه برای طبیب ست
منضج سودا بیستان بیست دانه عناب ده دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه
دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان
دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد
بقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص ست

مخزن

ما را از سوختن خلطی دیگر شد باشد قدری ازین ادویه بگیرند و بادویه که برای
نضج هر خلط مخصوص است آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای رقیق
وی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده و نوع خود می آید از سودای
غیر طبعی میگویند مراد از سودای سودای دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی هست و سودای
طبعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که
شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجب است **فائده** ماده سودای خالص
دیر تر نضج میابد و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل
انست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که
مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد تا آنکه ماده موبو نضج یافته قابل
تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس
معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده
انست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده
میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر شود و مسهل دیگر بدهند و بدانند که انچه از تعیین
ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوای
منضج پخته نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و نضاج و دفع آن
بخشیده است و وی همیشه در کار خود است لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز
زائل می شوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین

**فصل ۵** در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و
اعضای دور فرود آرد و ملین آنکه انچه در فضای معده و امعا و نواحی آن بود
بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که
در وی منضج درکار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی

اما اگر در تلیین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نماید بهترست تلیین مبارک که اکثر
امراض باطنه و ظاهره را مفیدست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان
حامله را نیز میدهند و طفلان و پیران را بدستور دیگر و در ورمهای احشا الغایت نافع
و با همه هوا موافق بود صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند
و در گلاب یا آب گرم بمالند و صاف نموده میدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی
یا شیره تخمهای دیگر باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که
شائبه نفخ بود شیره بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر
بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند که تلیین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل
و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان و گل بنفشه و مویز و
گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده
دهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ
نباید داد و باید دانست که کسی را که روده هی ضعیف باشد و مهیا بر پیچش بود
مغز فلوس را بی روغن بادام زنهار زنهار ندهند که لک زنان حامله و پیران را بی روغن
بادام نباید داد تا امین باشد از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس
دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان ملایمت
دارد و مغز فلوس تشبث در جرم وی نمیتواند کرد تا محتاج بروغن باشد و مقدار
مغز فلوس در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست
و هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال
ضرر دارد خصوص در معتدل مزاج **فائده** چون مقدمه اسهال مذکور میشود
چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد و بدانکه مسهل که برای ضرورت قوی
دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا منضج حاجت نیست و شب دارو باید

مانع نه و هر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل
میکند اگر شکم بپیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها
لازم است که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع است اما اگر
تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از
تشنگی عاجز باشد آب سرد باکی نیست و محیان در بعضی ادویه آب سرد
نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هر چه در وی حب الملوک
باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن
بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد و در این ترکیب چنانچه قرشی نوشته
و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند
و بغرغره دهن پاک نمایند و قدری بوی دبه بخایند و آنچه که رواج مقبول باشد
مضغ وی بهترین اشیاست و خوردن خیر لوا بدستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد
و بداند که مسهل را بقی خواهد برتافت باید که نخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا
نوشانند و اغلب است که بدین حیله نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود
خواب نباید کرد و بمحلی محفوظ باید نشست و استنجا بطبیخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز
از ضرر باده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند منفعت
که بالای وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه بشافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه
آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین دهند باکی نیست تا مدد کند و مغز فلوس محمودت
و مصطکی کوفته بیخته یک نیم درم همراه نبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هرگاه
مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر کفایت
نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل [illegible] زود نفع بخشد و هرگاه عمل کرده باشد و
حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

ونبد ومعتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند وگلاب وبعد از ین چون ساعتی برود
غذای ملایم نوش کنند وبدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص
پس اگر قوت کفایت کند پی هم مسهل دهند تا ماده مقصود تمام بر آید واگر ضعیف باشد
بتفاریق باید داد یکروز دو روز در میان داده وسبک باید داد تا از کثرت اسهال
بدحال نسازد وهرگاه اسهال افراط کند قبض مطلوب شود وحرارت وتب
نباشد بهتست وبرنج نیکو جوشیده است واگر تب باشد تخم ریحان بریان ساخته در شیره
خرفه بریان ونارنگ بریان دهند وآنچه در باب اسهال مذکورست بعمل آرند

**مسهلات صفرا** این ادویه اند هلیله زرد تمرهندی ترنجبین بنفشه
افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گلسرخ شیرخشت
بعضی قوی العمل وبعضی ضعیف هرکدام از ینها که خواهند تنها
یا مرکب نمود حسب حاجت وبقدر طاقت بدهند وسقمونیا را تا مشوی
نسازند بعمل نیارند مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوص ست پوست
هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره
سنای مکی هر یک سه درم عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث
یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر واحد از
ده درم تا پانزده درم وکاهیدن وافزودن مقدار ادویه برای
طبیب ست وآنجا که طبع باین دوا تنگ نیاید مغز فلوس باید ریخت
خواه مطبوخ سازند خواه نقوع محکت زنند وباید که روغن بنفشه بادام
بقدر یک درم یا زیاده در ین مطبوخ آمیزند خصوص هنگامیکه مغز فلوس ممزوج شده

**فائده** هیچ دوائی نیست که بحرکت خلط خلطی دیگر از اخلاط ثلثه برون نیاید وآنچه مخصوص
گردانند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنابر آنست که وی بیشتر آن خلط را بر آرد اشتباه

و تب نوبتی قبل از دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آورد و
اگر ضرورتی بدادن او می افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع اشیائی که مزلق و
مقوی جگر باشند بدهند که ضرر نخواهد کرد و انشاء الله تعالی مسهلات بلغم
تخم حنظل قنطوریون ماهیزهره غاریقون حب النیل تربد حب النیل
خشک دانه بسفایج شونیز شکاعی مسهل مرکب که اخراج
بلغم نماید ایاره فیقرا تربد سفید حب النیل هریک درمی غاریقون
انیسون هریک نیم درم تخم حنظل نمک هندی هریک دانگی و نیم
بکوبند و با آب بادیان بسرشند و جمله یک شربت است مر کلان را و
بداند که غاریقون را نباید کوفت زیرا که در وی چیزی درشت مانند ناخن
باشد و او زهر است اگر کوفته شود ضرر میرساند لهذا آنرا بغربال مویین می مالند
تا اجزای صغیر غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند
بالای غربال و در استعمال نیاید نوع دیگر که بلغم بیرون آرد و در بهار نیز
میتوان داد و بسرفه کهنه نفع دهد عناب سپستان هریک بیست دانه
زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان رازیانه نیم کوفته هریک سه
مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت عدد اصل السوس
خراشیده نیم کوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند
صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هریک ده درم دران بمالند و
مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سفوف که
بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده و کوفته بیخته سه درم
زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم با آب نیم گرم بخورند

واگر بجای نمک سنگ سفید آمیزند هم جیّد دوا مختارند واگر مصطکی افزایند
نیز رواست اما آنجا که نمک یا تربد ممزوج نباشد تا بکرم هند **مسهلات**
**سودا** هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس
حجر لاجورد و حجر ارمنی آمله **مسهل مرکب** که اسهال سودا نماید ایارج
فیقرا پنجدرم افتیمون ده درم لاجورد شسته هفت درم حجر ارمنی نه درم
سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هریک دو درم سنبل لطیف انیسون
هریک یکدرم کوفته وبیخته تا بکرفس حب سازند شربتی دو نیم درم
**نوع دیگر** که بازاله امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده درم
بسفایج بیکوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس
هریک هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هریک
سه درم انیسون بادیان هریک دو درم خربق سیاه دو دانگ
تربد سفید خراشیده یکدرم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم است
بجوشانند وصاف نمایند وغاریقون وحجر ارمنی وحجر لاجورد
وملح نفطی هریک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند واگر قوی
خواهند شحم حنظل وصبر سقوطری قدری اضافه نمایند **فائده** در مطبوخیکه افتیمون
افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند وادویه بجوشانند وچون خواهند فرود
آرند افتیمون بسته بیندازند ودو جوش داده فرود آرند وروان بمالند وبنوشند
بداند که حقنه وشیافه درباب اسهال اثر تمام دارد اما ازانکه عمل حقنه
درین دیار کمتر مستعمل است وچون مطابق مأموره واقع نشود ضرر میدهد
درین مختصر بیان آن ننمودیم وبذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه مسهل دهند وعمل نکند باید که بشافه تحریک کنند وکذلک

هرگاه قولنج افتد تا از شیافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت کم
اندک قبض محسوس شود و شرب ملین و مسهل خود مهلت میخواهد در اینجا
نیکوترین تدبیر شیافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد
که کثرت استعمال شیاف احداث بواسیر میکند و در اینجا چند شیافه مجرب مذکور
نموده میشود شیافه که قولنج را بگشاید و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار بست
گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی پنج درم نمک هندی یک درم
عسل خیارشنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند و هر شیافه در طول
شش انگشت معلوم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد شیافه
که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را
موافق است ترنجبین پنج درم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هر یک
دو درم شکر سرخ پنج درم شیاف سازند شیافه که زود عمل کند قطع از صابون
بمثل هسته خرما تراشند و بر دارند و اگر بر دغن گل چرب ساخته بر دارند بی اذیت
باشد شیافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و
بوره ارمنی هر یک نیم درم هر دو را کوفته در موم سرشته شیافها سازند
و بر دغن گل چرب نموده استعمال نمایند و هر گاه شیافه زود برآید اعاده نمایند

**فصل ۶** در مقیات چون ادویه قی آور مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش
از قی لازم است بیان نموده می آید بدانکه هر گاه که خواهند قی کنند باید که
یک روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی دیگر نباشد روغن
بر بدن بمالند و روز قی چیزی نرم چون او گرای ماش و برنج بنوشند و بعد از آن
مقیات بنوشند حسب حاجت و قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
او گریست بلکه آن زاقی بر ناشتا بهتر است و کسی را که قی بآسانی نیاید سه روز بحمام برد

رو و تدهین نماید و شوربا تنی چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورد و بحمام
یا در خانه گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی زدن دو بر پشت چشم نهاده
بعصابه بربندند و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و مدد کنند و بعضی گفته اند
که قی استاده و سر فرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد و بدین سبب
قی بآسانی می آید و باید که بدو دفع قی کند باندک فصل تا تنقیه معده تمام شود اما بعد
از قی اگر وقت گرما باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی با آب سرد بشویند و دهان
با آب گرم و سکنجبین قندی یا آب کاسنی غرغره نمایند تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده
اما در وقت سردی و مردم سرد مزاج چشم و روی را نیز با آب گرم باید شست و
غرغره سکنجبین عسلی باید کرد و اگر با آب گرم بسنده کنند کافیست و بعد از قی چون
از غرغره فارغ شود بقدر یک مثقال یا مصطکی یک درم باریک ساخته با شکر
آمیخته یا با شکر بدهند و آب سیب ترش بدهند و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل صغیر
دهند روا است و هرگاه از عقبیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه آن را زایل میکند و اگر فواق یا تشنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند
و اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند
و آب گرم تکمید نمایند و منافع و مضار قی و آنکه تا چه حد شایسته است یا نیست مطولا
در شرح قانونچه مفصل گفته ایم و درینجا همین قدر اکتفا کردیم پوشیده نماند که از
شرائط قی آنچه در ما تقدم گفته شده بر تقدیریست که قی اضطراری نباشد
زیرا که در قی اضطراری بلا مهل قی باید کرد بی آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی
بنابر امتلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام فاسد و اگر عیاذا
بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای مناسب چون شیر
روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی همی کنند

دفعات اکنون بحسب هر سه خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا را بقی دفع کند
سکنجبین قندی دو مثقال و چهل مثقال آب سفاناخ یا آب کشک جو یا آب
نان کلاغ حل کرده نیم گرم بیاشامند بدستور قی کند مقی که بلغم برآرد
تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره نان نیم درم همه را بکوبند و با عسل
بسرشند و بدهند پس اگر خود بخود آید فبها والا با آب نیمگرم مدد کنند مقی که سودا
برآرد بگیرند ترب و بشکافند و خربق سیاه و درمی پر سازند پس آن ترب را در
سکنجبین تر نمایند یک شب بعد آن ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته
عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود مقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین
عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب ترب چهل مثقال بهم آمیخته نیم گرم
بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن تر شسته و نیم کوفته
و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو هر یک سه
مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و ده مثقال
شربت افتیمون شیرین نمایند و بسرکه انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند
و بدستور قی کنند **فائده** تا ضرورتی قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد
که سمیت دارد و کاهی خناق می آرد و ایضا بی ضرورت قوی غیر معتاد یقی را
قی نباید فرمود **فصل در مدرات** بدانکه مدر آنست که ماده را از راه بول دفع
کند و برای برآوردن ماده عرق ادرار نفع تمام دارد اما آنجا که ضعف بیشتر
باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده
در جگر باشد ببینند که مائل بحدبه است یا بمقعر اگر بحدبه مائل باشد ادرار بهتر است
والا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال دو بدر عرق بازمیدارد
کذلک اسهال با درو عرق مانع ادرار بول میشود زیرا که توجه ماده بطرف مخالف و

که بول را آنچه رقیق است مندفع میکرد و پس آن مرض طولی نبود مدرات نه بند

از آنست که در استسقا و فالج و وجع المفاصل هلاک امراو را بول دانسته اند

وایضا قبل از نضج شرب مدرات نیز منع فرموده اند و در اینجا مدرات

بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت خون مفصل مرقوم میکردد حسب حاجت

صرف نمایند **مدرات بارد آنست** تخم کاسنی تخم خیارین سکنجبین بزرالقثا

تخم خرفه خسک کاکنج بزر البطیخ وامثال آن **مدرات حار آنست**

تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفای خشک کبابه

نانخواه سداب تخم گندنا وامثال آن **مدرات معتدل** پرسیاوشان

تخم خربزه است وانگاه که بارد و حار با هم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بهند

دوای معتدل که ادرار بول کند انیسون بادیان هر یک دو درم نیم کوفته

در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن باند صاف نمایند تخم خیارین و تخم

خربزه هر یک سه درم کوفته در طبخ مذکور شیره از ینها بستانند و بقند سفید شیرین

سازند و بنوشانند ماده را در برآرد و بول بسته بگشاید واگر انیسون و بادیان

کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه مدد کنند

همان عمل کند دوائی که حیض را بگشاید سلیخه شونیز هر یک دو مثقال جندبیدستر

ابهل هر یک دو درم همه را کوفته بیخته بد و چندان عسل کف گرفته بسرشند و هر صباح

از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن چهل درم عرق بادیان

بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد بشرطیکه سبب احتباس

حرارت و قلت خون نبود الا مضر است طبیخ که حیض براند و منی مردان که از

جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود و یا در مجای خود افسرده محتبس شده باشد

بیرون آرد افسنتین درمنه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس

تخم سپاخ گرم و خشک است در آخر درجه دوم مخزن

هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند
و بدهند سه روز پی هم و سه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر دهند تا ادرار تمام کند و
مدرات حیض در ایام حیض باید داد تا موثرتر باشد **فصل ۸** در مقویات اعضای اربعه
یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هر یک جدا گفته شود حسب حاجت برگیرند مقویات
دماغ مروارید آمله بهاریه بهار سیب بهار لیمو و گلسرخ مارالورد نارنج بلادر
بندق بالنگو زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل
کندر روغن عبهر دماغ حیوانات گوشت ماکیان دراج و تیهو میش
مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله تر هندی سیب صندل
طباشیر گل مختوم ریباس بسد کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گلسرخ
مروارید نیلوفر نارنج هلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس
ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادروج جدوار دارچینی درونج
زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک
کادانیا قاقله لاجورد نعناع مقویات جگر کاسنی انار اشنه اظفار الطیب
جوز بوا حماما حب بلسان دارچینی ناخف قرفه قرنفل کشوث
مصطکی رومی ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد
لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حارند مقویات معده آمله انار دانه بلیله سماق
سفرجل طباشیر گلسرخ هلیله خصوص مربا اذخر پوست ترنج بالنگو
جوز بویه دارچینی زرنباد سعد سلیخه ساذج هندی قرفه قرنفل
قاقله کندر کردیا مصطکی مشک طرا شیع نعناع عود و بدانند
که هر چه مقوی معده است تقویت مری و امعا نیز مینماید و هر چه مسهل است
مضعف معده است مگر هلیله و در سنای مکی اختلاف است بعضی برانند که

براند که سنای مکی نیز مقوی است **فایده** ادویه مقویه سر اول مرقوم شده
وعقب آن کرم وجهت امتیاز دوای کرم از انجاکه شروع شده اند نخستین دوا
بشکرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد
حسب حاجت اسفیدباج طعامی است که بمحرور مزاج نیز دهند و طریقش
آنست که گوشت را بی مصالح گرم و بی ترشی پزند و شوربای او بکار برند ماء الشعیر
غذا بسیار موافق است در امراض حاره توان داد که هم دوا است و هم غذا طریقش
آنست که آب چهار چند جو باشد و طبخش معروف است و اگر نخست جو را بریان سازند
پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماء الشعیر محمص گویند و اگر در ماء الشعیر
عناب و سپستان و مانند آن چیزهای حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند آنجاکه
تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت و قطعا ماء الشعیر با
سکنجبین جمع نمایند و بعده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول وابازیر پزند
قریب باعتدال است تقویص قریصی است که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج
شوربای گوشت که از سرکه و از نوا که خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره و
چیزی شیرین آمیزند امراض مرکبه را سود دارد **مقاله سوم** در بیان امراض و
علاج آنها این مقاله مشتمل است بر چند باب و هر باب متضمن است بر چند فصل
**باب** در امراض راس یعنی بیماریهای سر **فصل** در صداع یعنی درد سر
وی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند و شربت نیلوفر نوشانند
و بعد بر آوردن خون اگر طبع قبض باشد منقوع حامض یا بلیلج مبارک طبع بگشایند و بعده
خون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند و منضجات وی داده مسهلات و
تنقیه کنند و صندل سفید باب گشنیز تر طلا سازند و اگر از بلغم باشد تعدیل وی نمایند
و بادویان بقدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن قسط بر سر کنند و بعد نضج

مسهل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن با آب سائیده سود مند است
و اگر از سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و
بادام طلا نمایند **فائده** باشوبه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین
چیزهاست و در درد سر زنهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما احتمال
ضرر میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند که نافع است و اگر سر را بگیرند بدست
بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه باهستگی مالیدن نیز مضایقه ندارد
**فائده** صداع که از گرمی فقط رسیدن با آفتاب یا از سردی فقط رسیدن عارض شود و علت
خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی است اگر از گرمی
سردی نوشند و بویند و اگر از سردی است گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با
تپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر پیدا شده باشد
تدبیر آن مرض کوشند و قسمی است از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر
میباشد و دیرپاییست طریق علاجش بحسب سبب همان است که در صداع مطلق
گذشت و این طلا نفع وارد صمغ عربی یک درم افیون نیم درم زعفران ربع درم
باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر شقیقه گوش
بچسپانند خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد
استحکام تصدیع تمام میدهد **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون
افیون و مانند آن و شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما باید که حکما منع کرده‌اند که گاهی
بهلاک هم می انجامد و عند الضرورت اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا مالونه که
مصلح افیون است و انجا که گلاب بر سر زنند در زمستان باید که بسیار نزنند تا سر تر دارد و اگر نه چیزی
ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع بر آید بند نکنند که علامت
مگر آنکه صداع خونی باشد و خون بسیار بر آید و خوف ضعف شود آنوقت توان.

**فصل ۲** در سرسام یعنی و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود ست
آماس که در پردهای سر یا در جرم دماغ واقع شود و اگر از خون باشد بیمار خندان بود
و اگر از صفرا باشد بدخو و ترش رو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر
از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص ست
شاهد برانست و دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص گویند و بلغمی را
لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و
سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علامت هوش از سبب صداع روشن
شود و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز مد نظر دارند و حجامت ساقین
باشرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیرست و استعمال لخلخه
اسرع در اثر و مالیدن و بستن پاها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض
دماغیه با شویه بدستور و بالجمله در سرسام فصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب
باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفراوی سرسام
مرکب با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر
مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان یاوه گوئی
و جز آن که از لوازم سرسام ست گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای قوی
و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام ترک تپ هیچ
نمیباشد و اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد
تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و بتقویت
دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود و این مرضی ست که یکبارگی واقع شود و آدمی
بی حس و حرکت کرده و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت
حدوث علت و سبب این بادی سوداوی ست که در مؤخر دماغ شده آید یکبارگی

علاج در حالت بیهوشی شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا از روغن خیری و روغن بادام و تخم بصیل وران آمیخته بمالند واگر جندبیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم تر بکار برند و پس سر را بموم و روغن چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر بر آرند و جمود و شخوص و آخذه و مدرکه نیز نامند

**فصل ۴** در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده بود و بمرده ماند و اثر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است که در مسالک روح در بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند والا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند و اگر قی تواند آورد اشراف تمام دهد و مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا بیش که مستعمل میشود باریک ساخته بران مالند خوب است و بعد افاقت تعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن محسوس باشد خلاصی ممکن بود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود و در میت نه و بدانید که مسکوت را تا هفتاد ساعت که سه شبانروز میشود کسی کم دفن کنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت در بندت [?] زنده میباشد گاهی می تواند که بفضل الهی بگشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد

**فصل ۵** در سبات و آن خوابیست غیر طبعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت است بر دماغ خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب

وسرکه بویانند وبرچه مجفف باشد خوانند واطریفلات سریع الاثر است وانجا که
سبب سبات بخار معده باشد سبوق تخمه وخفت وحالت جوع پدید بود وتدبیر آن
تنقیه معده است واطریفل کشنیز نفع تمام دارد وکشنیز خشک کوفته بخته بالای
طعام سودمند بود **فصل ٦** در سهر یعنی بیخوابی وسبب آن غلبه یبوست بر دماغ
سازج بود یا مادی بود و سهر آور سودا است وصفرا لامحاله وبلغم شور نیز علاج
در سازج بترطیب دماغ کوشند باشربه واغذیه ولطول وسعوط وهمه معدله مرطبه ودر مادی
حسب ماده تنقیه نمایند وسرکه نشاید که بو کنند که سهر افزا است وادویه خواب آور است
تنبت تر در زیر بالین نهند ودر بلغمی بر سر نیز پیچند وریحان بگلاب افشانده
بویند ولخلخه بیشتر بکار برند وافیون بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند **فائده**
هرگاه باعث سهر تب باشد یا بخارهای کریه بهترین تدابیر پاشویه است ودلک
اطراف وازمالیدن روغنها بر سر دور بودن ودر قطع سبب کوشیدن **فصل ٧**
در سبات سهری وسهر سباتی این مرض از اجتماع اسباب سبات وسهر
حادث شود وبعضی برآنند که ورمیست دماغی مرکب از صفرا وبلغم وبالجمله شان
علت مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد وثقل وکسل وگاهی بیداری
مفرط بود وآنانکه ورم میگویند هذیان وفتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری
بهر تقدیر اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند واگر جهت بیداری
غالب باشد سهر سباتی نامند وتعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود وتا جهت خواب
مساوی بود بجهت بیداری واگر یافته شود مختارند که سبات را مقدم دارند بر
سهر از یراکه وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر وسبات مذکور شد و
حسب اجتماع ماده تین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند ووقت غلبه
بلغم شمومات حاره خفیفه وهنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند وکذلک

دیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی می نمایند و حق است که
ورم لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود و

**فصل ۸** در کابوس و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران
بران افتاده یا کسی آنرا بخش میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد
علاج اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند
و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع
می انجامد

**فصل ۹** در صرع و این مرضی ست که آدمی بیهوش بیفتد و
دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی
رگهای زیر زبان لازم وی ست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید
مهلک ست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار
واقع شود و باز زایل گردد چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی
گفته آید بکار برند و گره به در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب
نکند و وقت افاقت تنقیه باید نمایند حب الخلط و از میوه های تر و گوشت بره و شیر و امثال
آن پرهیز برند و عود صلیب در گلو آویزند و جو بکار برند **فائده** صرع که اطفال را
افتد اکثر آن را ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده
باید کرد و افراط در تسخین یا در تبرید بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود
و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیر ست و فساد شیر محدث آفات در
طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد بشیافه قبض گشودن اسرع انفع ست در
دفع این حالت

**فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضی ست که آدمی را از حکم
سلیم و ظن سالم باز دارد و بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد
در بعضی امور و از این قبیل ست حمق و رعونت و عشق فساق علاج حب الخلط

تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیه لطیفه دهند تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید و قوت نگاه دارند و از
اثر تنقیه و تعدیل و غیره ظاهر میشود در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد
تحقیق سبب تدبیری که در خور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد ان شاء الله
و در عشق بهترین تدابیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد و الا بطریقی که باز دارد از
اندیشه آن باشد متوجه باید بود و جماع را در ازاله عشق اثر تمام است خاصه اگر
با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام است
اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود داء الکلب و اگر
با ترش روئی و فرار از مردم بود قطرب و هر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه
مالیخولیا است و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقه وی غیر
آنست زیرا که در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبیعی شرط است چه خلط طبعی
اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج آنچه در مالیخولیا گفته شد بکار برند
و در ترطیب بیشتر کوشند و بدوشیدن شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن
روغن بنفشه و بادام بر سر و بدن و استحمام و نطول ساختن آب گرم بر شکم
نفع دارد و معجون نجاح اگر سود میدهد بعد از نضج تمام **فصل ۱۳** در سدر
و دوار هرگاه آدمی برخیزد و یا حرکت کند چشم تاریک شود آن را سدر گویند
و چون اشتداد کند سر گرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج
حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت
در دماغ توان دانست و اگر ماده در معده باشد از غثیان و دیگر آفات در
معده مهیا بود و همچنان هر عضو که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و
تنقیه عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

که از نقاهت پیشود و اغذیه لطیفه و مفرحات مناسبه مزیل است و مروارید صلایه کرده
با شربت لیمون و صندل با شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رسیدن سرما
بر سر باعث دوار بود تکمید و تضمید باشیای گرم نمایند و اغذیه که دران توابل گرم باشد
بخورانند **فصل ۱۴** در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم بر دماغ و
بسبب سودا و بواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض می شود علاج
در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد نضج خصوص بحب قوقایا و امثال آن
که در تنقیه سر معین است و معجون فلاسفه دوج مربا و زنجبیل مربا و کندر
با شکر مفید است و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادهان در سوداوی
واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافی است
**فصل ۱۵** در فالج و این مرضی است که نصف بدن در طول بی حس و حرکت
شود و این بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود و بواسطه
تورم او در مبدأ اعصاب را علاج در بلغمی تا چهار روز دوا یه قویه ندهند و از غذا
باز دارند و اگر ممکن نباشد اندکی آب که پخته باشد بازیره و دارصینی توان داد و بجای آب
ماء العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج بلغم دهند و نخود و آب گوشت کبوتر بچه
با دارصینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد
مسهل قوی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدهین نمایند و جوارش
بلادری و تریاق کبیر و شجرینا و مثرودیطوس نافع ترین ادویه است و مشک و کندش و
فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن رسانند
و ضرر از آب سرد است و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جائز است و آنجا که
فالج با حرارت باشد دوا یه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعد معالجه
فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدأ اعصاب ازاله

ماده چون تنقیه وم نمایند ومعالجه ... متوجه فرمایند فائده وبطلان حس حرکت اگر بعضو
افتد بی تخصیص در قسم آن در نصف طولانی افتد آنرا خدر گویند بلفظ مطلق وفالج بیشتر
نصف بدن مختص است نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر واین مرضی است که حس عضو باطل
یا ناقص شود علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند وتقلیل غذا نمایند واگر بسبب
بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند واگر بسبب ضربت بود وعلامت وعلاجش از تشنج باید
جویند واگر بسبب ضغطه ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید **فصل ۱۷**
در لقوه یعنی کج شدن روی وسبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک
شق وجه افتد نشان استرخا کدورت حواس است ونقصان ایقه وفرو افتادن
پلک زیرین وکاه ونشان تشنج تمدد پوست پیشانی است وقلت آب دهان علاج
در استرخا بعلاج فالج ودر تشنج بعلاج تشنج کوشند فائده تا چهار روز بلکه
هفت روز نگذرد وعلاج آن هیچ نکند واز عطسه آن ... دارند واز آب نیز اگر ممکن باشد ودر
خانه تاریک نشانند وآیینه چینی پیش نظر باشد تا حرکت در آن پیوسته
بمی بینند ... در دهان ... تشنج نیز در ماء العسل جوشانیده غرغره کنند
واگر از غلبه خون بود فصد ضرور است ورنه ... نمایند که چون سه ماه بگذرد ...
ودر نمیشود وآیینه چینی عبارت است از آیینه که از نقره ومس وبرنج ساخته باشند
چون روی در آن بنگرند دیده میشود وکثرت نظر در آن باعث استقامت معوج
میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی درهم کشیدن عضو واین اگر از بلغم باشد
تشنج رطب واستلائی گویند ونشان آن اینست که یکبارگی افتد و
علامات بلغم پیدا بود واگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند ونشان
وی آنست که بتدریج افتد نخستین استفراغ مفرط یا حمیات حاره پیدا آید
غم مفرط اتفاق شده باشد وعضو لاغر شود علاج در استلائی بعلاج فالج

کوشند و دیسمی بترطیب ظاهره و باطنیه از انچه بهر سو مزاج یابس در معدلات ذکر یافته و سوم روغن و روغن بنفشه بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استنشاق نمایند **فائده** تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم اعله حادث میشود تدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که در صرع افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود کشودن صرع تشنج بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب احال بیگرم بمالند بعضی مردم را که وقت فازه دهن کشاده میماند بسبب تشنج شدن کور و دهن بهمین کافی است و اگر کفایت نکند بعلاج امتلائی باید پرداخت

**فصل ۱۹** در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو جانب کشیده شود

**فصل ۲۰** در کزاز یعنی تشنجی که در عضو گردن افتد مانع تمایل شود علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب در معالجه مبادرت نمایند که اینها قوی‌تر از تشنجند

**فصل ۲۱** در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه است و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب نمایند و در رعشه جماعی شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بیضه نیم برشت خوردن مفید است

**فصل ۲۲** در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجه منذر بلقوه و در شکم مقدمه صرع و در پهلو بورم پرده سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضله شکم مقدمه مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نابرآمدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد فوراً

**فصل ۲۳** در لقوی که ویرا فنجخ نیز گویند این حالی باشد که اعضا گران و رنگ روی و چشم سرخ شود و فازه و خمیازه بسیار آید و او

خود را همی بجید گویا مقدمه حمی ست و حال آنکه تب نیاید و بعد از چندی آن حالت رفع
گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر این حالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون
و صفرا باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل
بدان کردن فجاءةً نفع میدهد و تخم کشنیز سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر
سوده سودمندست **فصل ۲۴** در حکه و این مرضی ست که دماغ خارش کند
بی درد علاج در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفراست و اگر
تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد
**فصل ۲۵** در عصابه و این دردیست که در ابرو پیدا آید و سببش اگر گرمی
ساذج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع کند و غلبه همی کند تا دو پهر
پس با زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری ازان نباشد باز صبح
شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از
خارج تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر ابروی افتاده باشد
و پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن ست بخاریدن درون بینی از چیز
خشن و اگر رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف مالند **فصل**
در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی بر آید بطریق مرض آنرا زکام گویند و اگر
بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان
برودت غلظت یا رقت بی حرقت علاج تعدیل مزاج کوشند و در مادی تنقیه نمایند
حسب ماده و بالجمله در زکام قبل از تنقیه تمام چیزی که ماده را از بر آمدن باز دارد
نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده و در جای گرم باید بود و از خواب غرق
و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سر نگون کردن
و حرکت عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه با زکام بود رعایت سرفه نیز نمایند

فائده ناشری رباد شنا مرکه در روی می افتد تنقیه دفع میکرد و در آخر کتاب
در امراض متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** در امراض عین
بدانکه چشم مرکبست از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که
محل نور است در وسط آمده تا جلیدیه رسیده و اشباح که درین رطوبت
منطبع میکردند در عصبه متادی می شوند و باصره درک آن می نماید
باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش اینها بنا یافته اند و مقصود
اکنون بدانکه اینچه مماس هواست و ملمس و مرئی ید طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه است
تا انجا که سپیدیست ملتحمه است و انجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد
ازیشان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین است و تلون حدقه از وست و الا قرنیه
شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه
است و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد
رطوبت زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس
قعر کاسه چشم است بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده و اینچه نام
دارد در ینجا مذکور می شود **فصل ۱** در رمد و آن ورم ملتحمه است اگر از خون
باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود
خورش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند و
منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و
منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک برهم نرسد و چشم گران باشد و باشد
بعد و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود و علاج تنقیه حسب آن ماده
نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما انجا که سبب ضعف

خفیف باشد و دو سه روز بعد از و مالیدن بی تنقیه مجوزست و بهترین طلیه در

رمد گرم حضض مکی ست با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند

و آنجا که درد شدید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند و ذرور چشخام در همه اقسام رمد

نفع تمام دارد و پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخار

انگیز و لازم دانند صفت ذرور چشخام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و در زیر

خاکستر گرم بخته یا بدون آن دو حصه بگیرند و از نبات مصری و از مامیران چینی یک یک حصه

و هم چون غبار بسازند و در چشم اندازند بطریق ذرور و از رمدِ حار با شیر خر

اگر بدل مامیران کنند می شاید **فائده** رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مبتلی

ست بود و تبنج و حجامت پس سر روز چسپانیدن بر بناگوش اثر کلی دارد و ذرور

مذکور سودمند **فصل ۲** در طرفه و آن نقطه خونست که بر ملتحمه افتد علاج قطره خون

بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود آن رسانند اما

اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند **فصل ۳** در ظفره یعنی

ناخنه علاج آن ... که بهندی ... مشهورست نیل بسازند فقط بمازار

در چشم روزی چند بار می گردانیده باشند و اگر ماده موجبه کثیر بود قیفال

گشایند و حب ایارج تنقیه نمایند و از مولد بلغم بپرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بنشتر

بردارند و بهر این کار دستکار هشیار در کار است تا آفتی دیگر لاحق نشود

**فصل ۴** در بیاض و آن سپیدیست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم

غریب بر قرنیه علاج کف دریا آب بسایند و در چشم رسانند در چند کرت

زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بجا ص بزبان ناشتا

اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضی ست که رگهای چشم سرخ

و ممتلی می شوند بتدریج و چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و بلک

باشد سبل رطب گویند واگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند
وبهترین منقیات فصد رگ قیفال ست بعده رگ پیشانی ورگ ماق زدن پس
آنجا که سبل رقیق بود شیاف دینار کشند ودر سبل غلیظ شیاف احمر وباسلیقون
ودر یابس قبل از اکتحال وبعد او استحمام لازم شناسند واگر رمد یا سبل لاحق
شود نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد وبر استفراغ وجذب ماده قناعت
کنند وزرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد واگر بدوا زائل
نشود نقط نمایند یعنی بردارند وبرند بطریق که معروف ست نزد کحالان

**فصل ۶** در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه وفرق در ورم وانتفاخ آنست
که ماده ورم در جرم عضو سرایت میکند وانتفاخ در خلل عضو پیدا آید وبس
بعضی بر سبیل مجاز ورم را انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد
علامتش آنست که دفعةً پدید آید ونخست در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گزیدن
پشه ویا مگس میشود ظاهر گردد واگر از بلغم باشد بتدریج افتد ودر چندان نکند
وچون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده غلیظ بود واما اگر مائی بود اثر
غمز نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند وتدبیر رمد بارد رجوع نمایند ودر ریحی
سه روز پیچ وا کنند که در اکثر خود بخود زائل میشود

**فصل ۷** در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه ودرین بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود ویا
ریش گردد علاج از طعام شور وتیز پرهیزند وتنقیه بفصد وتسهیل
نمایند وحب برقصت بسایند وسیاهی او در چشم بمالند وچشم هندی با
آب گرم می‌شسته باشند

**فصل ۸** در توته ملتحمه وآن گوشتی نرم ست
که اکثر در موق اکبر پدید آید علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس
دستکاری نمایند

**فصل ۹** در غدة ملتحمه وآن ثور صلب سرخ یا سیاه

که در چشم پدید آید و اگر در شوق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که
ماده در وقت سبک بود و چون رفائد بگلاب ترکنند و برنهند زائل شود ولی تدبیر دیگر

**فصل ۱۰** در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود شربه بکشند و اگر از سردی
باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی عضله چشم بود خسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی
و مازو هر سه مساوی کوفته بیخته بکشند و انجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک
برآید و منقطع گردد آنرا توالتین نامند تدبیر او تنقیه بدن ست پس ادویه اشک آور
و مجلل چون باسلیقون کشیدن

**فصل ۱۱** در حرقت عین سبب سوزش
چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد توتیا در غوره پرورده بکشند
و کاسنی تر بکوبند و بر وغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد

**فصل ۱۲**
در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاد مطلقا
چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر
آنست که چشم آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد به پنبه
یا لته بردارند و اگر غایص بود بدین تدبیر بر نیاید نشاسته باریک سازند و در
چشم پر کنند و زمانی بدارند تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد
و پس به پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و قرار نمی
می آویزد و باید که طین فارسی سرخ که بفارسی آنرا گل سرشوی گویند باریک سازند
و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند تا حیوان بدان آلوده شود
از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانوبه که سرش پهلودار بود و بر
در چشم بعد تکمید چشم آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو میل انبولی
بخارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم بآلتی که مخصوص این کارست یا بهر حیله که توان

برآورد و برآرند پس از آن شیر زنان با سپیده بیضه مرغ چکانند تا از مضرت تشبث ایمن سازد **فصل ۱۳** در ضربه که بر چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم دارند بقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و زنجبیل و سنگ پلپل یعنی سنگی که در خریطه پلپل ها بند و زرنیخ طلا نما تا کبودی او دور شود و اگر تیغ یا از سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد تلیین ست و بهر اندک مدتی و زرده تخم مرغ نهادن با صلاح جراحت کوشیدن بنوعی که در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحه عین بدانکه ریش در سایر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمی شود و مگر بعد علیان مده علاج زرد رگ قیفال زنند و بسیر سعته خون قدری همی گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند شیر زنان چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب شیرین دو پاس مدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند باشد و چون نصف بماند بپالایند عسل او این باشد و بعد از پختن و شکافتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند آنچه برای ذهاب آثار قروح و جدری مخصوص ست بکار برند و استخوان بوسیده بگلاب سائیده در ازاله اثر مجرب ست **فصل ۱۵** در گمنه بدانند که این لفظ مشترک ست زیرا که گرانی پلک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص به بلک است گفته آید جدا اما آنچه بقرنیه مختص است تدبیرش نضج است باستعمال لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت تشقق مانند تیشهای قصبی باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری باید کرد والا تعرض نکند تا آفتی دیگر پیدا نکند و آنچه بملتحمه خصوصیت دارد معالجه رمد سوداوی دور شود و بطبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد

**فصل ١٦** در عشا یعنی شبکوری علاج شهد با آب بادیان در چشم کشند و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند و آنرا بر آتش کنند و رطوبتی که از انجا بر آید بمالند در چشم کشند که سریع الاثر است و اگر ماده کثیر بود و بمسهل و فصد بر آرند

**فصل ١٧** در جهر یعنی روزکوری علاج هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و در بینی چکانند و در آب سرد چشم بکشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند

**فصل ١٨** در صداع حدقه و شقیقه عین این مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و وجع مسلی یا ضاغط بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار رمد هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر است و در بتر شریان صدغ مبادرت کنند تا آفتی دیگر نیارد

**فصل ١٩** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه ماده نمایند و بعده هلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست

**فصل ٢٠** در نتو القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غالب و بعده ذرور اصفر کشیدن و تا بهای گرم رو شستن و بر بخار آن انکباب نمودن و خاصه نتوانست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمی شود و معرا از دمعه

بود فربان سبو و بخلاف تبره که در قرنیه افتد زرم وذی عمق دباور ومی باشد

فصل ۲۱ در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد وگاهی در جمله انها بثور حادث میشود وگاهی در بعضی باجمله در بعضی قرنیه سپید مینماید بهان موضع در بعضی نه و جهش در مطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل بعمل آرند و ابتدا روادع وانتها شیاف ابیض کندری وانحطاط شیاف احمر لین کشند

فصل ۲۲ در نتو سرج هرگاه قرنیه بشکافد وعنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموما خواه آن بقدر سر مور بود یا زیاده باشد واگر نه بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النملی و راس الذبابی و عنبی وتفاحی و مسماری و ثؤلولی و حلقی نیز خوانند علاج پیش از انکه کنارهای شق قرنیه سطبر شود در مراجعت نتو کوشند و محافظت نمایند از کثرت خرق واین چنان باشد که شادنه مغسول و اقلیمیا نقره و صدف سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند واگر اکسیرین اندازند بهتر باشد و بالای آن رفاده بقدر خانه چشم بر چشم گذارند و قطعه اسرب یا اسرب سوخته را در خریطه نهاده بر نهند و اگر سرمه سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم ربند و هرگاه کنارهای قرنیه قشعه غلظت گرفته باشد علاج سود ندهد مبادرت کرده اند تدبیر آن

فصل ۲۳ در حول یعنی برخیره نمودن چشم این مرض اگر مولودی بود علاج نپذیرد اما غیر مولودی انچه باطفال اتفاق از صرع یا از خوابیدن ... از یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکباره ... را بجنبش آرد و علاجش آنست که چیزی سرخ بدانجانب که خواهند چشم را بگردانند آویزند تا محل نظر پیوسته بدان دارد و هیات چشم بحال آید انچه بزرگان را اتفاق افتد اگر از تشنج عضله مقله بود نظر کنند که سببش یبوست یا امتلا نشان یبس تقدم امراض حاد و ست و علاجش ترطیب چنانچه به تشنج یابس معقمه ...

ذتبير خرد و شير دختر و كشيدن انفع و نشان امتلا تقدم صرع ست و جزان كه
به تشنج امتلائي لازم ست و علاجش تنقيه و اگر از استرخاى عضلات مقله بود
بعلامت و علاج استرخا رجوع نمايند چنانچه در امراض رأس گذشت و اگر
زوال طبقات و رطوبات بود چشم متحرك باشد بحركت اختلاجي و علاجش تنقيه
دماغ ست باياراجات و تنقيه معده نمايند و اگر از اصعدن ماده دانند تجويد هضم فرمايند

**فصل ۲۴** در اتساع و انتشار بدانند كه اتساع گشاده شدن ست خواه عصبه مجوفه
گشاده شود خواه ثقبه عنبيه و انتشار اكثر مرا شدن نور ست و اجزاى چشم و اين
لازمه اتساع عصبه است و در اتساع ثقبه عنبيه نيز باشد و در اكثر با اتساع عصبه
اتساع در ثقبه نيز بود باشد بالجمله اتساع عصبه متعذر البرء ست اما اتساع
ثقبه را حسب سبب تدارك توان كرد علاج تحقيق سبب نمايند و تدارك فرمايند
مثلا اگر از ضربه افتد ماء الله ماده كنند و اگر از خلط افتد تنقيه نمايند و اگر از زيادتي رطوبت
بيضيه افتد و اين بصبيان بيشتر افتد يا از تورم طبقه عنبيه افتد ايضا تنقيه نمايند
اگر از خشكي عنبيه افتد علامت و علاجش از ضعف بصر بشنوند

**فصل ۲۵** در
ضيق يعني تنگ شدن ثقبه عنبيه اگر جبلي ست محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر
عارضي ست ضعف بصر مي آرد نظر كنند كه سببش رطوبت عنبيه است يا خشكي عنبيه
يا قلت بيضيه يا كيموس رديه كه در ثقبه گرايد آثار رطوبت و يبوست از اسباب ماتقدم پوشيده
نيست و نشان قلت بيضيه كوچك شدن چشم ست و سبعرات تشخيص نمودن
و علامت كيموس صلب فقدان ثقبه است يعني مردمك نمايد علاج در يبوست
عنبيه و قلت بيضيه ترطيب و در كثرت رطوبت عنبيه تنقيه و در رداءت كيموس
تنقيه مع مراعات ترطيب كه كيموس صلب را قابل برآمدن سازد
بايد كرد

**فصل ۲۶** در تخيلات يعني شكلها

آب بيد و آب كوك و لعاب اسپغول

و خیالها در چشم آید چون پشه و مگس جز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمهٔ نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای آن است دائم و هر روز افزودن و اگر در یک چشم بود نه علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامات فساد طبقات و رطوبات از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیهٔ ماده و تقویهٔ اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ است و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث است می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش می شود جهت تکدر بصر تیله و کله یا جبه دهند

## فصل ۲۷ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم

و این رطوبت است که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبهٔ عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقبه را در گیرد و بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت تمامه نمی کند بنابر رقت و انقسم انتشر رقیق گویند و علامات نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت علاج در ابتدا بی توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته باید تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند هرچند که داغ تر آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیز کنند و بعد نزول الماء چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم قسمع نمی شود دستکاری

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد **فایده** خیالات چون تا
شش ماه دیگر رود و نزول پیدا نشود آن خیالات موجب نزول الما نمیگردد و بعد
که تخم نیل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند ورگ پس گوش
گشادن نیز مانع می شود اما داغ بشرطیکه بر شهریان افتد و پخته بود البته منع
نزول الما رمینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد نه داغ مگر قدح یعنی
دستکاری که طریقش معروفست و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول الما را ضربه
قویه بر سر افتاده متعاقب بامره بکشاد و اقسام این مرض بسیارست عمانی
زیبقی جصی اسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض برد اصفر
احمر ذهبی ازرق اسود وازینها هیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح
وانچه قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم متسع گردد **فصل ۲۸**
در سده عصبه مجوفه که بی نزول الما بود نشان وی سالم بودن مردمک است
ومع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه نا مودن علاج تنقیه دماغ
کنند و رگ گوشه چشم زنند و دیوچه بر صدغ چسپانند و قدم مالند و محاجم ناری
بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی کربه چشمی انچه اصلی بود اصلاح نگیرد
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب
تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر یبوست
بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه یبسی بطلان بصارتست و فرق درین و
نزول الما ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در یبسی لاغری در
چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فایده** زرقه که در صبی شده باشد بعارضه بعد
بلوغ زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود رگ زنند و تصفیه دم نمایند و توتیا بغوره ورده بکشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیه بلغم نمایند و باسلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن
تدارک کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص پیران است علاج
نپذیرد اما جهت حفظ مابقی در ازاله رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۲۱**
در ذهاب بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای
تاریک علاج اگر نور مکدر شده باشد یا بیضیه سیاه گشته باسلیقون بکشند و ادویه
و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر دفعة بر آمدن از ظلمت باعث بود بر تدریج آسمان گون
بر روی آویزند و بروشنائی آفتاب نگرند و تجوید غذا نمایند **فصل ۲۲** در خفش
یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود و اگر این مولود است علاج پذیر نیست اما جهت
تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت دهد دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۲۳**
در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن ببرف یا بروشنائی
علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لباس و فراشش همه سیاه سازند و شیر در چشم
دوشیدن و بادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور برفی اثر تمام دارد **فصل ۲۴**
در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه ایست علاج در ترطیب کوشند و
اگر سده باشد تنقیه و تفتیح نیز بعمل آرند **فصل ۲۵** در بغض العین یعنی
دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است
و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد بازاله سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر است و گرنه چنان بود مزاج خاصه
نباشد و نشان گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت لمس و
حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری چشم بسیاری
چرک و تنگ است و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه و افزون
از همه لونهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

کذا فی حدود الامراض ۱۲

## باب ۳ در امراض جفن و هدب

بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک است یعنی مژه

**فصل ۱** در کمنه پلک و نشانش آنست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم است و پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون احمر لین و احمر حاد و استحمام نمایند

**فصل ۲** در استرخا را الجفن بعد تنقیه بضمید مصبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاجش قطع تشمیرست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف است و رگهای درون بینی کشادن نفع دارد

**فصل ۳** در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده درمیان گذارند و زرد بیضه بروغن گل بر پشت چشم نهند

**فصل ۴** در شتره یعنی کوتاه شدن پلک و اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غدد و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند

**فصل ۵** در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان سبب پلک سطبر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده مدمعات کشند و اگر نفع نشود ضروری قوی باشد دستکاری نمایند و با غفترین چیزها پرهیزست حتی که خنازیر و سرطان از پرهیز واقعی تحلیل پیرد

**فصل ۶** در عقده که فزونیست سخت بر پلک یا لا پدید آید علاج تغییر وطلی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم و خلیون نهند و آنچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نماید

**فصل ۷** در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده و در چشم خلد آن را
شعر منقلب گویند و آنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی
زائد بکنند و انجار ابو نشادر بنجارند و بیضه مورچه و تیه انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند
و لف دریا بلعاب اسغول مالیدن منبت را خدر کند و اگر موی منقلب باشد
بعسل و تق با مویهای راست آن را بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی
را بالتی سوزن مانند داغ و داغ آخر العلاج است و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر و بست

**فصل ۸** در انتشار الاهداب یعنی ریختن مژه علاج اگر فساد غذا باشد بواسطه
غلبه صفرا یا سودا تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود ازین
عقب قراطیس و پتهای کرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و باسلیقون
در روشنائی کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تخفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی
کنند **فصل ۹** در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم
برگ لاله دشتی بروغن زیت بمالند و روشنائی میل بر مژه کشند **فصل ۱۰** در
جرب الاجفان یعنی فرونیهای خرد با خارش که در باطن پلک پدید آید علاج
حب ماده تنقیه نمایند و برود بنفسجی کشند **فصل ۱۱** در بردو و آن رطوبتیست
غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر پلک افتد علاج تنقیه و طلی و د اخلیون تلیین
و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند **فصل ۱۲** در صلابت جفن
و غلظت آن سختی چون در پلک افتد گشادن و پوشیدن چشم دشوار میشود
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند با نکباب مرخیه
و این را حسار العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود و سمی میشود
به یبوسة العین **فصل ۱۳** در شلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک بخصوص

خصوص که کناره پیشتر سطبر شود علاج در ابتدا ما الفواکه نافذ است و سماق و در
اکلاب خیسانیده و آب آن چکانیده و ... قدری کاسنی بروغن گل
ضماد کردن و افق و بعد از زمان ... بعد فصد و مسهل و ... بعد تنقیه
تسیاف ... کشند **فصل ۱۴** در قمل الاجفان یعنی شپش که در مژگان
افتد آنرا اگر بسیار خرد بود صئبان و آن اگر بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که اندک
باشند قرده خوانند علاج بعد تنقیه بدن پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود و گرفتن
والا با آبی که سبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل در زیبق گذارند تا بوی
سیماب در وی اثر کند پس آهستگی بر میل دست گردانند تا جزوی از سیماب
با آن نماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیت قمل تا بشد **فصل ۱۵**
در شعیره و که و بیست شکل جو در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا
روادع و بعد شمع گرم و دیاخیلون بنهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا
بمقراض ببرند و خون بر آمدن دهند زمانی و زود بند نکنند و بعد ... صفر
باشند **فصل ۱۶** در توثه الاجفان و آن فردیست بر شکل توث
اکثر در باطن پلک زیرین پیدا شود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال
و بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب او بچکانند **فصل ۱۷** در تحجر جفن و این
از برده غلیظ تر باشد علاج تنقیه کنند و تقیر و طی نرم نمایند و اگر تحجر مشابه دمل بود
آنرا گداز نمایند **فصل ۱۸** در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشکریشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود **فصل ۱۹** در تهیج اجفان یعنی انتفاخ
پلک علاج اگر بسبب ضعیفی احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن
تقویت احشا کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند **فصل ۲۰** در ثولول

کرده طلا نمایند و سرکه و آب بیکدیگر بهم آمیخته پلک را بشویند و اسفنج یا خرقه بآب گرم تر کرده بر چشم نهند و آنرا که قعر ... سبب شد فصد قیفال باید کرد

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسرکه طلا نمایند و اگر برود
بموچینه گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید زفتن نهند بعده جراحت اک باشد
تا خون بایستد **فصل ۲۱** در شری که بر پلک پدید آید علامت وی نشتکی
پلک بخارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا
دهند و شیاف عدسی مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲۲** در نمله پلک و آن
بثور خرد سوزانست که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا
کنند و حضض و مر طلا نمایند **فصل ۲۳** در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که
ریش کند علاج زنگ و اگر اغبر بود مسهل سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم
دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه شده باشد شرط زنند و با شکر بخارند
تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۲۴** در سلعه پلک و آن جسمیست
فرونی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند **فصل ۲۵**
در زرقت و خضرت جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج
اگر جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب
طلا نمایند و الا اسفال نو بر هم سودن آب انداخته و طلا کردن ازاله کبودی می نماید
**فصل ۲۶** در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی ست علاج
بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و وقت چکانیدن اول باید که قرح
را از پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند
بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و اگر
غرب بند شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر بزند و زعفران قدری آمیزند
و گذارند تا سر واکند **فصل ۲۷** در حکه آماق و اجفان یعنی خارش پلها شور
که در گوشه چشم و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بر

کل ضماد نمایند واگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون وکحل عزیزی کشند

**فصل ۲۸** در غده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه جهت افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند واگر سود ندهد قطع نمایند همچون ظفره وبعد قطع ذرور اصفر پاشند تا مابقی را بخورد وبعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن گل طلا نمایند وبراهم مندمل باید کرد بعون الله تعالی

**باب ۴** در امراض الاذن یعنی گوش باید دانست که وی عضوی شریف ست زیراکه آله شنوائی ست وحس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لایخفی وگفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا در گوش در امراض مادی بکار نبرند وهرچه در گوش چکانند نیم گرم باید زیراکه برد بالفعل عصبه سمع را ضرر دارد

**فصل ۱** در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده میکنیم واگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه در مادی وایضا در ساذج حار باید کرد وتعدیل در ساذج بارد کافی ست ودر مادی بعد تنقیه نیز واگر سبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود وجهیدن بر یک پای ودست بر گوش مأوف نهادن وسر بدان طرف نگون ساختن آب را ودیگر اشیای سیاله را که در آمده باشد بیرون می آرد واگر از اسفنج فتیله سازند ودر گوش مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف کند واگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخارد ودغدغه کند واحیانا برآید علاج برگ شفتالو را جوشیده یا آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر وسرکه بچکانند تا کرم بمیرند پس از صوف فتیله سازند وبسرشت آلوده در گوش دارند وکرم که بدو آویزد وبرون آرند وآنجا که قرحه باعث کرم بود تدبیر قرحه گوش کنند

**فصل ۲** در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که اماس در درون تنقیه است یا برون اگر در درونست فتور در سمع و شدت درد و
لزوم تپ میباشد ... و دوائی مرکبست از آب گشنیز طلا نمایند درون و برون
گوش و شیر از پستان دوشند تا در یابد سپستند و اگر نایسته لعاب حلبه با تخم
کتان بچکانند تا ریم کند و بالاید بخته شده و اگر بیرون تنقیه است ورم ظاهر می آید
و تپ لازم نمیباشد و درد شدید نمیبود و درین استعمال روادعات منهی است
و عند شدت درد پارچه در آب گرم تر کرده تکمید توان کرد و نمک گرم نیز بعد
دو روز برگ کرنب مطبخ در روغن زرد کهنه بخته بر ورم نهند تا تحلیل داده کند فائده
آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد در درون صماخ بود یا برون مبطل
سامعه نمیشود و درد قوی و تپ باوی نمیباشد اما ثقل و تمدد لازم ویست و روغن
ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تام دارد و بارد فصل ۳ در قرحه گوش و
نشانش تقدم ورم است و برآمدن ریم علاج شهد و انزروت مسحوق در فتیله
آلوده بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور
نمایند یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر اصداف
و قدری جند بیدستر جهت اصلاح افیون بهم آمیخته در درد سازند یا بچیزی آمیخته
بچکانند فصل ۴ در طرش و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان
او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی یکی مرادف دیگری آید علاج
حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بتغاریق نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد و آنچه
روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا مولود بود علاج
نه پذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک نمایند و یکقطره در گوش چکانند و
دهد فصل ۵ در دخول الحصاة یعنی درآمدن سنگریزه و مانند آن در گوش
علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون جنبد باید تبن ...

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب در آید چوب
با دیان قدر وجب گرفته بر یکطرف او پنبه ببندند و بروغن آلوده بر او فرو زنند و طرف
دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت و
دخول حیوان صغیر را آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج
تدبیر نمایند **فصل ۶** در طنین و دوی آوازیکه درون گوش می شود اگر سخت و
باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و
ازالهٔ آن فرمایند و اگر از ذکاء حس بود کله پاچه و هریسه خورانند **فصل ۷**
در انفجار الاذن یعنی بر آمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون
بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند و هر چه که
باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و در بحرانی که خوف
غشی نشود بند نکنند و اگر از تشنج حجاب رقیق افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
**فصل ۸** در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند
و صبر و مغاث و اقاقیا در [illegible] ضماد سازند بجانب تمایل کسر تا عضو را
بهیئت اصلی آرد **فصل ۹** در انقلاع الاذن یعنی بر آمدن گوش از بیخ
علاج بعد فصد تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده بر فاده و عصابه
محکم ببندند و اگر درد باقی باشد پیه بط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو
مالیده باشند **فصل ۱۰** در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این
اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه و بر بیخ گوش حجامت کنند یا زلو بسیار
و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ و قیمولیا نرم سائیده بپاشند
**فصل ۱۱** در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در
سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند **فصل ۱۲**

در ربو الاذن یعنی گریستن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ
کوشند باغذیه وادویه مقویه و مشموم

## باب ۵ در امراض انف یعنی بینی

بدانکه بیخ بینی دو راه است یکی بدماغ میرود و یکی بحلق

### فصل ۱ در خشم

یعنی بطلان شامه و سببش اگر از برآمدن گوشت زائد بود و در مجری آنرا
بواسیر الانف گویند و جدا باید و اگر حدوث ورم یا وقوع سده بود و از خلط
از آنچه لازم هر خلطست معلوم میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار و
بارد ظاهرست و نابرآمدن ماده ضرور علاج حسب سبب تدارک نمایند و
آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج گشته علاج پذیر د

### فصل ۲ در فساد شم

یعنی در حس بویائی فتور افتد باوجود آمدن بوی
واین سه گونه است یکی آنکه همه روایح را بیک رائحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز
بویهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بویها شمیده شوند و بعضی نه
و این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بدبو نه
یا برعکس علاج تنقیه دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند
و بعده آنجا که خوشبوئی محسوس میشود فقط جند تسعیط کنند و آنجا که بدبو
مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر بیماری در ابتدا بود و بعد از آن در آ
مشک و دوم ثانی جند

### فصل ۳ در بواسیر الانف

یعنی گوشت
زائد که در بینی برآید علاج رگ زنند و زرو نهند و مسهل دهند پس از آن زنگار
و اشنان قصارین و مرهم سه بار مرهم ساخته فتیله بدان آلوده
تا برداید و اگر سود ندهد قطع نمایند بآهن یا برشته مویین گره وار که از بینی
حلق در می آرند و آنرا می کشند تا فرو ذلی زوده شود و بعده مرهم
استعمال نمایند

### فصل ۴ در شور الانف

علاج تنقیه نمایند و آنجا که

وابسته باشد بموم و روغن نرم سازند و اگر تحلیل نیابد نشتر دارند و مرهم اکال
نبرواند پس بمرهم سپیده مندمل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف علاج
ریش بینی اگر تر بود رگ زنند و مسهل دهند پس مرداسنگ بروغن گل بمالند
و اگر خشک بود موم روغن البیدن کافی ست **فصل ۶** در رعاف یعنی آمدن
خون از بینی علاج بازو و ران و ثنیین و اذنین و قدمین بستن و پس حجامت
کردن و همچنان بر جگر مجمره نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ
آید و سرگین تازه خر افشرده دو سه قطره چکانند و خانه عنکبوت و کشتیاهی تر کرده
و بغبار الرحی آلوده در بینی درآوردن و بر سرش با گل ارمانی بر سر چسبانیدن
حبس خون مینماید و اگر خون غالب بود رگ زنند و حسب حال خون برآرند
اندک اندک یا یک دفعه و به تغلیظ خون کوشند بشربت عناب و امثال آن و
عدس و برنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ ست **فائده** اگر رعاف
در تپ یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانی ست یا نه اگر بحرانی باشد
زنهار بند نکنند که نفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتی که خوف غشی باشد و اگر
بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** هرگاه در امراض دماغی
تبرعیف حاجت شود بالتی که باین کار مخصوص ست درون بینی
بخراشند و اگر کندش و مویزج و فرفیون کوفته و بزهره گاو سرشته فتیله
سازند و در بینی درآرند خون روان کند **فصل ۷** در بخر الانف
یعنی بوی بد از بینی آمدن علاج اگر سبب وی بثره یا قرحه بود تدبیر وی
کنند بدانچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی دهد و اگر
از تعفن خلط معده بود که بخارات آن بانف آید تباهی معده شاهد بود و تدبیر
وی تنقیه دماغ و معده بود و سکنجبین و رغوه خردل غرغره کردن

**فصل ۸** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی علاج اگر خوف ورم بود زود رگ زنند و در جمله باصلاح هیأت انف کوشند بنوعیکه مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم همی آید و بعد اصلاح صورت او بدست صبر و مغاث و اقاقیا و مرداسنگ ساخته و آب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ نهاد و بالای بینی چسپانند

**فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل خوشبوی در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد کرده گوسفند بریان کنند و آب چکیده او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت است و افراط باعث آفت

**فصل ۱۰** در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود سرد و تر بکار برند و اگر از یبوست بود دم رطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر از نشف خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند با دهان و حزان

**فصل ۱۱** در حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد بود تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض است **فائده** اگر چیزی از خارج در بینی درآید و بند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار باشد که از راه حلق برآید بی تصدیع

## **باب ۶** در امراض لسان و دهان

**فصل ۱** در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند و در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته باشد بشیره کاهو و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز به آب کرنب و عنب الثعلب

نب ثعلب و لعاب تخم کتان بهم آمیخته و در انحطاط بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
و مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی بعسل تنها یا صعتر و ایارج آمیخته و در سوداوی بطبیخ افتیمون
و حلبه و دهن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز تر اگر در دهن
دارند تا سرطان نگردد و از استعمال ادویه حاره غرغره که در بلغمی و سوداوی
مقید بوقتی از ابتدا و انتها و انحطاط نیست بخلاف غرغره ورم گرم و اگر سبب
ورم شرب سم بود علاج سم نمایند **فصل ۲** در ثقل اللسان یعنی زبان
گرانی کند و ادای حروف چنانچه باید بتلفظ نیاید و اگر سبب قوی بود
اصلا بر تلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند و تدارک آن فرمایند و آنجا که
استرخا بود بنگرند که فتور حس و فساد در دماغ هست یا نه اگر باشد تنقیه
دماغ باید کرد و بعده بوج و جز آن زبان را مالند و اگر نباشد آنچه در باب فالج
ذکر یافت عمل نمایند و آنچه از گسستن عصب و عقب تشنج استفراغی افتد
علاج نپذیرد و آنکه عقب سرسام افتد و مزمن شود بدستور اما قبل از آن ملح
اندرانی و نوشادر مالیدن با لعاب آرد شفا می‌بخشد و مجمره بارهی زیر زبان نهادن
در استرخائی نفع تمام دارد **فصل ۳** در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان
و این را اولاغ اللسان نیز گویند اگر از کثرت عظم از دهن بیرون افتد علاج اگر
دموی بود رگ زنند و ترشیها مالند با لعاب آرد و اگر بلغمی بود بعد تنقیه بلغم نمک و سرکه
مالند **فصل ۴** در استرخاء اللسان و علاج وی در ثقل گذشت **فصل ۵**
در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبه خشکی دماغ باشد
مرطبات دهند و قیروطی از دهن بنفشه مالند و تعدیل دماغ کوشند و کف خیار
که بریده بهم میمالند بر می‌آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد
معده گواهی دهد و آثار یبوست دماغ و بیخوابی نبود و تدبیر وی تنقیه معده است

**فصل ۶** جفاف اللسان وپیستان دردهن داشتن وآنچه دربسی ست بکار بستن یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی وخشکی بود مرطبات دهند وبمالند ولعاب بهدانه بآب نیلوفر وشکر آمیخته دردهن داشتن اثر تمام دارد واگر خلط لزج بر سطح زبان گراید وخشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زدوده شود واین قسم فی الحقیقة یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست ولزوجت آب دهن خاصه نیست وهمچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میکردد

**فصل ۷** در حرقة اللسان یعنی سوزش زبان علاج در سر بعد گوشند واگر مادی بود مسهل دهند وکافور بر زبان مالیدن اثر تمام دارد واز العبه مبرده هرچه در دهن گیرند رود وتجدید کنند وبدان ملازم باشند

**فصل ۸** در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم وبعده تشیر شکر آمیخته وبعده بسرکه وروغن گل وبدانند که هلیله زرد خاییدن وبر زبان مالیدن در استفراغ ماده کرم زبان اثر تمام دارد

**فصل ۹** ضفدع اللسان یعنی قرولی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود واین از بلغم لزج آمد یا از خون که بعد ریختن دربنجا اجزای لطیف او به تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر وزاج سوخته وزنکار ومر باسرکه آمیخته بمالند واگر دفع نشود وشکاری نمایند وهنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبانست بریده نشود وبعد گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود وچون پوست بالا بشکافند مشابه پاره سنگ برآید ودفع گردد وگاه باشد که قرولی نرم زیر زبان پیدا آید وچون بشکافند رطوبت غلیظ برآید وباز جمع آید وتدبیرش آنست که بشکافند وپوست آنرا بمقراض تمام بردارند باحتیاط تا بشریان آسیبی نرسد

**فصل ۱۰** در فساد

ذوق و وی آنست که طعمی یا طبعی همی آید در ذائقه وقت تناول یا بدون آن
وسبب این غلبه خلطی از اخلاطست و طعم زبان دال علاج تنقیه خلط غالب نمایند
بفصد یا باسهال بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق
یعنی هیچ مزه محسوس نشود و کاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و
برودت منفعل نگردد زبان وسبب این علت نفوذ ماده رطب ست در جرم عصب
علاج بعد نضج و تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر
حرارت نباشد والا گل سرخ و سماق بجوشانند و در طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند و
تغرغر کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان و دهان یعنی پوستهای باریک جدا
شود از دهن و زبان چون بحرقه بیشتر جدا میگردد علاج بعد فصد و اسهال
صفرا آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فصل ۱۳** در
بثور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن بر آید علاج رگ زنند و مسهل دهند و سرکه
که در وی کشنیز و عدس و حب الآس و عنب الثعلب جوشانیده باشند مضمضه نمایند **فصل ۱۴**
در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که ظاهر یا باطنی بود علاج حسب ماده
تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در بثور گفتم و
طباشیر و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه بغایت بد بود
بسرکه و نمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر از لذع سرکه بترسند زعفران
بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود با شیرازن فلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشند و مضمضه
کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و مغز ساق گاو بمالند گاهی جهت تقویت محل
مازو و کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشند و مضمضه کنند **فائده** شیر خشت در آب
عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر تمام دارد و بدبتور گاو زبان
سوخته پاشیدن **فصل ۱۵** در آکلة الفم و آن قلاع خبیثه است که زود

پراکنده شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زدایندن رطوبت فاسد بعمل آرند و
بعد ازان استادن قرحه از افشار زعفرفیون بگذارند یا شور تیجان تا پاک کند و هر گاه
ازین ادویه حرقت شود بالعبه بمضمضه نمایند و یا بشیر تازه و شکر آمیخته **فصل ۱۶**
در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت
و رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارتست در خلو
معده زیاده شود و آنچه از برودتست در پری معده و ایضا ضعف هضم
و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از
خلط موجب و در چار کاسنی تازه با قدری نمک نیمکوب نخایند و آب او بلع نمایند
و در بارد کندر و مصطکی مضغ فرمایند **فصل ۱۷** در بخر الفم یعنی بد بوی
دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ همی آید
یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند
و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل با گشنیز گاه گاهی صبحگاهی
در ازاله بخر غیر قوی مجربست **فصل ۱۸** در ورم الحنک یعنی آماس
کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید
و بی درد علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غراغر که در قلاع گذشت موافق خلط
بکار برند

# باب ۷ در امراض شفت یعنی لب

**فصل ۱** در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص ست
علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند
**فصل ۲** در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ
در باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل بندند
محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا

کثیرا کوفته و بخته در پیه ماکیان سرشته ضماد نمایند که مجربست و بثور و دانه که بر لب
نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسپانند فصل ۳ در اختلاج
الشفه یعنی پریدن لب علاج اگر سببش در آمدن خون بود و در رگهای لب و تحلیل
بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ
باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود
یا غثیان و فواق باشد و بمقدمه قی بود تقی دفع شود و آنچه از دماغ بود و مقدمه
لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیزست و منع حدوث امراض مترقبه کوشیدن
فصل ۴ در تقلص الشفه یعنی خورد شدن و کشیده شدن لب علاج
آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد
تدارک پذیرد و در اطفال آنچه سولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و رست
بستن باشد که اصلاح پذیرد فصل ۵ در بواسیر الشفه یعنی فزونی
که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح
فرمایند فصل ۶ در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب اخلاط تنقیه
نمایند و اضده مناسبه بکار برند و خصوص با شیره عنب الثعلب طلا کردن اثر تام
دارد خصوص در حار آماس در ابتدا فصل ۷ در بثور لب و علاجش نیز تنقیه
است فصل ۸ در قروح لب علاج بمراهم پردازند فصل ۹ در
اکال لب علاج آنچه در آکله الفم گذشت بکار برند فائده هرگاه سوء مزاج
بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند باب ۸ در امراض اسنان
و اللثه یعنی دندان و بن دندان فصل ۱ در وجع السن یعنی درد دندان
آنچه از گرمی بود بآب سرد ساکن شود و در گشته و آنچه از سردی بود بآب گرم
رسیدن البته بایستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار سرکه

باکلاب ودربارد وبطبیخ برنج کابلی تمضمض کند ودرمادی بحسب ماده تنقیه نمایند
پس تعدیل وانچه دردی معده بفزاید از فساد ماده معده بود تنقیه معده
وتجوید هضم فرمایند وکشنیز در طعام بیشتر اندازند وقی منفعت درین قسم
انچه متعلق بود از باد باشد تنقیه باد نمودن وبطبیخ بادیان وانیسون وزیره
تمضمض کردن نیم گرم سود دهد وانچه از تولد کرم باشد تقدم تشقب گواهی دهد
تخم گندنا وبذر البنج وتخم پیاز باموم آمیخته در آتش سوزند وبواسطه نی دود آن
بدندان رسانند **فائده** عرق کوکر در بر دندان کذاشتن فورا دفع درد سکند باید که
بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد وتکمید کله در بارد کند لیکن میل زیرا آهن داغ نمایند
سود تمام دارد وداغ مکرر باید کرد تا پخته شود وباحتیاط کنند تا داغ بدیگر موضع
نرسد وانچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند واگر بیشتر
بود دور کنند ازین هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند پس
برکنند تا به چشم ضرر نرسد ودوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قشار کندر بایک
ساخته باشیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن
دندان سببش اگر تناول چیزی ترش سخت یا بسیار ترش بود علاج درحار مزاج خائیدن
برگ وشاخ خرفه یا تخم او وکباب کرم مانان گرم بدندان گرفتن است ودر بارد مزاج
مغز بادام تلخ ومغز جوز هندی خائیدن وانچه از باطن بود وآروغ ترش وترشی دهن
وبسیاری براق گواهی دهد علاجش تنقیه بلغم یا سوداست خاصه بقی زیرا که چون
وجع ندارد کثرت ریزش ماده متصور نیست وبرآمدن ماده از معده بقی اسهل است
**فصل ۳** در ذهاب ماء الاسنان یعنی رفتن آب دندان ومراد آنست که دندان
از ملاقات اطعمه اندا یابد وبمضغ اشیا قادر نبود علاج تنقیه وتعدیل کوشند
وطحال بریان ساخته بر دندان نهادن ودر بارد برغن گل وکافور تمضمض ودر حار نفع

بسیار دارد و این نیز قسمی از ضربست و تدبیر او تدبیر اینست فصل ۴ در تاکل
و تفتت و تثقب اسنان یعنی خورده شدن و پوسیدن و سوراخ دار گشتن
دندان علاج تنقیه دماغ کنند و حضض و مازو و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه
از افنای رطوبت اصلی باشد هزال دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال
میگیرد اما جهت بطور اثر ذبول ترطیب باید کرد فصل ۵ در حفر یعنی چیزی
مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و زرد و ده گردد و این را قلح نیز نامند علاج
تنقیه ماده غالبه نمایند پس آلت آهنی آنرا بزدایند و بعده سنون نمک و زبد البحر و
شیح سوخته بمالند تا بقیه را دور کنند و دیگر متکون شدن ندهد فصل ۶ در تغیر رنگ
دندان صفرت نشان صفراست و سیاهی و بادنجانی نشان سودا و چیزی نشان
بلغم غلیظ علاج حسب ماده تنقیه نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سودا
بیخ کبر و روغن گل و در بیاض روغن مصطکی باید مالید فصل ۷ در تحرک
اسنان یعنی جنبش دندان علاج آنچه در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت
مزاحم او نشوند اما آنچه از اسباب غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر
از غلبه رطوبت و جوشش خون و فساد لثه باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت
ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنونهای مقوی نافع ست و هرگاه
دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آنرا از بیخ سست کند بدین طریق
که بن دندان را بمضغ بیازند پس برگ انجیر تر باریک کوفته با شیر انجیر خام
بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد فصل ۸
در تزاید السن یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر از
غلبه خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این باد ردی باشد و اگر بلغمی
بود بی درد باشد مسهل بلغمی باید داد و اگر زیادتی حقیقتاً نباشد بلکه دندانی

صلب بود وچون دندانهای دیگر سائیده شوند وی دراز نماید تدبیراو قطع است بآلت مخصوص باین کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان ودرین حالت بازنمی تواند ماند بیمار در برهم سائیدن دندان وخائیدن اشیا علاج تنقیه بدن ودماغ کنند واز تیز وترش وشور پرهیز ند وسرکه که دروی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند **فصل ۱۰** در صریرالاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان درخواب علاج اگر امتلا بود تنقیه دماغ کنند وروغن قسط برگردن مالند والا تعدیل کافی ست **فائده** دربیان تدبیر که دندان کودکان بآسانی برآید مسکه ومغز ساق گاو برکله بمالند ومالیدن شیر سگ مجرب است برلثه وکذلک عسل وازخائیدن بازدارند که محلل ماده گوشت وعصا عنب الثعلب وروغن گل بهم آمیخته نیم گرم بمالند وبانگشت الوده بر بن دندان مالند وی که دروقت رویئدن دندان مشوش باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه یعنی آماس گوشت بن دندان علاج حسب ماده تنقیه نمایند مضمضه فرمایند **فصل ۱۲** در لثه دامیه یعنی برامدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو وعدس سوخته وطباشیر بمالند واگر سببش غلبه خون بود رگ زنند ومبردات مضمضه نمایند **فصل ۱۳** در قرحه وناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند وبعد چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در علاج اعم گذشت بعمل آرند ودر ناصور داغ ونمک بیل **فصل ۱۴** در نقصان واسترخای لثه بدانکه کم شدن وسست گشتن گوشت دندان باعث تحریک دندان می شود علاج گلسرخ وجفت بلوط وکلنار وحب الآس چهار درم خرنوب نبطی وسماق وعاقرقرحا یکیک پنج درم باریک ترنموده برلثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت زائد که برلثه برآید وبیشتر در ضرس آخرین افتد بعد درم علاج مروزاج سبز هردو باریک سائیده

سائیده بر گوشت زائد گذارند تا بردارد

## باب ۹ در امراض حلق و لهات و مری

و قصبه ریه حلق مشهور است لهات ملازه یعنی جسمی که آویز است در حلق مری مجرای
آب و طعام و قصبه ریه مجرای نفس

### فصل ۱ در ورم اللهات

یعنی آماس
ملازه علاج حسب ماده تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه
و گلاب و عصاره عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی بمربی و سکنجبین خردل آمیخته
و در سوداوی بمغز فلوس در شیر تازه حل نموده

### فصل ۲ در استرخاء اللهات

یعنی
ملازه سست شود و فرو آید و این را سقوط اللهات نیز گویند علاج اگر خونی بود
رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گلسرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر
بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته و نوشادر با نمک
سائیده بکفچه میل نهاده ملازه را بردارند و ترک سر سریش گداخته در سرکه و
اسفنج آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشد و مازو بسرکه سائیده
ببهارگه حلق نهادن مثل ملازه افتاده است و همچنان گل سرشوی سوخته و با سرکه
سرشته و اما ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه باهن خواه بدوا و استیصال
نباید کرد که ابطال بعض مخارج حروف مینماید از بیخ بریدن ملازه

### فصل ۳ در خناق

یعنی در نفس زدن یا در چیزی فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب ورم آفتی در حلق
علاج در دموی و صفراوی نخست رگ قیفال زنند و رگهای زیر زبان است باید که
خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر امتلای خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار
خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و
بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود پس از تنقیه از آب سماق و دیگر مبردات غرغره
باید کرد و جهت تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید و تا بش جو اقتصار باید و در زیر اگر سرفه
نبود حموضات بکار توان بست شربا و غرغره و هرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود و وضع محاجم و ارسال علق بران سودار تا ماده از نفیس عضو بر آید و در دموی
حجامت ساقین مفیدست و چون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو
حل کرده صاف نموده غرغره نمایند که نافع است و هرگاه مریض ضعیف شده باشد
و طبیب بسر او رسید تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق پخته شود
و خود نشکافد از بوره و حلبت و خرء خطاطیف که در شیر تازه و روغنهای گرم
آمیخته باشند غرغره کنند تا بشکافد و بعد شکافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره
فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام بحریره که از آب سبوس گندم و روغن بادام
و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** در درد گلو دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد
بلکه چون تنقیه شده باشد زفت و نطرون و خردل با آب سائیده بر گلو طلا نمایند تا
ماده از باطن بظاهر گراید و بمری و قصبه ریه نریزد و وضع محاجم زیر زنخ لهذا ستوده اند
و در بلغمی نیز نخست طبع بگشایند یا بادویه مشروبه و با آب ترب و سکنجبین عسلی غرغره
نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سوداوی
رگ باسلیق زنند و شکاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی
گذشت طبع ملائم کنند و شیر مغز فلوس غرغره نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته
پخته بروغن نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعی است از
خناق که آنرا خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام است و مریض مانند سگ
دهن بگشاید و زبان بیرون برآرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر
و تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند
بدانچه لائق بود و نوعی است از خناق مسمی بذبحه و اصعب ترین اقسام است و
عدم قدرت بر تکلم و بلع و برآمدن آنچه بنوشند بتکلف از راه بینی خاصه اوست و
هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمودیت و تدبیر همان است که گذشت

**فائده** آنجا که بلع متعذر بود بر چهره و دهن کردن محجمه نهاده بکشند که مری قدری میگشاید و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت بطرز تفصیله در مطولات مذکور است **فصل ۴** در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبهٔ ریه پدید آید علامات بثور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبهٔ ریه ازدیاد وجع است عند تکلم و خائیدن و از دود و غبار رسیدن نه وقت مرور غذا علاج فصد کنند و آب فواکه تلیین کنند و از آب سرد پرهیز کنند و اغذیهٔ غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بثور پخته خواهد شد به نضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق غرغره خناقی بیشتر میکرده باشند **فصل ۵** در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن دیوچه بدانند که بسا آبهاست که در وی دیوچهای خرد میباشد و چون آن را کسی بنوشد آن دیوچه درون حلق یا درون قصبهٔ مری بیاویزد یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد و بالجمله آنچه درون سو بود و منظور نشود از غم و بیقراری توان یافت که غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد ولی سبب دیگر اما آنچه در قصبه آویزد بکیدم از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجری بینی آویخته باشد بکام برآید و بستگی دماغ پیدا بود علاج آن را که بتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه سر او در آنجا نماند لهذا گفته اند که از منقاش کردن حلق تخشش کنند و زبانی گرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق است سست شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت یعنی درون باشد کل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان نمایند تا از او جدا شود و بکل در آویزد زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و عصارهٔ قثاء الحمار و خربق در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه چنین جدا کردن بمعده افتد ندوقی کنانند و الا مسهل دهند تا برآید **فائده** در

آب احتیاط لازمست بی دیدن و بردن یا لاییدن ننوشند **فصل ٦** در بلع الابر یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهرست علاج سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت نجومی مسهل دهند و بعد خروج جهت اصلاح معده تدبیری که لایق بود توان کرد حسب حاجت **فصل ٧** در تشبث شوک یعنی تعلق خار ماهی جز آن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن در آن علاج اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی نغز نده بود چون تخم ابنه دست برگردن و بین الکتفین همی زنند تا برآید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه نرم خورانند تا باشد که فرو رود و اگر نه انجیر خشک را در رشته محکم بسته و اندکی خاییده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند پس یکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد و اگر خراش در گلو شده باشد بعد برآمدن بلعابها و حسوها اصلاح کنند **فصل ٨** در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علامت وی آنست که چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود و اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت خورده شود لیکن در علاج تنقیه بلغم نمایند و بطبیخ انیسون و کندر و سنبل و بهمن و مصطکی تجرع نمایند نیم گرم و زیر زنخ محجمه ناری نهند یا پای را ده چند و سکبینج مالند **فصل ٩** در استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم و نشان وی نفس نیامدن ست یا بعسر آمدن علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحدست **فصل ١٠** در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند و بسرکه کهنه تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند **فصل ١١** در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن ست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران مشهودست علاج بدانچه در رعشه و اختلاج عامست تدارک کنند و غرغره

وغرغره درینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم بخش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در خمر که جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر دهند تا مزاج ششش را صلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق حیات میباشد همچون مسکوت را غلط محض است همین که نفس وی نه بینند حکم موت وی کنند و تعذیب تدبیر بپردازند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق بوئیق یعنی کسی که گلوی وی به کمند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر دارد رگ قیفال زنند و حقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها را بجز دل سوده بسیار بمالند چون بهوش آید بفرمایند که بر روغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید بود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاجست حسب سبب و وضع ضمده بر مرض بین الکتفین باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و تصعید ششش بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری و نشان ریش وی لزوم وجع است در محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد همین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاهی بی ورم نیز افتد از ماده حاده علاج سوم سپید و روغن گل کم آزند و جرعه جرعه بنوشند بعد از آنکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

و بحة الصوت يعني گرفتگي آواز و در تغير و بطلان الصوت يعني بر گرديدن آواز و اصلا بر نيامدن آواز علاج تحقيق سبب نمايند كه نزله است يا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد شربت خشخاش دهند و طبيخ كوكنار غرغره نمايند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود حسب مزاج تدارك فرمايند فائده كبابه خائيدن آواز درشت را صاف كند و باقلا و مويز و خرما و انجير و چلغوزه و مغز بادام و شكر و ناء العسل و تخم كتان هر واحد از ينها مصفي صوت ثقتست اكلاً

## باب دوم در امراض ريه و صدر يعني بيماريهاي شش و سينه

### فصل ا

در ربو يعني ضيق النفس و اين را بهر نيز گويند و بعضي در بين هر سه لفظ فرق ميكنند بالجمله مرضيست مزمن في ادوار عسر اكبر هر چند زود تدارك نمايند بهتر است بدانكه آنچه از بلغم بود بر آمدن بلغم بسرفه از سينه گواهي دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا با آب گرم آميخته بنوشند صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو توله و گاه گاه قي لازم دارند طبيخ ترب و عسل نوشيده و گوشت طيور غذا سازند توابل حار آميخته و عند غلبه بلغم تخم كتان نيم كوفته و جوشانيده و صاف كرده با عسل بدهند كه فوراً تسكين ميدهد و با دويه گرم سميه نپردازند كه موجب ازمان مرض ميشود و سينه را بروغن پيه گرده در روغن تخم كتان كه موم در آن آميخته باشند چرب دارند و آنچه از بخار قلب بود تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهي دهد علاج رگ باسليق زنند از دست چپ و لعابات دهند و مليّنات نوشانند و اطراف بمالند و آنچه از گرمي ساده بود كه بشش افتد تواتر نبض و عطش گواهي دهد و عظم نبض نباشد علاجش تعديل است بمبردات تبريد و طلاء بر علي الصدر و آنچه از استرخاي عضلهاي سينه بود لين نبض و نفس يعني نفس مضاعف گواهي دهد و تا سينه راست نكنند نفس نيايد علاج روغن نرگس بمالند و بعلاج فالج كوشند و طبيخ حلبه و دارچيني با عسل تجرع نمايند و آنچه از خشكي

ریه بود وقت آواز و تشنگی و نفع مرطبات گواهی دهد علاجش تطیب ست یا بزن
مرطب نشستن نافع تر و شیر بز نوشیدن سودمند تر و آنچه از برودت شش بود بعضی
از سردی گواهی دهد و علاجش تسخین ست و آنچه از باد باشد که در منافذ نفس
درآید عدم گرانی و سرفه بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد
ست به تنقیه و تعدیل و شبت و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلافلی سفید خوردن
نافع و آنچه از ورم شش و حجب و کبد و جز آن بود در عرض مرض ها شد و در امراض بجای خود
بیاید و آنچه از خناق بود گذشت و آنچه از امتلای معده بود در پری معده پدید آید
علاجش تنقیه معده ست و تقلیل غذا و تجوید هضم و نوعی ست ازین مرض که صعب ترین
اقسام ست و تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را
انتصاب النفس گویند و سببش باد غلیظ بود یا ورم که در مجری نفس افتد یا تشنج
عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲** در سعال یعنی سرفه آنچه از سوء مزاج
ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل ست و آنچه از خون بود
با عظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اگر گرمی در جگر بود
اطفای او به بردات نمودن و بفقوع تلیین کردن در همه حال مفید و از آنچه از
ریختن ماده رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غالب کند و علاجش منع
نزله است و بطبیخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و آنچه از ریختن
ماده بر شش بود از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و برآمدن خلط لزج
بسرفه شدید و گرانی سینه و عقب زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش
طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک نوشیدن ست و رب السوس و فلفل و شکر
هر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و آنچه از رطوبت شش و سینه بود و بلغم بسیار
بسرفه برآید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش از بحث ربو که بهر ربو بلغمی گذشت بعمل آرند و آنچه از دق سینه بود که
سبب آن رودخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب است بشرب حسوهای مدمن
و تدهین ناف و مقعد بسکه و آنچه تابع مرض بود معالجه آن مرض کوشند و آنچه از
حدوث بثور در ریه بود و سرعت نبض و حرقت بول و نفع از برودت گواهی دهد و
علاجش فصد است و حجامت سینه و اسهال صفرا و هرچه در بثور ریه گذشت و آنچه
از مشارکت معده افتد مدبر تنقیه معده و تقلیل غذا است و آنچه از ماده سودا بود و سبب حصول
او در ریه چیزی سیاه و کبود در سرفه بر آید و دیگر علامات سودا گواهی دهد علاج حریره سپوس
گندم تنقیه یا عسل دهند بعد تنضیج اسهال سودا نمایند و غذا نخود آب و گوشت مرغ
یا گوسپند سازند و آنچه از وقوع آب و خون در حنجره افتد تا که آن جسم غریب بیاید
سرفه نایستد و محتاج تدبیر نیست و گاه باشد که جسم ثقیل بود و بر نیاید و به هلاکت کشد
و در این صورت مالیدن سینه و حقنه و قی کردن فرمایند تا بشدت از حنجره و قصبه ریه
بر آید

## فصل ۳ در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن و این یا از بن دندان

دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن آنچه از اجزای دهن آید به تفل بر آید و آنچه
از سر آید به تنحنح بر آید در تنگی سر سعد بر آمدنش و دیگر آثار گواهی دهد و آنچه از حنجره و
قصبه ریه آید به تنحنح بر آید و کمتر آید اما در حنجری خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبی
خون کف دار بود با سرفه و درد باشد و آنچه از شش بود خون ناصع و کف دار
ولی درد و با سرفه باشد و آنچه از سینه آید افسرده و قلیل باشد و با سرفه شدید بر آید و محل
جراحت درد کند و چون از پشت خسپید سرفه زود و غلبه کند و آنچه از مری و معده یا شکم
و یا از جگر یا از سپرز آید بقی بر آید در وجود آفت در عضو موقوف بر تعیین عضو گواهی
دهد علاج آنجا که از اجزای دهن آید طبیخ چیزهای قابض چون آس و گل نار و
مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و آنچه به تعلق عضو سبب باشد تدبیر آن که گذشته

گذشت و آنجاکه از سرفه قصد قیفال و حجامت نقره و نشستن بطبیخ مذکور کنند و آنجا که از حنجره و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم و دیگر رب تمر هندی گیرند و جهت قصبه تقسیم العنب است مرا که در غشاء و دو ... بود فقط و آنجا که از شش آید فصد و ... و سلیق و حجامت بر ساق کنند و طبیخ ... دارند و بسب حاجت در تعدیل کوشند و ... حاجت و تابعات بر سینه نهند به طلیکه ورم در شش باشد و آنجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم بنوشند اندک اندک و ضماد بر سینه طلا نمایند و جرح سینه زود به میشود و آنجا که از ری و معده و غیرها آید تدبیر آن در محل هریک مذکور است **فایده** نافع ترین ادویه در همه اقسام نفث الدم ... مغسول است یک مثقال در شیره برگ خرفه یا لسان الحمل بدهند و برگ خرفه خاییدن و خوردن مجرب است و هم کاه چون در شش غشیر در سرفه شدید بود و آب کلاب تغرغر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود بهتر با عسل لیسانند و خاکستر چوب انجیر با آب بیزند و بنوشانند و اگر نشاسته نیز آمیزند بهتر و قوی تر بود **فصل ۴** در نفث المده یعنی برآمدن ریم از دهن بانچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد و ریا سل بود یا دبیله معده بود و هر یک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره اجزای دهن آید خناق و دیگر اورام این جا ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت آن علاجش تلطیف ... است بدانچه در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند تر شیح شد و موم و روغن بنفشه و پیه ماکیان با هم سرشته بر سینه ضماد نمایند و قطعا چیزی بابد با لعاب دو ... بدهند و شربت مطبوخ زوفا و تباشیر و انجیر و اصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد گشاید این ضابطه یاد دارند **فایده** ... در سینه و شش برآمده و از قصبه بر می آید و دیگر مدفع طبیعی جهت برآمدن ماده ... ممتنع است و هرگاه مده شش بدر آید در فضای سینه ریخته جمع شود ازان احتیاج ...

بوند و جدا گفته آید **فصل ٥** ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت
بود خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت
ضیق النفس و درد و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها و تشنگی و شدت و
خفت اعراض حسب ماده موجبه علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود
نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد مطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند
و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بگشایند **فائده** جلیله که در اورام ریه و
جنب و معالیق و اغشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل
از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده از انصباب
ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر بر راست بود هم از دست راست
رگ زنند و اگر بر چپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو بر آید و بدانند که ورم ریه اگر
با یمین بود وقت تپ رخساره همان طرف سرخ تر شود و گرانی بطرف ایمن لازم
بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد
این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد بفصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد
فصدها تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تقطیع
در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و ضماد شوصه و تسکین درد اثر تمام دارد **تنبیه**
چیزیکه در و قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون دیاقوزا از نهار زند هند و
کذلک آب سرد مگر در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و همگی دران کوشند که
درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هرگاه برای تپ حاجت به برودت
دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز
مجوز است زیرا که درینها جلاست نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار ترشی
نبود سخت نافع است و هرگاه نفس تنگ تر آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

شربت قند جرعه جرعه همید هند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو بریزند تا ورم باعتدال آید
و درد بایستد و بدانند حال آماس در هر عضوی که افتد از سه وجه بیرون نیست یا
تحلیل شود و ماده پخته شده نفث بر آید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام
این است که خفت اعراض است روز بروز و سهولت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض
خصوص روزیکه پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد
بس روزیکه آن ورم بگشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر
اعراض است و شدت ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب
بگشاید با بجمله بعد انفجار اگر مده خوب بر آید بهتر والا مدد دهند بدانچه در نفث المده
گذشت بسیار باشد که پیش از تمامی نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و
جز آن ورم بگشاید و خون صرف یا با مده خام بر آید و چون چنین اتفاق افتد زود کار
زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و انچه بسبب رطوبت بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد
یا از سوداء نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس و ترهل و جهات اتفاق
اعراض حرارت اما تپ در جمله اورام احشا لازم است لیکن در حار بشدت می باشد و در بارد
بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس است و تعسر جذب هوا و افزودن ضیق نفس مرور
ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج در بعض
اندر ابتدا تلیین طبع کنند و رادعات ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود
آنچه در سعال بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی لعاب تخم کتان
و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند و کذلک شیر دختران و ملینات ضماد سازند
و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه
و بعد سرفه بایستد و شد که بسل انجامد عیاذا بالله منها **فصل ۶** در سل یعنی قرحه ریه و
نشان او وجود تپ دق است و بر وزیدن و در سرفه و دق آنکه مده با رطوبت خام

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مده ذات الجنب فرو نشیند و بر آتش بوی بد بدهد بخلاف رطوبت علاج هر چند که این مرض لا دوا است اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن است که بیمار تا دیر زید و بوعلی گفته که زنی است و سه سال با این علت بزیست و جالینوس گفته هر گاه اول در یافتم که خون از شش آمد و علاج کردم نغز شد با جمله تدبیر کلی آنست که بمجرد وقوع این مرض باسلیق زنند از جانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر با نزله بود قیفال نیز گشایند و ماء الشعیر با سرطان پخته و هر چه در تب دق نافع مناسب است و بوعلی آنچه آزموده خورانیدن گلقند است که همان سال ساخته باشند بسیار خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند بشرطیکه شکم نبندد

**فصل** در ورم در حجب و اغشیه و معالیق و عضلات صدر و ما یلیها افتد و بدانکه هر ورمی که این اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب باسمی مخصوص است چنانچه ذکریا بمطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدم بود و در حجابی که حاجز است در آلات غذا و آلات نفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند و **ذات الجنب صحیح** نامند و هر چه ورم بود با غشیه مستبطنه **خانقه** نامند خاصه و در عضلها که فیما بین اضلاع واقع اند باشد **ذات الجنب غیر خالص** و **غیر صحیح** و **ذات الجنب مغالطه** گویند و ورم غشاء مستبطنه اضلاع را نیز بدین اسامی خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف است باشد **شوصه** نامند و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حایل است **برسام** نامند و این حجاب غیر حجابی است که در آلات غذا و آلات نفس حاجز است و جمهور این حجاب را **دیافرغما** خوانند و بعضی متعرف فی المعدة والکبد را دیافرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل سینه است باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشاء سینه که متصل انثیت است باشد **ذات العرض** نامند بدانکه زیر عظام نقص آنجا که

استخوان سینه بود

انجاکه غضروف حنجر نیست حجابی برآمده است و دو شق شده یکی بطرف سینه و
دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در انجا بهم پیوسته
جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این عشا ضرور نمود
فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق میکند و مترادف
می دارد و بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات
همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع
دران پوشیده نیست وضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض
میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه
نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام ست لهذا
بعضی از سرسام آنرا ممتاز نمیسازند فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب
معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما آنست
که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل و الم بود و در
اکثر بول غلیظ آید انتباه هرگاه ماده این اورام نخته شود و ظهور نجنگی از اعتدال
قوام نفث و لون او معلوم ست بزودی دران کوشند که ماده بنفث پاک
شود قبل از انکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق باشکر و سکنجبین
باعسل دادن صواب ست و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث لملاقاة
الریة تلک الجنب و نشفها منها بالاستقصار فائده ذات الجنب دو گونه است
حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی
پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه ست بواسطه عدم
انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح ست و عدم لزوم
حمی دریحی و جز آن ظاهرست و تضمید محللات کافی دیا شد که بمسهل یا بفصد حاجت

**فصل ۸** در تحقیقات لا در اسرع الظهور است مخاذی ایستادن آید ونفع فصد باسلیم از دست
است در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه واین چنان باشد که ورم انجا که
در ریه بود یا خراجی منفجر شود وریم در فضائی که خارج از شش است گرد آید
وبسبب کثافت در شش نه در آید ونه بجانب بول وبراز بر آید نشان او تقدم
اورام عضوی ازین اعضاست وبعد ظهور آثار مستحیل شدن بدو ومده برآمدن
وتپ دق لازم بودن علاج طبیخ انجیر وزوفا وپستان واصل السوس
وپرسیاوشان ومویز بدهند روغن بادام وشکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق
شود وپس هرچه نفث را بآسانی برآرد دهند ومدرات نیز میداده باشند تا شسته
که از راه بول بر آید ویا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه وگرده را
بشوید دهند وهرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند واگر بهر دو جانب میل کند و
این نادر بود گاهی مدر وگاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر است یعنی
افسرده شدن وکرخت شدن سینه واین را برد الصدر نیز گویند از ملاقات
مبردات خارجیه یا داخلیه پدید آید ونشان وی از عدم انبساط وانقباض سینه وتقدم
وصول برودت ظاهر است علاج روغنهای گرم بمالند چند آمیخته وتکمید بطبیخ ادویه گرم
وتضمید بدان لازم دانند وحلتیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک وحسوهای
مناسبه وماء العسل غذا سازند **انتباه** بدانکه شرب افیون دخان اسرت وقت که اختیار
میشود نیز جمود الصدر می آرد وتدبیر وی استعمال مضادست وتکمید بطبیخ حشائش گرم نافع
وروغن زعفران وافیون نی مالیدن سخت نافع وروغن قسط واشترغاز بس مفید باالجمله
وقت تذویب سرب خود را از وصول دود وی محترز دارند **باب** در امراض
قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده است تعدیل
کافی است واگر ماده است تنقیه لازم وآنجا که فصد واجب آید وطبع نعی شد حجامت

بین تلطیف نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت وخفت سبب و بساطت و
ترکیب آن مع لحاظ لین وقبض طبع مرعی دارند و در جمله از هرچه بتقویت دل باشد
غافل نباشند و اینجا که تب یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تمهل در علاج نکنند که بعد
از زمان مشکل میگردد **فصل ۲** در خفقان یعنی طپیدن دل و این مرض گاهی می شود غشی آرد
بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود
چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش وحجاب یا در همه تن و بمشارکت آن دل
نیز ایذا یابد چنانچه در لسع ولدغ افتد ازین قبیل است علاج در مشارکی اصلاح عضو
ماؤف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل وتنقیه حسب ماده بدانچه در
کلیات گذشت وانچه از ذکای حس دل باشد تغلیظ حس نمایند وانچه از افراط
استفراغهای معتاده و غیر معتاده شود بادویه واغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند
**فائده** کسی را که خفقان گرم بود در شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر است
واکثر فوائد وآثار مخصوصه مزاجها در غشی باید وتعلیق سنگ یشم بر فم معده بالخاصیت
نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بیهوشی هرگاه اسباب خفقان غالب شود غشی آرد
و چون قوی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است یکی آنکه روح تحلیل شود
دوم آنکه روح مختنق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هرچه که بود ضعف می آرد
اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است هرکدام که مفرط باشد و اسباب
اختناق امتلای مفرط است خاصه انتشار یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر
متکون گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده
بدل آید یا در رگها ممتلی می باشد یا در میان غلاف بالای او در ورم اذنی القلب منفصل
بباید علاج در حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شماً و جرعاً

حتی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون
واشتال آن بوبانند و کذلک در چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند
بروی گلاب آب سرد بر روی و سینه زدن و انتباه اسرع است اما اگر سبب
اسهال مفرط بود یا بر آمدن خون مفرط و جز آن که موجب برودت بوده باشد
و آب سرد بر روی و سینه وی نزنند و در اینجا بوی کباب خصوص از مرغ و بوی
گرم و دو جوارش العنبر با قدری شراب و تدهین فم معده و عرق گرم کافی است
عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافعست بشرطیکه سبب کثرت ا
مسام باشد بواسطه حرارت و هر چون که باشد جهت قبض عرق برگ مورد
کوفته و بیخته بر بدن مالیدن و از زور و جز آن قابضات همین اثر دارد و در وجعی
اوفلونیا دهند اگر چه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی غلیان بانواع
قی کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که
و در لسعی و لدغی تریاق و فاد زهر دهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود
قطعا نشمانند و در امراض رحم گفته آید که اشیای بدبو شمیدن و چیزهای
در رحم مالیدن علاج اینست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و مفیق
این همه تدبیر وقت بیهوشی بود و اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب
تدارک کنند مثلا در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی
از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماوف کوشند **فائده** زردی ازرق و برد اطراف
ضعف نبض لازمه غشی است و اگر قوی بود و چشم سرخ باید نشود و هر چه که باشد
علیه را که ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهرست که انچه
ست در سکته باشد و از سبات نیز بهمین جهة تمیز دارد و در غشی که از قوت
افتد باندک سبب پدید آید و خفیف باشد و زودتر زائل گردد و بیان آن در

که بدل مخصوصند انچه قریب باعتدال ست یاقوت ست وفیروزه وزر ونقره
گاوزبان وانچه کرم ست درونج ست وجدوار ومشک وعنبر وزرنباد
وابریشم وزعفران وبهمنین وقرنفل وعود خام وبادرنجبویه وتخم او
وشاهسفرم وتخم او وقاقله وکبابه وپوست ترنج وساذج هندی ودرونج
وانچه سرد ست مروارید ست وکهربا وبسد وکافور وصندل وطباشیر وگل مختوم
وتیب وکشنیز وازمرکبات مفرحات یاقوتیه ودواء المسک ومهر طلب ودیابسن
ازین ادویه حار وبارد وهرچه ضد سبب بود بکار توان بست وبدانند که مبالغه
در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود منع ست از انست که قدما قرص کافوری بی زعفران
در حرارت دل تجویز نکرده اند باآنکه تبدرق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت زعفران
قوت ادویه سرد زود بدل میرسد وطبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید
وبرودت ادویه را باصلاح جرم دل **فصل ۴** در ورم اذنی القلب یعنی اما
دو گوشت دل ویوشیده ست که بر سر دل دو افزونیست که نسیم از ان
در می آید واینها را اذنی القلب نامند هرگاه روح باطالت امراض تحلیل میابد
غذا که بدل میرسد علاوه میگردد جزو عضو میشود واحداث ورم مینماید لهذا
گفته اند که این ورم اکثر سردمی باشد چه ورم گرم در دل بود یا در غلافش
یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود وی نیز مهلک ست
لیکن انچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک نموده آید
والا روز بروز لاغری می فزاید تا که بهلاکت می انجامد ونشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک بفم معده ودر اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن
ودل منبسط ناگشتن وچشمها سهیج وروی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه
اکلیل وپرسیاوشان وسبوس گندم بر سینه وفم معده ریزند وکذلک ادویه محلله ضماد نمایند

وبالجمله بتقویت دل کوشند وبدانکه ورم سرد که در غلاف دل افتد نسبت بدیگر

ورمها کوشد او افتد قلیل الشدة ست وغشی وی سکتر **فصل ۵** در علت خانیه

واین آنست که در باید بیمار کوئیا دود واز دل بر می آید بالا وچون بسیار شود غشی

آرد وسو زفکر علاج در ترطیب وتنقیه سودا کوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب

یعنی فشرده شدن دل وعند حصول اینحالت غشی میشود ولعاب از دهن

میرود وبار در اندک مدت افاقت روی میدهد علاج در تعدیل جگر کوشند ومسهل سودا

دهند ومفرحات دل ودماغ را تقویت نمایند وتریاق کبیر را کثیر النفع دانند

**فصل ۷** در تفتیش القلب ووی آنست که باید مریض که دلش منحرف باشد

واز شدت الم بیهوش افتد باز فورا بهوش آید ووقت بیهوشی تشنج ودر روی

می افتد جهت درد وعرق بسیار می آید بهر ضعف بایسکه علاج تحقیق سبب نمایند

که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند واصلاح غذا نمایند

وتنقیه صفرا در صفراوی وشربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام دارد

**فصل ۸** در قذف القلب ووی آنست که پندارد کوئیا دل بیرون می آید

واین از ماده خونی افتد یا صفراوی وتغیر لون روی حسب ماده در نوعی لازم

علاج باسلیق از یمین بکشایند ومسهل صفرا دهند وکلاب وعرق بید مشک و

شربت صندل مداومت کنند واصلاح غذا نمایند ومفرحات دهند **فصل ۹** در

جذب القلب ووی آنست که پندارد دل فرو کشیده میشود وسبب این حصول خلط

در معالیق جگر وکاهی باشد که باینحالت الم خفیف وحالتی شبیه بغشی نیز افتد

علاج حسب الخلط تنقیه کنند وتلون وجه مریض در انوقت بر خلط دلالت

کند **فصل ۱۰** در احتواء الرطوبة علی القلب ووی آنست که پندارد که دل در

آب افتاده است وحرکت کند بحرکت اختلاجی وقد یا از انواع خفقان

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط ست بند شود

علاج ایارجات دهند و گلسرخ و سنبل و زعفران بآب بادرنجبویه بر سینه

ضماد نمایند و ریاضت فرمایند و بهترین ادویه بر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم

ست **فائده** گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد

تشنج وی آنست که دل منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب

ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات ست بر سینه تا ازاله یبس کند

پس با ستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب نظر داشتن و بدانند که دل شریف‌ترین

اعضاست و در علاج او مهلت روا نباید داشت

## باب ۱۲ در امراض

ثدی یعنی بیماریهای که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده

که چون خون در ان آید سپید شود چنانکه در خصیتین منی شود **فصل ۱** در قلة اللبن

یعنی کمی شیر آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بر ان کثرت استفراغ

خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیراکه چون وی بیشتر آید هاضمه ثدی

را عجز در هضم روی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا ادی دلائل

این از سوء مزاج ظاهرست علاج در کمی خون آنچه خون بیفزاید چون شیر و

زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال بدهند و در افزونی فصد و

حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستوری که معلومست و بدانند که رقت

صفرت و حرقت شیر از صفراست و شدت بیاض و مائیت قوام و حموضت او از

بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا و آنجا که طعم

با صفرا مرکب باشد شیر شور گردد **فائده** هرچه فزاینده منی ست شیر نیز بیفزاید و شیر

حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب ست

**فصل ۲** در کثرت در در لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج در

تجفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع است لک و مرداسنگ

هر دو بروغن گل بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ اسبغول

کوفته همین عمل کند اما در غلبه برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند

فصل ۳ در اورام و تمدد پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در شانه

حیوان کرده و تجمید کند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز انچه در تجبن اللبن

بکویم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و برنهند یا بابونه کوفته با آب

بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند

فصل ۴ در تجبن اللبن

ورمی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون شیر در پستان ببندد ورم آرد در

اکثر و سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف یا برودت

مفرط که شیر را بیفزاید یا نه برآمدن شیر که سبب ویراندن غلیظ شود علاج

حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و در انجا که نابرآمدن شیر سبب بود

خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم ریختن است

و مکیدن باهستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود و فساد لون ورم و

لون و طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر پزانیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی

و تخم او و بابونه جمله برابر کوفته پخته بآب چقندر یا بآب خالص سرشته در روز دو بار

این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن اگر بدوای منفجر نشکافد فبها والا باهن بشکافند فائده

گاه باشد که شق خفیف کنند و بموضع ریم نرسد و خون صرف برآید و عوام دانند که ماده

ریم نکرده پس درچنین وقت جراح واثق باید تا برسد و شق را عمیق کند تا ریم بیرون

آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان و دهان است بکند که علاج ریشهای لحمی

یکسان است و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند

فصل ۵ در مرض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج بنوا شیر بکوبند و با آب

یعنی مرزنگوش تنها یا با دانه مویز

وآب برگ ... وسر شسته ضماد سازند در ابتدا وبعده آنچه مناسب باشد
واگر ورم آورده باشد بعلاج آن کوشند **فائده** در تدبیری که پستان را از بزرگ
شدن ندهد شب یمانی سوده بروغن زیت در هاون سرشته بسایند وهمیشه طلا
نمایند وهرچه در تعظیم الانثیین باید تدبیر اینست

## باب ۱۳ در امراض معده

**فصل ۱** در سوء مزاج معده علامات حرارت وبرودت ظاهر است وهمچنان اما ساذج
مادی باهر ولازمه حار ساذج است که غذای لطیف وقلیل المقدار اگر خورده شود
فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد وکثیر که درین چنین معده خوب میگوارد وبدانند
که تشنگی در بلغم شور نیز میشود وخاصه آنست که از آب گرم نوشیدن ساکن گردد
نه از آب سرد بخلاف آنچه از صفرا بود یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل شود
علاج در ساذج تعدیل ودر مادی تنقیه نمایند حسب ماده وحاجت بدانند که سعی
در اخراج ماده معده اثر تمام دارد واگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد
تنقیه آن عضو لازم شناسند وبیشتر از دماغ وجگر وسپرز ماده بر معده میریزد ونزله
دماغ وسوء مزاج جگر یا سپرز که اینها ... دهد از آن فصد قیفال در دماغی وباسلیق
ایمن یا اسیلم آن در جگر اثر مندست وکذلک از اسپرز طحال **فائده** بسیار باشد
که معده پاک وقوی بود ولیکن در حال گرسنگی ضعیف شود وقبول سوا نماید واین
بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع ونایافتن غذا مضطر وقریب بغشی شوند تدبیر
اینان صباح لقمه ترش خورانیدنست ومعده را خالی ناگذاشتنست ودر سوء مزاج
مادی خاصه که ماده بجرم طبقات معده نافذ شده باشد بهترین تنقیات ایارج فیقرا
خصوص بشراب افسنتین یا باهلیله زرد ماده از عمق معده مستفرغ میسازد

**فصل ۲** در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود گذشت واگر ورم یا قروح بود علیحده
می آید واگر باد بود آروغ بسیار آید وقراقر ونفخ شکم وبعد استقرار غذا در قعر معده

در جانب سپرز پیدا شدن گرانی دهد علاج تکمید کنند خمیر بوا و گلاب بخوشانند و
بنوشانند و پودینه خاییدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد غلیظ باشد
مسهل بلغم خورانند و تجوید هضم در جمله لازم شناسند و مجبّه ناری بر معده نهادن فوراً
اثر میدهد **فایده** سکنجبین با آب یا گلاب آمیخته در اکثر تمام مید بد اوجاع معده از هر سبب
که باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده در بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خشک اده شود و بنابر
منع تحلیل سکونی در ان دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد که ماده در حار
بود چیزی گرم خورده شود بنابر تحلیل الجره وکسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد
بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر پدید پس از آن جهت است که باثار دیگر تحقیق نمایند و
باین چنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را
بکمیت یا بکیفیت لاذعه علاجش استخراج آن است بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
بوده باشد چندروز تقلیل غذا کنند و آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح
الکیفیته دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علامتش غلبه درد است بعد غذا خوردن
و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوش دارو نافع است و اگر
موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین
قرص انیسون و اگر قوت حس معده بود علامت او ظهور درد است بهر اندک سبب
چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد کشیدن
و مع ذلک در فعل معده فتوری نبود علاج تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشرب
آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعی است از درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا
ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات
از جوع و تولد باد از آن دوم آنکه صفرا السبب خلو از جگر بمعده ریزد سوم آنکه
سودا از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده از آنچه باید یا بکیفیتی حاد تکیف شده

نشان یبحی خفت اثار وجع ست واز دیگر آثار معرا بودن ونشان صفرا وسودا کرده کذشت وسوزش سر معده وسوداوی البته نباشد علاج دریحی تنقیه وتقویت نمایند ودر صفراوی تعدیل وتنقیه وفصد اسیلم از دست راست ودر سوداوی اگر کثرت ماده بود تنقیه وفصد اسیلم از چپ کنند واگر ذکاوت حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند

**فصل ۳** در ضعف الهضم وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه واحدست لیکن اگر سبب ضعیف است ضعف هضم آرد واگر قوی است تخمه واگر متوسط است سوء هضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند پس منحدر شود وبر سبیل عادت هضم یافته ونشان سوء هضم آنست که غذا هضم تمام نیابد وبا فساد بود وتخمه آنست که اصلا هاضمه در غذا تصرف نکرده باشد وهمچنان برآید بقی یا اسهال علاج حسب سبب تدارک کنند

**فایده** هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون‌تر از بیست ودو ساعت تندرستی نباشد وبدانند که سکنجبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده در وی آمیزند همه علتهای معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد در یک من سکنجبین یک اوقیه زنجبیل بکنند وحسب حاجت میدهند

**فصل ۴** در هیضه واین مرضی است که مواد فاسد غیر منهضم از بدن بمعده آید وباسهال وقی برآید بشدت تمام وباشد که قی نیاید وهمگی ماده باسهال مفرط برآید لیکن از غثیان خالی نباشد واگرچه این مرض حادست وخطر دارد لیکن افراط اسهال وشدت ضعف وسقوط نبض وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست تدبیر نیک رود همه عوارض زائل میگردند خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض نترسد علاج از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه برآید بقی یا باسهال زود بند نکنند بلکه اگر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیات ومسهلات مناسبه وعند خوف

ضعف حسب مزاج حبس نمایند و تستر لیمون و دهن دشتن حابس ست و انجا که تشنگی و
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها ناهار ندهند و این چند چیز در همه جا باید
دارند بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هرچه بغذا ماند بخورانند
مگر وقت ضرورت و خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری از ساکن
ماندن و ناخوردن نیست و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد
سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر و تقلیل کردنند **فائده** مغالطه در
عوام افتاده که هر گاه آخر شب قریب بصبح قی کنند از ان بحث می ترسند و
بلاتحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرمیها میدهند و به تپ و بحرارت
مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمیست از قی که آنرا زکاری گویند حدوث
وی مهلکست و غشی و ضعف لازمه انست خواه شب واقع شود خواه
روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله قی
که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن نشسته باشد تریاق فاروق مناسبست
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد بارد عرق
کنجد بجوز بوا سائیده بر بدن مالیدن هم گرم اثر تمام دارد **فصل** در نقصان و بطلان
شهوت طعام سبب هر دو واحدست لیکن اگر ضعیفست کمی در اشتها می آرد و اگر
قویست اصلا آرزوی طعام نمیماند و اسباب وی بسیارست یکی سوء مزاج
ساذج حار یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای ابدان از
اخلاط خام و بدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر و معده
چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود
یا ورمی یا در ماساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذی که میان سپرز و فم
معده واقعست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات ساذج

ساذج و مادی و جز آن ظاهر ست اما انچه از ریختن سودا بر سر معده واقع شود بنا بر
وقوع سده در مجرای وی انچه از بطلان حس واقع شود بنا بر وقوع آفت در
دماغ سلامتی افعال معده بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که انچه از
ریختن سودا باشد چون ترشی خورانند غثیان پدید آید بخلاف بطلان حس که اثر ترشی
هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل
امتصاص و رگها هم چنان از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده
ذکی الحس ست متاثر میشود ازین درخواست امتصاصی هم درین اثنا سودا از
سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبر دار میگرداند و درهم فشردن
اجزای آنرا و انحلالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری ازین امور
فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه و در
تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ سپرز و معده تنقیه
سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ
بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن و ترک عادات و غم و
هم و جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال انچه مناسب ست
توان کرد و اگر دیدان امعا مسقط شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند و
کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین
سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز بسرکه و پیاز با سرکه و ماهی شور و انار ترش
و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای
ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله را می افتد و این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که خوردن پشه و کاغذ آرزو داشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد
ست در معده و علاجش تنقیه آنست اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد

پس از ولادت آرزو کنند چیزی را که ضد آن خلطیکه باشد

و اگر خود بخود زایل نگیرد و دو استخوان کبوتر بچه بریان کرده خاییدن و آب او
فرو بردن آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد و در سکینداز حوامل و غیر حوامل
استخوان دراج و تذرو و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و ناخواه
زیره خاییدن و آب او خوردن نافع است **فصل ۷** در شهوت کلبی و این علتی
ست که آدمی سیر نشود و سبب این اگر سوء مزاج بارد و تکثیف غیر مفرط باشد
که بر فم معده افتد قلت عطش و کثرت نفخ گواهی دهد و علاجش سکنجبین فم معده
است نجاییدن یا نخواه و جز آن ناییدن جوارش و سبیل ایلیف فم معده پس اگر
با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر سودا باشد که از سپرز بیشتر بر فم معده
ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده و حالت خلو پدید آید و تا غذا نخورند سوزش
نایستد و علاجش تنقیه سودا ست و از دست راست باسلیق یا اسیلم
گشودن و محجمه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام
افتد بسببی از اسباب نشان او تقدم سبب ست و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی
که از دماغ بر سر معده ریزد و درینجا رسد گرد و ترشی آروغ و تقدم نزله گواه است
و علاجش منع نزله نمودن و اگر دیدان در معده و روده باشد که هر چه آدمی
بخورد آنرا بربایند و غذا باعضا نرسد علامت و علاجش از فصل دیدان جویند
**فصل ۸** در جوع البقر و این را بیونانی بولیموس گویند و وی مرضی ست
که گرسنگی اصلا نشود حتی که یک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع ذلک بسا اعضا
گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع ازین جهت ست و الا جوع که عبارت از احساس
فم معده ست چنانچه گفته شد درینجا ضد آن متحقق است و دلیل بر گرسنگی اعضا هزال
بدن و سقوط قوت ست بی سبب و مرضی دیگر و چون در بماند غشی می آرد علاج در
حالت غشی تدبیر افاقت کوشند بنوعی که در غشی گذشت بعد حسب سبب معالجه نمایند

وتا قوت بنا شد زنها رجرات و تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده و ملاک امر

دانند **فصل ۹** در جوع المغشی واین آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا

نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن ست و تقویت فم معده کوشیدن با غذا

و نان در آب انار میخوش و آب سیب کرده **فصل ۱۰** در عطش مفرط

یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای

حرارت و عوض رطوبت طبیع از رغبت با ب شود و نشانش هی انتفاع بشرب آب

سرد ست و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم

جصی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور

طلب آب نماید و نشانش هی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست و حسب ماده مزه

دهن متغیر بودن و خاصه وی ست که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند

تشنگی فرو نشیند علاج انجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است

یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت

شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت

معده و جگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر و همین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس

ست یا در اعضای غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود آب گرم و سکنجبین قی فرمایند

و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و نخود آب خورانند و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن

مجرب ست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر

نتوان داد و هر جا که شائبه یبوست بود بترطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات

ست و انچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد **فائده**

بسیار باشد که بعد برآمدن خون بسیار تشنگی مفرط پدید آید بواسطه غلبه

صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت لزوجت اول را تبرید حرارت و ثانی را

و هریسه و کله و پاچه ۱۲

تدبیری که به بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سقیش اطبا
اختلاف دارند با جمله شربت لیمو مزیل نیست و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید
و کذلک بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین
توان کرد **فصل ۱۱** اندر ورم معده وی از هر ماده که بود درد بود با تب غایت
آنکه اگر از حار بود تب و درد با شدت باشد و اگر بارد بود بخفت و دیگر آثار که مخصص
بهر واحد است پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند
و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب و تمر هندی و گل سرخ بدهند
و در ابتدا صندل با ماء الشعیر ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی و زرد ... با کلاب
ضماد نمایند و در بارد تحلیل بنضج کوشند حسب الماده و خاکستر درخت انگور و سعد و
اذخر و سنبل به سرکه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت آید مغز فلوس با طبیخ
زوفا نوشانند و در سوداوی صلابت لازم است و آن اگر بی حرارت بود و جمیع
بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود قرص منبلا
باید داد **فصل ۱۲** در دبیلة المعده هرگاه ماده بتحلیل نرود و جمع شود و ریم
گردد آن را بدین نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده باشد خراج نیز نامند و نشان
پختن ماده معده و علامت انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت
علاج چون ماده رو بجمع آرد حلبه و تخم مرو بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند
و ضماد نمایند تا پخته شود و بعده اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دوا
را منفجر سازند تا بشکافد و بعد انفجار شیر و ماء العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند
و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند
تا به کند **فصل ۱۳** در قروح و بثور معده نشان وی خلیه در دست بتناول
چیزی ترش و تیز و حرق در آنکه در فم معده است یا در قعرش از محل درد ظاهر است

چون سرکه و خردل ۱۲

ست علاج رگ زنند وبعده ابتدا انچه در ورم گذشت بکار برند ودوغ ترش
گاو سیاه با قدری طباشیر وگلسرخ وتخم حماض دهند که مفیدست وشور تنقیه بایدانچه
در ورم گذشت از جلا بعده اندمال تدارک توان کرد وهیچ گاه از تنقیه
غفلت نباید کرد وگاهی منقی دهند وگاهی مدمل وبهر تلیین خیارشنبر با شیره
کاسنی نافع ست واگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض وپست جو مفید

**فصل ۱۴** در نفخه یعنی دم شدن شکم وسبب این یا سوء مزاج ساذج بارد
یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت وعلاجش از ضعف هضم و
سوء مزاج که گذشت بجویند وخیربوا در گلاب جوشانیده نافع ست

**فصل ۱۵** در جشاء وتشاؤب وتمطی یعنی آروغ وفاژه وخمیازه واسباب
این هر سه کثرت بخارست وتولد ریح در معده وبدن وعلاجش تنقیه وتجوید
هضم ست وبادیان باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد
ومشک خوردن باد تمام بدن برمی آرد ومصطکی با عسل بد نبود

**فصل ۱۶** در قی وتهوع وغثیان وتقلب نفس قی آنست که چیزی از معده از راه دهن
براید وتهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی بر نیاید وغثیان حالتی ست باعث بر
قی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند وغثیان را غثی نیز نامند علاج
حسب الخلط تنقیه باید کرد ودر تنقیه بقی سکنجبین وآب نیم گرم نوشیده نفع تمام دارد
بشرطیکه مانع نبود واگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه واصلاح آن عضو نیز
باید کرد وقی که بسبیل بحران باشد بند نباید نمود ادویه که قی صفراوی زائل کند
آمله کهربا تمرهندی خرفه طباشیر پست جو تنها یا مرکب دهند ادویه که قی بلغمی
زائل سازد ومعده را قوت دهد عود قرنفل مصطکی پودینه خشک هر یک دو درم
کوفته بیخته یک درم با دو درم گلقند دهند ضماد که قی سوداوی را مفید ست لادن اکلیل الملک

اشته برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ایلاورس
بهترین چیزهاست در بلغمی و سوداوی **فائده** محاجم بی شرط نزدیک ناف و
بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع اثر تمام دارد و انتاه
هرگاه سبب قی فساد غذا بود و غذا فاسد تمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف
معده بود تقویت معده باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۱۷**
در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و آن دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد
یا بگسلد یا دهن او بگشاید و نشان این وجود نفث است در مری یا معده و وجع بین الکتفین
مختص بجراحت مری است علاج رگ باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنجا که
خون بسیار بود تا یک من توان گرفت و اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات
خون دادن نفع دارد و مویز منقی دانه او خوردن و ربند نمودن دهنهای رگ اثر مندست
و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل بنوشند و قرص کحل در شکافتن
رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سودمندست دوم
آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید و علامت انقسام
وجود آفت است دران عضو و علاج همه فصد است مع اصلاح حال عضو ماوف
و در اینجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند
بیک دفعه و آنچه از قروح معده افتد تدبیرش گذشت **فائده** هرگاه بر سینه
ضربه رسد و قی الدم آرد بعد فصد ماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد
سرشته بر جای ضربه نهند و قرص کهربا بیک مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده دهند با شکر
این ضماد بی فصد نفع دهد **فصل ۱۸** در جمود الدم واللبن یعنی بسته شدن خون
و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و مندفع نگردد و بسبب
ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه بردیا باستعمال چیزهای

چون پنیرمایه و خزان نهند و نشان این هر واحد است که غشی و عرق سرد پدید آید یا بگدازد و لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب سکنجبین آمیزند و بنوشند یا گرم و پنیرمایه همه حیوانات خصوص از خرگوش درتند و بیخ خون و شیر بسته نفع تمام دارد خاصیت پنیرمایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگدازد و فائده بسیار باشد که در معده اطفال شیرخواره شیر ببندد و بسبب فساد شیر و یا ضعف معده علاجش بعد تدبیر آنست که از آن شیر ده بازگیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان اسداب و قیصوم خورانند و اگر بازگرفتن از آن شیر ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند و گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را بنند و شکم سیر شیر قطعاً ندهند و شکم طفل پوشیده دارند و پودینه خشک و نمک درم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید

## فصل ۱۹ در فواق یعنی ہچکی

اگر سبب او امتلاء طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش اخراج آن غذا است و تجویدی هضم و باشد که از خیر بوا و پودینه بایستد یا خود بخود بایستد و اگر سبب او ریاح بود و عقب تخمه و طعام باد انگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد و علاجش چیزهای بادشکن استعمال کردنست و اگر بسبب خلطی بود و کیفیتی یا دوای حاد علاج نخستین قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم و بهر تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشد و در تقسیم آب گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و سکه و طعام خوردن سریع الاثر است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده دہن پرآب بود و هضم فاسد و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال بایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است شرباً و طلاءً و اکلاً و این را در یبس و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیحه و غضب و حرکت و

و جستن علامت نشان آن که روح را بجنباند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت

از مبحث جگر و معده متورمه جویند **فائده** عطسه آوردن در اکثر نافع ست

همچنان آب پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن

و بندق در گلو انجختن و ترسانیدن طبیخ دارچینی و مصطکی آشامیدن **فصل ۲۰** در

انقلاب المعده و وی آنست که آنچه خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سبب او خراش

روده است که به معده پیوسته زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت

طبع از آن روده نفور شده و بالضرور بقی راجع نماید علاجش تدبیر تسحج ست **فصل ۲۱**

در قلق المعده و وی آنست که در معده اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر

یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و این را کرب معدی نیز گویند

علاج حسب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند **فصل ۲۲** در

اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان مانند در سر معده ظاهر شود علاج

حسب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب کرم بود اخراج او نمایند **فصل ۲۳**

در وجع الفؤاد و وی دردیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف

و غشی لازمه اوست علاج بوجع المعده رجوع نمایند **فصل ۲۴** در حرقت

معده و سبب سوزش اگر تناول نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت

خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذی رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی

خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سیرز در گرسنگی غلبه کند و از خوردن چرب

ساکن گردد علاج در اینجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و غذا سبک دهند

و تقویت نمایند و در سوداوی اسیلم یا باسلیق از چپ کشایند و بعد ه اطریفل صغیر یا سکنجبین

بزوری مناسب دانند **فصل ۲۵** در استرخای معده و این دو گونه است یکی آنکه

در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و برآمدن سینه دوم آنکه در معالیق

سعالیتی بود که آلت ارتباط معده واند بدیگر اعضا و نشان وی اماله معده است بطرف
مخالف رباط مسترخیه زیرا که معده بچون خیمه بچهار جهت مربوط است بار بطه
طناب مانند یکی تیر قوه دوم بصلب سوم با یمین چهارم بایسار و بهر جانب که
معده میل کند ثقل آنجا محسوس میگردد و علاج هرچه در استرخا و فالج گذشت
بعمل آرند و غذای لطیف دهند و ادویه خوشبوی و قابض خورانند و آنچه در تهبیل
تسبیح گفته آید تدبیر اینست **فصل ۲۶** در تهبیل تسبیح معده یعنی سست شدن
بافت معده و این استرخائیست قوی که در هر جز وافتند و این بدترین امراض
معده است و نشانش بطلان هضم است باوجود تناول غذای لطیف و قبض
طبیعت بافراط و معرا بودن از آثار ورم و سوء مزاج علاج جوارش عود دهند و
روغن مصطکی بمالند و دراج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان مرغ خانگی
خشک سازند و کوفته بیخته نیم مثقال با اطریفل یا با شراب حب الآس آمیزند
و بخورانند و سنگ یشم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند **فصل ۲۷** در تشنج
المعده آنچه در نفس معده افتد نشانش سوء هضم است و آنچه در رابطه بود و اگر در
رباط خلفی باشد غذا بمجرد ورود از معده در گذرد و بسوی امعا و مریض بجانب یمین
یا یسار مائل بود و اگر در رباط تر قوی باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت
راست نتواند کرد و علاج آنچه در تشنج مطلق است بکار برند و آثار امتلاء و استفراغ
دریافته **فصل ۲۸** در صلابة المعده یعنی سختی معده و این ورم در فم معده
اکثر افتد و چون بلمس می درآید محتاج بعلامتی دیگر نیست و هرگاه بزرگ باشد
بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم است علاج اگر آثار گرمی یابند
رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشه بگدازند و بر نهند
و گوشت خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه

واز خرجلبه ومقل وبادام تلخ وپیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند و هرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شربا وحقنا **فائده** گاه باشد که بسبب سختی سپرز سختی در اجزای معده که محاذی بدانست پدید آید و علاجش علاج سپرزست **فصل ۲۹** در صلابة عضلات که بر معده واقع آید صلابات مذکور در میباشد و از یک طرف غلیظ و دیگر طرف دقیق چون ذنب الفار و ازانکه معده سالم از آفت ست سلامتی در افعال وی اینجا لازمست و علاجش همانست که گذشت حسب الحرارة والبرودة **فصل ۳۰** در ذرب و خلفه و این هر دو یک معنی دارند نزد بعضی و مقصود فساد معده است مع الجریان بدانکه آنچه از سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت و علاجش حسب سبب است چنانچه گذشته از شور و قروح افتد نیز مذکور شد و سفوف زلق الامعاء شوری نفع تمام دارد و همچنان سفوف حب الرمان و آنچه نزله دماغ بود هلذا اسهال دماغی گویند و وی وقوع اسهال است پیهم بعد خواب طویل بار بار تا دیر منقطع شدن و علاجش از باب امراض سر که بهر نزله گذشت و آن نمودار **انبتاه** و درین علت زنهار حبس نکنند و همگی عنایت به تنقیه و تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از زیادت تدبیر غذا علاجش اصلاح غذا است و تجوید هضم و آنچه از امتلای عروق بود با اخلاط آنست که بیمار پر گوشت و پر قوت بود با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبة آید فصد است و ریاضت و دلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدنست روز بروز و براز سپید یا سبز علاجش تقویت جگرست مع تقویت معده شربا و ضمادا و انفع اشیا جوارش مصطکی ست **فائده** اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپید بر می آید و اگر بماساریقا رود و از آنجا باز گردد سبز می آید و نوعی است از ذرب که مسمی است به دور البطن اسهالها

و ورم و دوی آنست که بدو رسعین آید و سببش انصباب ماده است از عضوی و نشان
از لون او و نشان بودن ماده از جلو درد در عضوی و سکون آن بعد اسهال و حقنه
و علاجش تنقیه است از خلط غالب و نوعی است از وی که سببش وقوع سده
بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سده جگر و علاجش بیاید و
نوعی است از آن که بسبب ضعف ماسکه معده افتد و ظاهر است که چون ماسکه معده
زدوده شود غذا در آن نایستد و علت ضعف ماسکه یا خلط لزج است یا
ورم حار معده یا تناول سموم حاره و علاج بعد از اسهال سماق و ورد و طباشیر
و فوفل و صندل و پوست انار و حضض با آب به یا آب برگ کرم بر معده ضماد
سازند و پست جو و سیب در روغن بادام خورانند و دراج و کبک غذا سازند
بعد غذا تا دیر خوابیده مانند به پهلوی راست و هیچ حرکت نکنند و گفته اند که حسوی از
شیرمان سپید سازند و بنوشانند که بالخاصیت مثبت ماسکه است و آنچه از شرب ادویه
مسهله افتد علاجش آنست که آنچه مناسب بود و دفع سمیت ساخته سریع الاثر

## فصل ۱۳

در تصغر معده و وی اگر طبعی بود از ابتدا یا کثرت مقدار غذا اضرار
میداده باشد هرچند لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیت و
کثیر الغذائیت دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند

## باب ۱۴

در امراض کبد یعنی جگر

## فصل ۱

در سوء مزاج جگر و نشان وی واحد سازج بود یا مادی
از لزوم آفت در جگر مع وجود آثار دیگر که به هر یک مخصوص است و علاجش ازاله
سبب است لیکن بدانند که کاسنی نافع ترین چیزهاست در جمله سوء مزاجهای جگر
و کذلک هرگاه مغز فلوس با وی ضم سازند و با دیگر مخلق نافع است بشرطیکه تلیین
مطلوب بود و در اینجا هرگونه دوا که مخصوص بجگر است مرقوم میشود و حسب سبب
بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه یار در آب کاسنی و آب انار و شربت صندل

وسکنجبین وآب زرشک ودوغ سرد کرده ولعاب اسبغول وماننداَن فراد
یا با دیگر ترکیب داده واگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب
خصوص شربت حماض نافع ترست واگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیار شنبر سفوف
ودر دموی اگر مانعی نبود فصد باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه ودر صفراوی
تبرید بیشتر نمایند واگر مصلحت بینند فصد نیز مجوزست وادویه سرد بر جگر نهادن مطفی
حرارت است لهذا در بادی قبل از تنقیه اجتناب ازان بهترست تا سده نیارد
ادویه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی واثاناسیا ودوا الکرکم است وجهت
تنقیه بلغم ایارج الاصول وحب صبر نافع است وطبیخ زوفا با یک مثقال دوا الکرکم
بتسخین وتقویت جگر خصوصیت دارد وفلاسفه و اطریفل کبیر بدستور ودر تنقیه
مبالغه نکنند تا ذبول نیارد واگر با اسهال بود حرف ونخم ریحان وصمغ عربی هر یک
سه درم بریان کرده وبگلاب تر نموده بدهند وجهت تنقیه سودا بعد ترطیب
تمام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا ماء الجبن وقیروطی مرطب در ازاله یبوست بر جگر
ضماد کردن اثر تمام دارد ودر ترطیب افراط منع است تا استسقا نیارد ودر جمله اغذیه
اینجا وفق بحال مریض باشد اختیار نمایند واگر مرض مرکب بود وعلاج نیز مرکب سازند

فصل ٢ در ضعف کبد وهی از هر سبب که افتد نشان او ودر اکثر آنست که
بول وبراز غسالی بود وبدن نحیف وشتها ناقص بلکه ساقط واز پهلوی راست
تا قرفه زیرین وجع نرم ممتد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا عند نفوذ آن بجانب جگر
ورنگ مریض اکثر بسبزی وسفیدی زند وباشد که بزردی گندمی مایل بود فائده
در هر عضوی چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه وضعف قوت
جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی ونرمی براز وکثرت مقدار او
مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است وترهل بدن وتهبج وجه وغسالیت براز وسپیدی

سپیدی بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زمان
ثقل غذا که لازمه صحت ست از ضعف ماسکه ظاهرست که چون ماسکه ضعیف شود
غذا را در جگر نتواند نگهداشت و هاضمه فعل کردن نتواند پس آنچه لازم ویست
درین نیز پیدا بود و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع تر هل بدن و قبض شکم
از ضعف دافعه و از انکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش
و همچنان در همه قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست
و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا
ساخته بعروق میفرستد آن نیز بضعف میگراید پس بالضرور بول سرخ بر می آید
بواسطه متمائز ناشدن آب از خون علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و
آنچه از سده یا ورم یا شق شدن جز آن افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر
عضو ماؤف نمایند مع تقویت جگر بالجمله ادویه و اغذیه هرچه ذی عطریت بود بکار
برند که در ازاله ضعف جگر ملاک امر همین ست و فصد باسلیق در ضعف دافعه نفع دارد

**فصل ۳۳** در سده کبد و وی آنست که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن
خلط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون در بدنست و صفرت لون
و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس
شود و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبه بر آید البته و
فرق در سده و ورم جگر آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و در
در ورم فزون تر علاج اگر سده در حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر
بود مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تعضید و غذا همین سان رعایت طبع
نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود و شیر و شکر و حریره و روغن بادام
و شوربای مرغ فربه و امثال آن است و اگر ضیق رگهای کبد سبب بود ظاهرست که

نماد سازند ۱۲ طب اکبر

از صغر سن نشان وی پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام شربت ...

**فصل ۴** در سده ماساریقا و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جایگاه مماس جگر تمدد و غائر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما بران کیلوس بر آید و بدن بکاهد و علاجش همانست که در سده مقعر کبد بکار آید

**فصل ۵** در نفخة الکبد و نشان ورم شدن جگر آنست که زیر قبرغه راست وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد هضم غذا نفخ زیاده شود و علاج گلقند ... و شربت ... و نیار مفید ست و نهار بحمام رفتن و تکمید کردن و حسب حاجت مسهل و مدر ریختن و اغذیه بادشکن خوردن

**فصل ۶** در وجع الکبد بسبب درد ... کفته آمد مزاج یا سده بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق یا حصاة و ریح بود

**فصل ۷** در شرقه و وی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد بر آمدن از حمام فور آب سرد بنوشند و آن آب زود بجگر رسد اعتدال نایافته و درد آرد و علاجش آنست که ... آب گرم تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطکی ضماد سازند و آب گرم ریزند که زود فرو نشود و بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم انجامد

**فصل ۸** در ورم کبد و وی اگر از خون یا صفرا نشان او تپ و تشنگی ... و ثقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن و علامت ... در مقعر یا محدب در فصل سده گذشت و ایضا قی و غشی و برد اطراف لازم مقعری و سعال شدید و ضیق نفس و حبس بول و کشیده شدن ترقوه با سفل و بر و ورم هلالی شکل لازم محدبی علاج در موی سخت رگ باسلیق یا کحل زنند و خون بدفعات گیرند و بعده قصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انار ترین همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات بدهند و بهره آب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیره کاسنی

و آب عنب الثعلب بکوبیده چیزی ست و اگر ورم مجذب بود با دار گوشتند ولیکن تنقیه بـ
طبع نیز روا ندارند که مزید الم ست پس درین صورت هرچه بغایت خفیف التلیین
بود جهت رفع قبض کافی ست چون لعابین و ماء الشعیر و مانند آن و در ورم دموی
جگر چه در ابتدا و چه بعد آن آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در ردع و تحلیل غایت آنکه
در ابتدا رعایت غلبه رادع بود و در انتها محللات را و در تزاید تساوی و در منفرادی
آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد اینجا در ابتدا رادع صرف ضماد توان کرد چون
آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه و اگر ضرورت شود قدری کافور
داخل نمایند و اگر از بلغم بود نشان او کثرت تقالست و تب نابودن مگر آنکه بلغم عفونت
باشد و سپیدی روی و زبان و براز و قلت وجع علاج دهند بعد مدرات بکار برند
و در بقعری مسهلات و بعد استعمال او دار تعدیل نمایند و اگر از سودا بود صلابت
در آن محل پیدا شود و علاجش نضج ماده است بتشرب منضج و تضمید فیره و بعد
نرم شدن نجتی مسهل و مدر سودا دادن و اگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع
ست و شیر شتر یکپیاله بقند شیرین کرده فائده [illegible] آرد و لیکن شتر ملکیه حرارت بود فائده
اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود رگ زنند و گل ارمنی یک درم سائیده
بلعاب اسبغول بدهند و راوند و گل ارمنی و حب الآس درین باب مجرب ست
و این ضماد بر نهند نخود مقشر راوند هر یک سه درم مومیائی دو درم کوفته و بیخته
بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشتند و ضماد سازند و دیگر تدابیر حسب حاجت
از آنچه مذکور شد بکار توان بست **فصل ۹** در ورم عضلهای شکم و این ورم
از یکطرف اگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض اما هرگز هلالی
شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و رادعات صرف در ابتدا
ضماد سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف انحلال قوت

۱۲

زیراکه مرض در عضو رئیس است که روادع و محلل فقط ممنوع بود و هرگاه پخته شود
زود تا ممکن بشکافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا با دویه منضجه شکافته گردد زیراکه
خوف است که عضله صفاق را فاسد سازد و یا باندرون سوی سر کند **فصل ۱۰** در دبیله
الکبد و تدبیر این همانست که در ذوات الریه و دبیله معده گذشت و آنجا که ماده بجانب
رود مائل بود مسهل خفیف دهند و اگر بطرف گرده مائل بود مدر دهند و اگر بفضای
جوف روی نهد منذر باستسقا بود و تدبیر زقی کوشند و بدا عسر هرگاه ورم بعد
پختن فرو شود و اعراض خفت گیرند مع ذلک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر
توان دانست که ماده بفضای جوف میریزد **فصل ۱۱** در شق سطح کبد نشان او
وجود آثار سوء مزاج گرم جگر است مع الحرقة و باشد که بر جلد اثر نیز ظهور شود و باشد که
گاه گاه قشعریره نافض افتد و علاجش همانست که در سوء مزاج حار یاد گذشت فقط
**فصل ۱۲** در خفقة الکبد و این مرضی است که جگر بطپد بحرکتی اختلاجی و در یابد که
گو یا کسی میزند در جگر بر وی این حال زائل گردد و سببش سدة جگر است و
علاجش تفتیح او و فصد اسلیم از راست نافع تر **فصل ۱۳** در حصاة الکبد
نشان تولد سنگ ریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده ثقل افتد و خلیدن در
در جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اگر سست که
چون باسلیق یمین بگشایند و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه بریگ
مینماید بشرطیکه رگ وسیع گشاده شود و علاجش از حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴**
در تصغر الکبد و نشان وی همانست که در صغر معده گذشت و کذا تدبیرش
والضماد درین جا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات **فصل ۱۵**
در قیام کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی میحی و سببش
او شکافتن دبیله جگر است و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی و سببش

سبب او ضعف جگرست و تدبیر ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در رفع
اسهال مجرب گفته سوم دموی و او قسمی ست ... ذو سنطاریا کبدی و سببش
اگر استلای خون بود بی وقوع تفرق اتصال خون کثیر دفعة برآید هرگاه که
آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار امتلا پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود از امتلا یا ضربه
یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف همی آید هنگام خلو معده و امعا و دیگر آثار موجبه
ظاهر باشد علاج در امتلا حبس نباید کرد مگر عند الضعف و هم اندرا ابتدا فصد نمایند
و بمالیدن کوشند بر بط اطراف و جز آن تا خون کمتر کنند تدارکات و اگر بقبض حاجت
آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و آب لسان الحمل دهند و تقلیل غذا فرمایند و در تفرق
اتصال امتلا تدبیر همین ست و در غیر امتلای زوال سبب کردن و قرص نفث الدم
کرا ونند و ران افزوده باشند هم چندیک جز اثر تمام دارد در قبض و التیام چهارم
صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگرست و علاجش از سوء مزاج
جگر جویند و قبل از تنقیه و تعدیل حبس قطعا نکنند تخم سعیدی و سبب او احتراق خون
و دیگر اخلاط ست در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت
و برآمدن زرداب با سهال درین جا لازم ست و تضمید صندل و گلاب بر محل
جگر و حسب و فصد اسیلم راست نافع ست ششم خاثریست یعنی شبیه بدُرد آید
و سبب او نیز با شکافتن دبیله کبد است یا گشادن شده جگر باحتراق شدید
که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت توان نمود **فائده** فرق
در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی پوشیده
نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد ست بدبو میباشد و اکثر بد فوز می آید
و در خلو معده کم میکرد و بی وردمی باشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور
فاحش مینماید بخلاف معوی اما کبدی چون برآید اسهال معوی احداث مینماید

ای قیام کبدی که از صفرا رسیده دفع آن افتد ۱۲ طب اکبر

فصل ۱ ... آن زبان آثار سیح مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد
در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهیج ست در روجه و
دیگر اعضا و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاج همانست که در استسقا
باید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین
تدبیر سفر حجازست و پیاده رفتن و چون بدانند که مستحکم شده و باستسقا می انجامد
شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر دهند مع دائمی سکبینج و از فواکه
انار نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب بر عرق کاسنی و
بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود بدوا
کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید ضرورة فصد کنند اما خون کمتر
گیرند انهم بعد مسهل خفیف دادن

## فصل ۱۷ در استسقا

و وی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت
بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او
آب بود که در پردهای شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک
پرآب میباشد و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین طرز کشیده میبود و بدست
زدن چون طبل آواز میدهد علاج نخستین ازاله سبب نمایند و معده به تسخین و
تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نمود و پس
تدبیر استسقا کوشند و آن اسهال و ادرار و تعریق ست و اندفان تضمید مخففات
واحتراز از هرچه بسیار گرم بود لازم شمارند و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر
نبود از کوزه تنگ بانشوره قدری نوشند مص و باید که آب مطبوخ بود خصوص با سر کنه
و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوشست انهم کمتر بهتر بالجمله قدر
آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال صحت

باید و نافع‌ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ
یا گوسپند جوان یا نخود پخته و سماق نیق داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب
ندهند و اگر ضرورت باشد برنج مجوز است و نان که انیسون و بادیان درو باشد
همراه کباب یا شوربای گوشت و آنرا که ضعیف القوه بود و بخوردن نان معتاد باشد
اگر نان خشک غذا سازند بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است
خاصه که اعرابی باشد و خصوص که عوض غذا و آب به همین بسند کنند و باید که
روز نخست چهل درم شروع کند و هر روز ده درم بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند
و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نبندد و بودنیه و حب سکبینج از
مانعات تجبن لبن است گاه گاه همی دهند و شرب بول شتر و بول بز اعرابی
نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب آن ذکر است و اگر با حرارت بود مطبوخ
هلیله و شربت گل بکار رود و در زقی کلکلانج اگر بی حرارت بود و حار دهند مطلقا بارد و هلیله
نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکور بدهند و در جمله بعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبرباریس و مانند آن و بهر ادرار قرص بازوریون
و امثال آن باید که بر یک مدر لزوم ننمایند بلکه تجدید همی فرمایند تا طبع بیک چیز
مالوف نشود و هر دوائی که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق
تعریق آنست که بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک با زیت
سازند و یا پیه گاو بر آمیزند و بمالند و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و
عرق همی چینند و اگر در تنور فاتر که در رو توان نشست بنشانند و عرق بچینند به از
حمام باشد و طریق اندفان آنست که بیمار در ریگ خسپید و بریگ نیم گرم آنرا در پوشند
و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که بر داشت کند و این عمل فی الجمله تخفیف در
ورم میدهد و اگر برآمدگی در عضوی بود همان آن دفین بر ملح نمایند و همین

عمل دار و پشت با فتاب نشستن و با آب چشمهای گرم و با آب دریا شور بدن
شستن و نمک را اگر با آب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا
باشد و ضمادی که آب را بچیند و خشک کند نیست از حلبه و خردل و تخم راعی علک البطم
شحم عتیق با هم بسرشند و ضماد نمایند در لحمی بر تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی
بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد تنقیه بتحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده
گذشت و از سداب خشک و تخم حرمل و بادیان و کرفس و بوره و شکر سرخ
و آب سداب شیاف خرد سازند و بدبر حمول فرمایند و در زقی بعضی بزل می کنند
ز رو آب بر آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب بسرکه چنان ست که آب
خالص حصه با بر ند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه از
مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی ست و بدانند که سرکه در
ازاله عطش مستسقی و تفتیح سده و سودمندست خاصه در حار و در زشک نیز الفع
اما اگر با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنانش با هر عارضی که جمع شود رعایت آن
نیز ملحوظ دارند و این طلا در زقی بر شکم نهند بوره و ارمنی بیخ سوسن قسط مامیزج
هر یک سه درم تخم کرنب هفت درم اشک بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک
شصت درم فسایند و با آب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند
**فائده** استسقای طبلی چون فرمن شود و صلابت بهم رساند یا بر بعض عضو
روی نماید و بجز بر آمدگی شکم مکروهی نباشد مسمی بسکر و در تحلیل فرین وقت چیزها
مین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش
و صعتر و تخم سداب و چند بیدستر و خاکستر ظرفا و نطرون کوفته و پخته با آب سداب و
بول اشتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقا دوا سود ندهد
داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده پنجم

## باب ۱۵

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود رگ بارکی دهند والا تنقیه

### فصل ۱

در یرقان و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند
یرقان وهی آنست که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را باصفر و ثانی را باسود
موصوف میسازند یرقان اصفر اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی
گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد
و نشانش وقوع آنست در تبهای صفراوی و در ایام باحوری علاج این وقت
ظهور صفرت امداد طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود والا بر طبع گذارند
آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم ست و شرب سکنجبین فقط
یا با شیره کاسنی و بعد اتمام و در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه آنچه
مجلی جلد ست بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش
در بحث سوء مزاج جگر جویند و این قسم و اکثر با سوء الحس باشد سوم آنکه از سوء
مزاج گرم مراره افتد و نشان او آنست که دفعة پدید آید و بول نخست سپید بود
بعده زرد شود و پس از آن سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سده آن
هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج سکنجبین با شیره کاسنی دهند و دیگر تدابیر که
بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از تورم مراره افتد و نشانیش لزوم تپ
قی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج ورم جگر ست پنجم آنکه اگر گرمی
تمام بدن را رسد و نشانش گرمی ملمس بدن است و قبض طبیعت و حکه و تشنگی
و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر ساذج بود تبرید و اگر مادی بود تنقیه و تعدیل عام
کفایت کند حسب حاجت و تدهین اطراف و طلیه و دخول آبزن طب نفع تمام دارد
ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و خاک بر بدن
بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام ست بغسل در حمام و جز آن بطبیخ بنفشه

واکلیل و بابونه و خطمی و سبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم
آنکه از سده جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از
تناول ادویه سمیه افتد و علاج دفع اثر آنست بهرچه مناسب آن بود و اقراص
کافور و دیگر مبردات و جدوار و تریاق فاروق در بار نفع دارد دهم آنکه جرم
مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان
او غثیان و قی صفراویست و طبع قبض بودن و براز منصبغ یا قلیل الصبغ بر آمدن
و علاجش همانست که در ضعف جگر رست یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری
که فیما بین جگر و مراره است افتد علامتش همانست که در ضعف مراره رفت و براز
بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده جگر رست دوازدهم آنکه از حدوث
سده در مجرائی که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که براز دفعة
سپید شود و طبع بقبض آید و علاجش نیز تفتیح ست و حقنه نافع تر و درین هر دو نوع
سده مغز فلوس در آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن
بغایت مفید ست سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا قولنج بر آید
و نشان او همانست که در سده گذشت ولا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج
بلغمی افتد بواسطه بلغم لزج بر دهن رگی که با امعا آمده است و تشبیب صفراست
و علاجش حل قولنج ست **فائده** بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم
خواهند بسرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب تا آب انار ترش
در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند **قسم دوم** در
یرقان اسود و آن را یرقان سندی نیز گویند و آن هم چند گونه است
یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال و خفت عقب آن لازم
ست و علاجش مدد طبیعت ست اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر و تدهین

بروغن بابونه وشبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز و فم معده است افتد ونشان
این هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج
در اول وگرانی سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است وعلاجش
تفتیح سده است به مسهلات ومفتحات وفصد باسلیق یا اسیلم ایسر انفع چهارم
آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرط در جگر وعلامت وعلاجش
از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبه او بود یا
در ماسکه اش اما نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست وسپیدی چشم
تکدر نمودن ونشان ضعف ماسکه او خروج سوداست بقی واسهال مع عدم
آثار زیادتی سودا در بدن وعلاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال
افتد وآن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد وتدارک آن از بحث
جگر نمایند **فائده** هرگاه یرقان سده با استسقا جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند
بفاصله سه روز ومطبوخیکه مخرج صفرا وسودا باشد طبع را نرم نمایند پس آنچه غالب
بود رعایت در تعدیلش بیشتر مرعی دارند وباصلاح جگر وسپرز کوشند **فصل ۲**
اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز روی اگر حار بود سوزش سپرز وبودن بول وبراز
سرخ مائل بسیاهی ودیگر آثار حرارت هویدا بودن اگر بارد بود قراقر در آن محل
پیدا باشد وآثار برودت هویدا وگرسنگی ساقط واگر یابس بود صلابت در سپرز وغلظ
خون وکثافت در بدن ظاهر شود واگر رطب بود جابجا در سپرز گرانی محسوس کند بیمار
ولون بدن اسرب شود علاج در ساذج تعدیل فقط ودر مادی مع التنقیه باید کرد
بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه در آنجا به سپرز نهند وفصد از دست چپ
کنند واین ادویه بسپرز نافعند در حار آب عنب الثعلب وآب برگ بید وآب

کشوث جمعه با سکنجبین و بهر تلیین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و عند شدت حرارت قرص
کافور که در وی معتقو قند ریوند باشد و و بار و آب کرفس با سکنجبین بزوری
حار و شلث بر نهار و آب ترب و تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین
بزوری و در یابس شربت بنفشه و ماء الجبن و مانند آن هر چه مرطب بود و شربا
و ضماد و اگر باد بود فصد و مسهل سودا مقدم دارند و در طب از گل سرخ
و بیخ کبر و راوند و سنبل و لک و زرشک که با رنگ ساخته باشند اقراص سازند
بر بندند و مخففات ضماد نمایند و بهر تلیین حب ایارج بکار برند و هرگاه ماده مرکب بود علاج
نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز باید در طب مقرر است پوست بیخ کبر
و افتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب پرد و
یبس افتد از اجساده و غلظت طحال نامند و جدا باید **فصل ۳** اندر ورم
طحال و وی اگر حار بود تب لازم باشد پس اگر دمویست بنوبت ربع اشتداد
کند و اگر صفراویست بدو رعف و دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود بهیج
الطحال خوانند و اگر سوداوی باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت
و یبوست در سوء مزاج گذشت علاج حب اخلاط تنقیه نمایند و تعدیل و و جار آبعه
و برگ گز مازج و آب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور
با روغن گل آمیخته یا خاکستر سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه
طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه گداخته با سداب و پودینه بسرکه سرشته
یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق دران آمیخته طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب
گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند در چهل روز سپرز بگدازد و
اگر پرسیاوشان و زوفای یابس و تخم فنجنکشت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته
دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه نهاده و کبر مخلل خوردن بدستور و مطحول

طحال را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسیلم از چپ بعد
تلیین صلابت براهیم مفید و نفع مندست در حساده **فصل ۴** در تقیح طحال
و بدانند که ورم سپرز را اکثر به تحلیل میرود و یا صلب میگردد و نادر باشد که پخته
شود و ریم کند و نشان استحاله ماده او بدو وجع ناخس ست و ظهور اجسام غریب
در بول مع النتن و باشد که ریم او به معده گراید و در قی و براز بر آید و ریم این
در وی می باشد و علاجش همانست که در دبیله کبد گذشت و در دادن دوا
رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تقیح صلابت باقی بود اضمده ورم سوداوی
او بکار برند و در جمله از قابضات پرهیزند و هرگاه ورم صلب مزمن شود و بدوا
نفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحالست بمنقاره معلق
سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود دو داغ دهند و قریب یکدیگر دو داغ
دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و اگر آلتی سازند شش قبه دار که در
یک دفعه شش داغ دهد میشاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف
اگر در جاذبه بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود
اسهال و قی سوداوی روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود و یا اسهال سودا
افتد و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت
افنتیمین سنبل گ نارنج قردمانا فقاح اذخر بیخ کبر گلسرخ مقل نرم بکوبند و ب
برگ طرفا یا باب سداب آمیزند و سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه
درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سده طحال و نشان او ثقل در
سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هر چه در باب سده جگر گفته شد
قوی ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفیدست
**فصل ۷** در نفخة الطحال و آن از ضعف هاضمه و دوا فقد علاج سپرز را قوت دهند

وسبوس گاورس ونمک تکمید کنند و بوره و پودینه و سداب بسرکه و عسل ضماد
سازند و محاجم ناری گذارند و سفوف حرف خورانند **فصل ۸** در حجارة الطحال
ونشان او برآمدن ریگست در بول و خلش در سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بودن
علاج انجیر محلل خورانند و ضماد نمایند و مدرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است
بکار برند

## باب ۱۶ در امراض امعا یعنی رودها

**فصل ۱** در زلق الامعا
و وی آنست که طعام از رود و زود بیرون آید و سبب او اگر ظهور شور بود در سطح درونی
امعا آثار حرارت پیدا باشد و طعام چون بر روده آید در دگنه و بر رواب رقیق مختلط آید
و علاجش فصد ست و اسهال صفرا و تسکین بمبردات شربا و حقنا و سفوف زلق
الامعا رشوری نفع تمام دارد و اگر ظهور شور بود بر سطح برونی آن دغدغه ولذع
در احشا پدید آید و وجع گاهی بر ناف بود و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلوها و
طعام غیر منهضم برآید و علاجش سوای حقنه همانست که گذشت و تضمید مبردات
زیر ناف درینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را املس گرداند خروج
رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال و قی ست و درینجا حب
ایارج نفع تمام دارد و کذلک هر دوائی و هر تدبیری که بود مجفف بود و اگر سوء مزاج
رطب ساذج بود که با امعا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت
برنیاید و علاجش سفوفهای مجفف ست و روغن گل بر شکم مالند و اگر
خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود علاجش تنقیه ایست و هلیله زرد
نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هر دو پدید آید و تقدم تناول
غذا که گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم ست و این سفوف کثیر النفع ست
هلیله زرد دو درم حب الرشاد حب الآس سماق گزمازو هر یک یکنیم مثقال همه را
نرم بکوبند بغیر حب الرشاد شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید بواسطه

مائج هندی هندی تیزبات نامند گرم است در سوم وخشک دوم ۱۲ ... کرویا فارسی کرویه و زیره رومی شاه زیره نامند گرم وخشک در دوم ۱۲

وقوع فالج یا در عصب امعا آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب الرشاد در روغن بجوشانند تا بسته گردد و بخورانند زود عمل کند

**فصل ۲** در اسهال دموی که مبدا او نفس امعا بود و دموی دو گونه است یکی آنکه روده مجروح باشد و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پر شوند و دهن رگی از رگهای مذکور بگشاید بلی تحریر آن شق این فصل بدو قسم بیان کنم

**قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود و نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه و لزوجات و دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض ترش دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیره خرفه با گل ارمنی اثر تمام دارد و سفوف مقلیا تا بدستور و هر گاه قبض زودتر مطلوب باشد تخمها را بریان نمایند و بارتنگ فقط نافعتر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند و بعد روغن گل [illegible] ند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر [illegible] نزلا افتد علاج نخستین قطع سبب کنند با ستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر سه ماشه هم چند آن قند سفید آمیخته بخورانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او پیچش دایمی است و گر شدید و بروز سوداء مع خون و خراطه و براز علاج بعد قطع سبب تقویت سیر کو شند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی

بود علاج مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه
بروغن بادام و دندان و هرگاه امعا از ثقل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات
مناسبه باید داد اما پیش از تنقیه امعا زنهار قابض ندهند که سخت مضر است و اگر
ادویه سمیه بود که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و گچ و جز آن
علاجش قی است و شیر تازه و حسوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش
بمغریات و مبردات کنند و دوغ آهن داغ اسرع النفع است **قسم دوم** در اسهال
که سبب او گشودن رگ روده باشد نشان وی آنست که خون بیاید با اسهال
و با آن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی هیچ نباشد و این اکثر بی درد بود بخلاف
سحج که وجع در اکثر آن لازم است علاج اگر خون بسیار آید و قوت مساعد بود
باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا و امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درم
مع شربت حب الآس یا شربت الجبار نفع بسیار دارد و پوست انار و گزمازو و
گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند دو درم دهند مجرب است و محجمه بر
شکم نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص است **فائده**
تا ممکن باشد مخدرات نباید داد و عند الضرورة تا بشافه کار بر آید نشاید خورانید و اگر
بدهند اصلاح وی و بدهند چنانچه در قرابادین است **فصل ۳** در خروج المدة
من الامعاء یعنی بر آمدن ریم از نفس روده سبب او تقرح سحجیست یا انفجار ورم
و علامتش تقدم سحج یا ورم است و علاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی و بعد
تنقیه مده بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست انار سماق آس از هر یک شعیر مقشر نیم کوفته
در آب بجوشانند و بپالایند و قدری آهک سرد ناکرده آمیزند و حقنه نمایند صفت
حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصاره لحیة التیس کاغذ سوخته باریک
بسایند و در شیره لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند **فائده** آنجا که سبب مده

و این اقوی و اقرب بصواب است ۱۲
مخزن

بسبب مدد هیچ باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعد تدبیر قرحه فرمایند

**فصل ۴** اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک در هر اندک مدت بر می آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثفل یابس بود که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت روده بر آید و او مسمی است به زحیر کاذب و نشان او آنست که اسغول و مانند آن از تخمها آنچه بنوشانند برون نیاید علاجش تلیین است به حقنه لینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند و زنهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک است لهذا گفته اند زحیر را قبل از تحقیق زوال سبب فرمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاجش از هیچ جویند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بمشروبات نافع تر است و اگر ورم گرم بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل است در ان و باشد که تب و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خون دهند و چون ماده از انصباب باز ایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب بجوشانند و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی مفرط بود که بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواهی دهد و علاجش تکمید بآب گرم است و تدهین بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت گرم نشستن و دود ورم حب الرشاد بریان همچنان ناکوفته بر نهار خوردن و اگر سبب ایذا بود مقعد و امعا را اندر گوشت جلوس بر چیزی صلب موم روغن مالیدن کفایت

بعینه بروغن گل لت زده درین اقسام و در سائر این اقسام نفع تمام دارد **فائده** بسیار باشد که در حلو ترشی خورده شود زحیر آرد و تدبیرش شرب شیر تست و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن **فصل ۵** در مغص

یعنی درد روده ودوی در قولنج وبیچ وزحیر لازمست وانجاکه درد امعا بود
بود حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته وباید در قولنج ومبحث دیدان
بعد تشرب ادویه مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند ور
مالند **فصل ۶** در نفخ وقراقر امعا وسبب او اکثر تناول اغذیه نفاخه
یا بسیار خوردن باردی الکیفیه چون گوشت گاومیش تناول نمودن علاجش
غذا وتبدیل معتادست وگلقند وگلاب نافع واگر ضعف وبرد امعا باشد
او حدوث قراقرست با وجود تناول غذای صالح معتدل المقدار وعلاجش تقلیل
طعام وفلافلی وکمونی دادن واگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام
**فصل ۷** در قولنج ودوی دردیست شدید که در امعا افتد وبا او طبع معطله
قبض شود یا قدری آید اما بدشواری وسبب او اگر بلغم غلیظ بود وبا او
غلیظ وحبس شدید گاهی دهد ودل بیمار چیزی ترش وشور خواهد وعلاجش
انست که نخستین بشافه وحقنه طبع نرم بکنند وبعده بهر تنقیه تام مسهل نوشانند
انچه با وجود اسهال معده را قوت دهد وغثیان دفع کند سفرجلی مسهل ست وشهریارا
**فائده** آبزن وکماد وضماد قبل از حل طبیعت بکار نبرند وبعد رفع قبض
تا سه روز غذا ندهند وبهترین غذا درین شوربای نخوداب ست که از گوشت
خروس پیر ساخته باشند وکبک وعصفور وگوسفند جوان نیز مجوزست با توابل حاره
تقلیل آب واجب ست واگر عوض آن گلاب عرق بادیان با ماء العسل قصار
بهتر ست واگر باد غلیظ بود وجع مسلی تقدم نفکه وتغذی نفاخات گواهی دهد
کند ودر اکثر وجع منتقل باشد وعلاجش همان ست که گذشت ودرینجا تکمید وتنطیل
قبل از حل طبع باک ندارد وروغن شبت مالیدن وکمونی خورانیدن تا به نضج
نفع دارد ودادن ازاراقی ماش هندی که بار دشهور ستان ساختن واز حمل

بریان پخته از ظرف خام بر شکم بستن سریع النفع ست و محجمه ناری بدستور و نوعی ست
از ریحی که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را
پدید آید و نشان او آنست که دفعة افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع اشتد
نبود و علاجش تنقیه سوداست و فصد باسلیق نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم بود
که در امعا افتد حسب الماده تنقیه باید کرد و آنچه بورم معده گفته شد نفع دارد چنانکه
گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید و ورم بلغمی و خون
افتد و در سوداوی حقنه که در وی ادویه بادبر و چربی مرغ و روغنها باشد نفع بسیار دارد
و اگر التوای امعا بود یعنی بجا شدن تقدم حرکت ضعیف یا جستن و امثال آن
گواهی دهد و علاجش بجا آوردن ست بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت غلطانند
و دو دست و پای آن بر داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور ست و عوام بجا شدن
روده را بجا شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و فرو افتادن
بعد روده امعا به جایگاه خشن شدند نیز فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند و علاجش
دفع آنست بمزلقات بنهجی که در زحیر گذشت و بعد اگر بواسطه بقای سبب موجبه
خوف حدوث بود تا نیا ازاله آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف
امعا تنقیه کفایت کند و این نادر افتد لقلة المادة و لطافتها و آنجا که مشارکت عضو
قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن معالجه آن عضو
کوشند و نوعی ست از قولنج که آنرا ایلاوس نامند و وی بدترین اقسام ست و تهوع
و قی لازم آن و چون محکم شود زبل و رقی می آید علاجش همان ست که گذشت حسب
سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد خاصه اگر خوف ورم بود و ورم
موجود باشد **فائده** ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد گوشت هدهد
خراطین خشک کردم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دوا از حیر و درد صعب را

الامراض ... کذا فی

**فصل ۸** اندر زحیر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش در ساعت نشاندن از اسباب قولنج ظاهرست و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد

**فصل ۹** اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند دوم عریض مشابه بدانه کدو و آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل گردد و اما النغ شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد حساس کسون خاصه حیات ست زیرا که محل تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه حب القرع و قسم سوم ست و اینها در قولون و اعور متولد می شوند و خارش و دغدغه مقعد خاصه قسم چهارست و این در روده مستقیم بیشتر و اکثر بکودکان می افتد علاج کشند و بیرون آرند بدین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند یا پی تعند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا بدهند شیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و عقیل هریک بیخ درم ترمس و قسط تلخ هریک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت شرب بینی بند کنند تا بوی آن رسد بگزیان و اگر مزاج گرم بود نهار دوای کرم نباید داد و درینحالت این دوا انفع ست پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا کروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و حنظل و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد آنست که خاد موم بهم سرشته شافه سازند و برداند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل چراغ بدارند و کناره مقعد بگشایند و هرچه بران آید بگیرند و زیت انفاق

انتفاق و اخراج جمیع اقسام دیدان سوده وار و بخور زند یا بر مقعد بمالند

## باب ۷

و امراض مقعد و وی چند فصل است

### فصل ۱

در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد فزونیها پدید آید پس اگر خون از رهاب ازان براید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامهای بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذ است چون نخلی و عنبی و تینی و ثؤلولی و تمری و توثی تشبیه نخلی بنا بر کثرت بیخهای وی است و تمری و جزان بنا بر مشابهت صورت اثمار مذکوره و سبب این مرض فساد خون است بغلظت و باشد که از اختلاط صفرا بهم آید بالجمله سوزش و درد و لذع باسور نشان خون صفراویست و خارش و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ علاج فصد کنند و حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی نبود بین الورکین حجامت نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا لیکن تا که خون سیاه آید از خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر امراض امین سازد و اگر باسور ممتلی باد و درد بود و خون از آن نیاید باید که بطبیخ خطمی و شبت تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعد و آب پیاز و زهره گاو و عرطنیثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول ذرور نمایند و پیاز فقط گرم کرده نیز تفتیح نماید و اگر بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید و مرهم سپیده و مرهم سکبینه در مخصوص است و روغن گل و زرده بیضه مرغ بدستور و آنجا که باسور ملی و درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند نشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنند یکان عدد باسور نگهدارند تا بی آسیب باشد و بخور مقل و مر و شحم حنظل و سلخ الحیه و اقماع بادنجان مسقط باسور است مفرده و مجموعه

### فصل ۲

در بواسیر ریحی و وی آنست که در امعا ریح غلیظ متولد شود و درد آرد و آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی بطرف

در باشد که اسهال چون آرد و قراقر لازم این مرض ست علاج تنقیه سودا نماید چون
بادشکن دهند و این نفع دارد و پوست بیخ کبر یکجزو صعتر پارسی نصف جزو شترنج
دو درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سود مند ست و فصد باسلیق
در اکثر مفید **فصل ۳** در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غائر عسر البرء که در
مقعد افتد بطرف روده مستقیم و پیوسته زرداب از ان برآید علاج نخست قرحه
را بفشرند تا زرداب برآید پس شیاف غرب را بآب بسایند و صبح و شام
دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده و سرین بالای بالین نهاده تا که در خشک
شود و بهمین هیأت بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویه شیاف غرب
آلایند و در آب صمغ کرده نهیده بگذارند در ان و اگر میل را به پنبه پیچیده و بجای فتیله
بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هر گاه ناصور در روده نافذ باشد باد و براز ازین
راه برآید و در نیوقت تصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل ۴** در ورم
مقعد و هی اگر گرم بود با درد و التهاب باشد و علاجش فصد ست با حجامت
قطن و سپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته در هاون قلعی یا اسرب صلایه کرده نهاد
و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و بدانند که قی نفع تمام دارد و ملاک امر
تعدیلست باشربه و اغذیه مناسب هر گاه ماده وی بجمع آرد زود بشگافند بی انتظار نضج
زیرا که اگر زود نشگافند ماده غائر شود و ناصور گردد و اگر مزاج سرد بلغمی بود حرارت ورم و فقدان
آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی ست و مرهم محلل نهادن و اگر پخته باشد بشگافند و اگر
صلب بود ملینات محلله چون بیه بط و مانند آن نهند **فصل ۵** در شقاق
همانست که در شقاق لب گذشت و احتراز از آب بسیار سرد و بسیار ترش لازم
و کذلک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت هر صبح شیرخشت محلول
بروغن بادام با لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

**فصل ٦** در استرخاء شرج را استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و باد است بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب گواهی دهد و ترهل پیدا بود و علاجش تنقیه با دو مرخیه است و تبدیل بدانچه در فالج گذشت نمودن و اگر تورم مقعد بود و گذشت علامت و علاج و اگر فسخ یا هتک عصبه بود از ضربه یا سقطه یا قطع بواسیر و قوع آن دفعة و تقدم گواهی دهد و لا علاج له

**فصل ٧** در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیر ورم نمایند و این بعسر برآید و اندرون رود و حیله ادخال مقعد متورمه آنست که در طبیخ خطمی و نفشه نشانند و موم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر استرخای عضله ممسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست که روغن گل خام بر مقعد بمالند و سپیده از زیر دکلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار ریزه سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم بربندند

**فصل ٨** در قروح المقعد علاج مرهم اسود سایند و نهند و هر چه قوی التجفیف باشد ذرور سازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر همانست که در قروح مطلق ضبط یافته

**فصل ٩** در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب الخلط و حجامت عصعص در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن نهایت نافع

**باب ١٨** در امراض کلیه یعنی گرده **فصل ١** در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در حار کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصاة است

**فصل ٢** در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول است و درد آن

و نحافت بدن و قلت باه و درد نرم در صلب و در موخر سر لازم بودن علاج
قطع سبب کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر
بیاید و دوا السرنجبین نافع است و ادویه منعظه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه
و نشان او درد کمرست خصوص عند انحنا و انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو
ایضا ضعف باه و قلت تقاضای بول و غسالی بودن آن بعد هضم کبدی و
مائی بودن آن قبل وی دلیل است علاج اگر سوء مزاج سبب بود و تبدیل کوشند
حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند و اگر سستی جرم گرده
و اتساع مجاری وی موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه برآن
گواهی دهد علاجش منع سبب است و به تقویت کوشیدن و هرچه مقوی کبد است
مقوی گرده است و معجون لبوب نفع تمام دارد و کذلک اغذیه مسمنه **فصل ۴**
در ریح الکلیه و نشان او وجع و تمدد حوالی کمرست بی ثقل و بی آثار سنگ و در ریحات
جرع خفت یافتن علاج زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر گرده ضماد کنند و
شربت بزور نوشانیدن و آنچه باو ممکن است خوردن و مالیدن نفع دارد و جوارش
هاضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم
یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب است و در جمله از طبیخ بابونه
شبت و خطمی و برگ کرنب آبزن ساختن نافع است **فصل ۶** در ورم الکلیه
علامت و علاج وی حسب ماده همانست که در ورم جگر گذشت و وجع موضع ورم
لازم اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد و اگر در ایسر
بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلند ترست و شدت درد
دلیل آنست که گرده از آنجا که نزدیک نغشا و علائق است ورم کرده باد و کرم
و اگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود و اگر در نواحی روده بود

بود و درد غایر بود و باشد که قولنج آرد و ورم گردد که مزمن شود فصد باسلیق تمام

**فصل ۷** در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و وجود وجع در گرده علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو ماؤف کردن و در ینجا مسهل قوی نه بارند بلکه ملین مسهل مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند حسب حرارت و برودت و بعده ملحمات نوشانند و قرص کاکنج تمام دارد و بنادق البزور سودمند

**فصل ۸** در جرب الکلیه و نشان وی وقوع ریش و دغدغه است در آن موضع و علاجش تنقیه است و قی در هفته دو بار لازم داشتن شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض بروغن بادام در احلیل چکانیدن و بنادق البزور خورانیدن

**فصل ۹** در ذیابیطس این مرضی ست که آب بمجرد نوشیدن از راه بول بیرون آید و تدبیرش حسب حرارت و برودت پوشیده نیست در حار قرص کافور و قرص طباشیر و قرص ذیابیطس و در بارد شیر و ذیطوس و معجون ماسک البول باید داد

**فصل ۱۰** در حصاة و ریگ که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بعد شربت شدید می کند بعد یک ماه و یک سال یا کم و زیاد و علامتش ثقل و تمدد قطن است و صفرت یا حمرت بول و خروج سنگ در آن گاه گاه و غلبه درد نزد امتلای امعاء و آنجا که سنگ بود اعراض بشدت باشد و در یک هفته علاج نخست قی فرمایند و بعده حقنه و مسهل مناسب پردازند و منقیات خورانند و عند شدت وجع در آبزن که در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون حجر الیهود در تفتیت اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات و تجوید هضم لازم شناسند و کذلک در خلو ریاضت کردن و بحمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد در اثنای طعام و بر نهار گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصاة است

## باب ۱۹ در امراض مثانه

**فصل ۱** در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود مع النخس

والانتفاخ و تپ گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق ست و از تنقیه
و بعد سه روز رگ مابض زدن و ملین مبارک داون آب عنب الثعلب و در ابتدا
نهار مدرات قویه ندهند و رادعات صرف قطعا ضماد نمایند خصوص در دموی
هرگاه ماده روی بجمع آرد در نضج و انفجار و تنقیه بدهد اندمال کوشند چنانچه قاعده اورام
اعضای باطنیه است و اگر بارد بود از صلابت و لین ورم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و
سودا ست توان دانست که سوداویست یا بلغمی علاج در بلغمی تی و حقنه حاد و نشستن
در ابزن محلل و نوشیدن ماء الاصول و ماء العسل و خیارشنبر نفع دارد و در سوداوی
چیزهای ملین غذا نمایند و نطول سازند و آب کرنب و آب نخود نوشانند و از تخم خیارین
و بلیون و انیسون و پرسیاوشان و فلوس خیارشنبر جلاب سازند و روغن بادام
آمیزند و بدهند و قطعا در او مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نرمی در ورم فصد
صافن یا باسلیق نافع ست **فصل ۲** در قروح مثانه و نشان او خروج مشور ست
در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه
گذشت و هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند
و آنجا که چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و پوشیده
نیست که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع انفع ست و در مجری
بول زنان بزرق توان رسانید **فصل ۳** در جرب مثانه و نشان او ظهور وجع
و خارش ست درین محل و حرقت و نتن بول و باشد که بول الدم آید علاج در تنقیه و
تعدیل کوشند و نسبت بتنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که درینجا تعدیل اسرع الاثر ست
بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی تر ست و لعاب بهدانه و شیر زنان و
روغن بادام در مجری بول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را انفع
باشد و بهترین غذا آش جو و پایچه و امراق جرب بی نمک ست و شیر و برنج با شکر تیز مفید

**فصل ۴** در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول واین عقب
بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف است
و باشد که لرزه افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری
خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و پیرمایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانند
و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافعست و هرگاه بدین تدبیر نگذارد چیزی که
قوی الادرار بود و تفتیت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن
و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و اگر
هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بر سبیل حصاة
بیرون آرند و مثانه را شق کرده و غذا در این مرض آب مرغ یا نخود سیاه و دارچینی
پخته سازند **فصل ۵** در وجع مثانه و وی یا از ورم افتد یا از قرحه یا
از جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود و یا
از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو در اینجا
مذکور میشود بدو قسم **قسم اول** آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و
حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبریدست
اکلاً و طلاءً و بنادق البزور بارد سریع الاثرست و اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم
مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از هبوب ریاح بارد نیز پدید می آید
و علاجش تسخین غذا و دواست و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر میدهد
**قسم دوم** در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست در
روز بحران و بول بدرور برآمدن و علاجش اعانت براوراست **فصل ۶** در خلع
مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج
خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حنجره خروس سوخته با آب

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید واگر در خلع بسبب ضربه عضله متمدد
شود احتباس بول پدید آید واگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید
بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر شانه با خلع
جمع آیند اول ازاله امراض دیگر باید کرد و بعده تدبیر خلع متوجه باشند **فصل**
در انتفاخ شانه واین را ریح شانه نیز گویند ونشان او ظهور تمدد دست در مثانه پس
اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح فقط است واگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح
مع الرطوبة است علاج چند روز بزر الاصول جار دهند فقط یا باندکی روغن بید انجیر
و بعده دو مثقال روغن بید انجیر بسبیل دوام خورانند و روغنهای بادشکن مالند و
چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول بعسر
آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و تقند بدهند و با بزرن دراز آرند و آنجا که با رطوبت
بود تی ستو تریاق و مثرودیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل** در حصاة مثانه
ونشان سنگ شانه حکه تیج قضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای
بول شدن وغلبه نعوظ و تواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان فرو ساکن
شدن اما احتباس بول بعسر بود و در مثانه هیچ نمیباشد بجا گر وقتیکه در دهنه مثانه
که مخرج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ درمیان شانه تولد کند یا از گرده
فرود آید و هرگاه درد از گرده و پیغوله ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ
از گرده بشانه فرود آید علاج آنچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند واز ادویه مفتت حصاة
بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خشک و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل
چکانند واگر ضرر افتد بدستکاری بیرون آرند و بخرس بمقعده نزد وشق مخرج بیست
مهما امکن ارتکاب این تدبیر ان کرد لان فیه خطرا عظیما هرگاه سنگ در مخرج بول بند شود و حبس
بول ورزد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او برارند و آب گرم بر عانه ریزند واز اسفل

اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا بر می آید و در جوف مثانه می افتد
و بول گشاده میگردد و حجر الیهود اصیل مجربست **فصل ۹** در حرقت بول و سبب
سوزش اگر جرب گرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحه اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه
کوشند و اگر قرحه مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود
نقصان حرارت جگر و غلبه صفرا گواهی دهد علاجش تبرید است بدانچه در سوء مزاج جگر
گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر
عورت حل کرده و بروغن گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول
بدارند و اگر خراشیدن رطوبت که در مجری بول ملتصق است باشد تقدم شرب مدار
حار و کثرت جماع و مانند آن از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف
ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن و دیگر العبه و مغریات استعمال نمودن است شرب آب
قطور **فصل ۱۰** در احتباس بول و وی اگر بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید
آنرا عسر خوانند بالف و الا عسر خوانند بعین و سببش اگر ورم گرده یا مثانه یا حصاة
اینها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شد و لهذا این همه و اگر بر آمدن
گوشت زائد بود در مجری بول فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج ندارد لیکن
بهر نفع تا آبزن میکنند از طبیخ مرخیات و این سودی باثر میکند و اگر استرخای
عضله بود که عاصر است مر عنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه غمز
کنند بول بآسانی بر آید باذن الله و علاجش تسخین است بشرب آب و طلا و روغنها
که در فالج است مالیدن و اگر انسداد خلط لزج بود در مجری که میان مثانه و
قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات و معرا از آثار
دیگر آفات علاج بعده مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فورا بعد خروج از آبزن روغن
مسک و عقرب در احلیل چکانند و اگر از فنای رطوبت مغری مجری بول بود

و بر عانه مالند

از ورود خلط حاد نشانش وجود آثار حرارتست و این نیز با سهل می انجامد و علاجش
ترطیب ست و تبرید و تغزیه و اگر سوء قوت دافعه مثانه بود نشانش بی آنست که
زمانی طویل شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سببی و شغلی و بعده
حبس شود و علاجش در آبزن نشستن ست و بعد از آن مثانه را بدست منغمز ساختن
تا بول بعصر برون آید و بهر احیای دافعه روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین
حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آیند و طریق نقش معروفست و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول
افتد و از آنکه مرور بول اذیت میدهد طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی
وجود آثار قروح و بثور ست و علاجش از مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود که بر
مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای
مثانه اگر ورم ست تدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا تهلهل بود فصد باسلیق نمایند
و روغن گل مالش فرمایند و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول افتد از حرارت
شدید نشان وی وجود آثار حرارتست و بمرطبات نفع یافتن و عدم خروج بول اگر
اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش ترطیب و تبرید ست
و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها و رباطها نشان
وی وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه با درار بخلاف
استرخا و علاجش ازاله تشنج ست بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود به تدبیری
که خواهد آمد متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع
گراید فقدان حس از عدم احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران
یا بلسان چکانیدنست در احلیل و چیزهای خشبو ضماد کردن و ماء الاصول بزوری
بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر امتلا باشد فی مقدم داندو
اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور

بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است بود رد فقار کوشند
و در سلس البول این اشتر و حالا بگوییم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و اسباب و
از مبحث احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲**
در سلس البول یعنی برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج
گرم که بر مثانه افتد یا ورم که در اعضای مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث
احتباس جویند و اگر شرب مدرات چون شراب خربوزه و مانند آن بود ترک سبب
نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود بعد ضربه و سقطه عارض شود پس زوال
اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا به تضمید زفت و اگر بخارج است راد
نمایند بدست و آنچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد **فصل ۱۳** در
بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد و علاجش تسخین
و بازاله استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در سلس البول گذشت و بهترین حیل
آنست که از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این
دوا باید داد زیره کندر حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند
شربتی دو درم **فصل ۱۴** در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق
رگ گرده بود نشان وی خروج خون صاف است بی درد و بی امتزاج ریم پس آنچه
اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و آنچه بسیار آید از انشقاق رگ است و
علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم دادن و
حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند و
مبردات ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
منقوع کشنیز حابس و مطفی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون
جدا نتواند کرد و بول غسالی بر آن گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است

كذا في طب الاكبر

مائل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگرست مائل بسرخی و رقت باشد و
علاجش تقویت جگر و گرده است و اگر با کل رگهای اعضائی ان بود نشان قروح
پیدا باشد و تدبیر وی گذشت و قرص کاکنج انفع ست

## باب ۲۰

در امراض که
مردان مخصوص ست و وی مشتمل بر چند فصل ست

### فصل ۱

در نقصان
باه و استکمال این عمل موقوف بر صحت اعضای رئیسه است و پوشیده نماند که
نقصان باه بر دو گونه است یکی انکه شهوت و آرزوی جماع ضعیف بود دوم انکه
آلت سست رخی کرده

### قسم اول

در ضعف شهوت و اسباب ضعف انواع ست
یکی انکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که ماده
شهوت ست کم شود و نشان وی ضعف قوت ست و تقدم جوع و علاجش تقویت
ست با غذیه لذیذه و ادویه مقویه و لهو و لعب و غنا دوم انکه منی کمتر تولد کند مع
تناول اغذیه بوفور و نشان وی قلت خروج منی و نزارت اوست و موجبش وقوع
سوء مزاج ست در آلات منی و تضرر از مماثل و انتفاع از ضد دلیل تعین ست بر نوعیت سوء
مزاج و علاجش تبدیل ست سوم انکه منی متحرک نشود و لذع و دغدغه در وی
نماند اگرچه متولد می شود و کثیر بود و ظاهرست که تا منی در حرکت نیاید
و انجره از وی بر نیاید شهوت پدید نیاید و نشان وی انست که منی کثیر بر آید
غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای نعوظ ضعیف باشد و بعد زمانی از
دخول قوی گردد و علاجش تسخین ست باستعمال زرعونی و لبوب و معجون بزور
مانند آن چهارم انکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و سودی بضعف باه شود
و علاجش بتکلف خود را مائل کردن ست بدین کار و نظر در تسافد حیوانات و استماع
کلام جماع و تناول ادویه مهیجه مفید و عاقرقرحا بروغن مغز پنبه دانه طلا کردن بعانه
و انثیین و قضیب نافع پنجم انکه امری از امور مهمه نفس تمکن گیرد و چون احتشام مفعول له

یا کراهیت او یا تخییل آنکه وی ابسته اند بدان سبب شهوت زایل گردد با وجود صحت اعضا
و کثرت منی زیرا که امور نفسیه از سایر موثرات قوی ترست و علاجش دفع آن خیال
دوهم ست بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده
آفتی و ضعفی افتد و علاجش اصلاح آن عضو ست ششم دوم در استرخای
آلت و سببش اکثر ضعف بدن و ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول
گذشت و تنطیل آب گرم و بعد تمریخ بشیر میشه و عقب آن تنقیه نفت و ترک
جماعی لازم ست و اکثر مولد نفخ و ریح بود و اکثر ... بدن بکر بند که از برودت
یا حرارت یا یبوست دست آن تدارک نمایند و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضا
و ارتفاع از چیز نامی و انتفاخ یافتن ظاهر ست و اگر وقوع عضوی از فالج بود یا عصب یا از
انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف نشان دهی تقدم سبب
و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش آنچه در فالج گذشت و حقنه
و حمول و منسوج مسخنه را در اینجا اثر تمام ست و از آنکه آلت او در این عملت
رسیدن آب سرد متقلص و مجتمع گردد و علاج پذیر باشد الکنوا ... چنید و اگر
به تعظیم قضیب مخصوص خواهند اگر کم اکر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود
پس روغن مورچه و مانند آن بمالند و با آلکون زفت طلا سازند این عمل مکرر گفته
که مجرب ست و اگر با آب گرم قرص سم مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر بروغن
گوسپید مکرر چرب نمایند قضیب را و خراطین خشک یا علق یعنی زلوی
خشک در روغن سوسن بسایند و طلا نمایند همین عمل کند

**فصل ۲** در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود
بسبب برودت و رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار
حرارت و علاجش تنقیه ست بمسهلات گرم و نفع تمام دارد معجون خبث الحدید

وشراب فنجنوش نافع واگر شهد انه را بجوشانند وبعسل آمیزند وبدهند بغایت سودمند
واگر کثرت منی وغلبه خون بود نشان او اعتدال قوام وکثرت منی است وقوت ا
وعلاجش فصد است وجماع وتقلیل غذا وحموضات وهرچه مقلل منی وخون بود
باید داد واگر حدت منی بود نشان او رقت وصفرت وحرقت منی است علاجش
تبرید وتخم کاهو بغایت سودمند واگر ضعف اعضا بود خاصه رئیسه نشان او
آنست که با ضعف باه بود وضعف عضو گواهی دهد وعلاجش تقویت آن عضو

فصل ۳ در کثرت شهوت وسببش اگر کثرت خون ومنی بود خوبی بدن
بران گواهی دهد واین را علاج نشاید کرد که ضرر دیر دارد اما اگر در افتد بفصد
واسهال وتناول حموضات تقلیل نمایند واگر حدت منی بود تبرید کافی است
وغسل بآب سرد نافع تر واگر کثرت ماده منی بود فقط مع ضعف وقلت خون نشان او
کثرت منی در رقت وبیاض است وکثرت نفخ وعلاجش شونیز وتخم سداب وتخم
فنجنکشت داده است وجوارشش کمون نفع تمام دارد واگر قوت اعضای
بود مع ضعف اعضای رئیس نشان وی ظهور ضعف است در عضو رئیس مع
قوت اعضای منویه علاجش تخدیر اعضای منی است وتقویت ضعف واگر ظهور
بثور یا قروح یا حکه بود در اوعیه مجاری منی نشان او غلبه شهوت است از جماع و
انزال بلذت تمام وبسرعت شدن وآنجا که بثور متقرح شود والم پیدا بود واثار قروح
نمایان وعلاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصد واسهال وغیر آن واگر کثرت
تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود نشان وی شدت
نعوظ است وتقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات دهند
واگر رطوبت زیاده باشد مجففات ومحللات باد دهند واگر سودا افزون باشد
باسلیق زنند ومسهلات سودا دهند

فصل ۴ در دوری منی ومذی وودی

سببش اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا سستی غشای اوعیهٔ وی بود تدبیرش در شرح
انزال گذشت واگر تشنج عضلهٔ اوعیهٔ منی بود نشان آن خروج منی ست با
نعوظ و سرعت و تواتر تقضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه ست و بعلاج تشنج کوشند
واگر ضعف گرده بود که شحم او بگدازد و برآید نشان وی آنست که بعد جماع چون بول
کند چیزی سپید غلیظ برآید بی لذت و دفق و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج
ضعف گرده گذشت و این قسم را سیلان مجازی و سیلان منی شمرده اند و الا
فی الحقیقة سیلان شحم گرده است نه منی واگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود
که نفس بان خواهش مند ساخته سیلان منی آرد علاجش قطع سبب ست پس
اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک کنند **انتباه**
سیلان منی زنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد که از
استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن ست و اینکه
همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم بنگشت و بیخ سوسن هریک دو درم
گلنار و برگ گل هریک یکنیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره دهند دیگر
که مذی و ودی را سود دهد شهد انج بریان کرده بعسل آمیزند و دهند **فصل ۵**
در منی الدم و سبب او ضعف خصیه و گرده ست و علاجش خصیتین در روغن
مصطکی نهادن ست اگر بی حرارت باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در
کثرت احتلام و علامت و علاجش همان ست که در دور منی گذشت و قطعه
اسرب بر پشت بستن بر وسطه محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷** در فریسموس
واین مرضی ست که تقضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبه خون بود
تنقیه وی کنند و تبرید نمایند واگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزهای
بادشکن بکار برند کلاه و طلا و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت **فصل ۸**

در تقطیه واین مرضی ست که وقت انزال نطفه بی اختیار بر آید و سببش ضعف اعضای رئیسه ست و کثرت رطوبت و علاجش تقویت ست و شافه از اقاقیا و زاک و گلنار و صمغ و کندر ساخته بر داشتن خاصه وقت جماع و بروغن ناردین مقعد چرب کردن و عند مباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در اتنه و آن را علت المشایخ نیز گویند و این مرضی ست که در معا مستقیم حکه پیدا آید و جماع کنانیدن خواهد علاجش اگر از ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج است تقویت آن ز ضرب در استفراغات

**فصل ۱۰** در اورام انثیین و سببش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت لون دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج بعد فصد و حجامت پشت و ساق رادعات طلا کنند در ابتدا و بعده رادع و محلل و بعده محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوط است و اگر بلغم بود برخاوت و بیاض بود و علاجش قی ست و منضج و مسهل بلغم دادن و آرد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت و کمودت باشد علاجش ادویه ملینه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود عضو منتفخ باشد و آثار ماده دیگر معرا و علاجش تکمید ست و کمونی خوردن و اگر کفایت نکند بقی و مسهل پردازند اما قی در امراض سفلی نافع تر ست و بخط

**فائده** ورم که در کیس خصیه فقط بود اعراض سخت نمی باشد و محسوس می بود و آنچه در بیضه می باشد شدت اعراض و تب و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن ست نه ورم علاج بنج و شوکران و لفاح و جلد خشخاش بحکاکه حجر المسن با آب گشنیز ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان نهند بزرگ شدن ندهد و تقلیل غذا شرط است **فصل ۱۲** در عاقونا و این مرضی ست که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خون ست و بعد تنقیه عام زلو بر قضیب

تقضیب مردان و در فروج زنان چسپانیدن نافع تر بود و صلاح غذا مفید **فصل ۱۳**
در وجع الانثیین و سببش اگر ورم بود و گر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و نگیسه
و تدهین او بادهان گرم کافی ست و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این باب
گفته شد شربا و طلاء و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم ست و ضماد بنفشه و
خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴** در تصغیر الخصیه و سببش
برودت ست که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و ادرار و تسخین ست **فصل ۱۵**
در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که تمامه بسوی مراق رود و در ظاهر هیچ نماند
و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور حرکات پدید آید اما در ارتفاع اندک
بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه درد هم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد
علاجش استحمام ست و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر تعذر حجام را بر
محجمه بزرگ بر خصیه گذارند و بتدریج بکشد فرو آرد **فائده** گاه باشد که قضیب
مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه
**فصل ۱۶** در دوالی الصفن و وی آنست که رگهای کیس خصیه بر آمده شوند
چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست که در دوالی پای باید و ضمادات
اگر بر کیس افتند بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت زائل شود **فصل ۱۷** در
استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج مازو و پوست گلسرخ و گلنار و نانخواه
قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب و خصیه و حوالی
آن قروح این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود نو پیدا و علاجش مرداسنگ و توتیا
کنند در ورا دو مرهم‌ها و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد علاجش
بلین مرهم کنند و دم الاخوین مر سبر یک دو مثقال صبر مرداسنگ انزروت هر یک دو درم
بروغن گل مرهم سازند **فائده** قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و در موضع آن

موم سپید دو مثقال

گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحه مثانه گذشت فصل ۱۹ در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب و علاجش فصد است
و حجامت زانو و ران و اسهال صفرا و بعده تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل
مالیدن و سپیده بیضه طلا کردن فصل ۲۱ در تشقق قضیب علاجش از
تشقق مقعد گیرند فصل ۲۲ در ثالیل و بثور صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید
آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه مرغ آمیزند و طلا نمایند و مبحث ثالیل مطلق رجوع
نمایند فصل ۲۳ در ریش مجرای قضیب و سببش اگر تیره بود بول بدشواری آید
و حرقت کند علاجش فصد است و شیره خرفه و تخم خربزه و شربت خشخاش دادن و
اسبغل بروغن بنفشه با دام بر قضیب نهادن و چون سر کند شیاف ابیض بروغن گل
و بشیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود و اندکی افیون نیز آمیزند و اگر خلط
لزج باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول خلط ظاهر شود و
علاجش مدرات دادن است و بطبیخ مرزنجوش تنطیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه قدری
آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثؤلول بود بول بعسر آید بی حرقت و بی حرج بلغم در بول
علاج اگر ثؤلول بخارج قریب بود صبر و سپیده و از زیره بروغن گل بچکانند و اگر قوی الوجع
باشد بفصد صافن و حجامت پردازند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب یعنی کج شدن و
سببش یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد ازاله سبب تلیین عضو
بمالیدن روغنها و حرکات بسیار بدست راست کردن در حمام تا راست شود باب ۲۱
در امراض صفاق و ثرب و مراق بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشائی که
زیر مراق است صفاق خوانند و پرده غلیظ چرب را که زیر صفاق و مماس احشاست
ثرب خوانند فصل ۱ در فتق و وی آنست که منفذ صفاق که در کشش بران
واقع است بجانب خصیه بکشاید یا پرده مذکور از بجانب بکشاید پس ثرب یا امعا

یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور ادره و قرو نیز نامند و آنجا که نازل در خصیه ماده غلیظ بود قرو اللحمی خوانند و این فصل پنج قسم ذکر کنم **قسم اول** در قیلة المعا و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بشقت بالا رود و وقت رجوع قراقر کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج تدریج بمالند و روده را بر گردانند و اگر برود نگردد آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس از روغن اضماد برین خصیه و کیش ران و عانه نهند مصطکی و انزروت کندر و جوز سرو و برگ سرو و اقاقیا کلنار دم الاخوین و شب یمانی و حضض و اهل و صبر جمله را برابر کوفته و بیخته بسریشم ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته و برلته کشیده بگذارند و برفاده هموار بربندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت باید که خفته باشد و بعد سه روز بر خیزد و برفق و بگردد و از هر چه مضر بود و اکلا و شربا و عملا پرهیزند و پیوسته جوارش کمونی بخورد و به بجایکه باین کار مخصوص است بسته دارد **قسم دوم** در قیلة الثرب و نشان وی نیز عسر رجوع است اما بی قراقر و بهمین فرق میکنند در معایی و علاجش همانست که گذشت **قسم سوم** در قیلة الریح و نشان وی آنست که بآسانی بالا رود و قراقر شدید کند و علاجش خیزهای باد شکن دادنست و از باد انگیز پرهیزانیدن و موضع را بسته داشتن **قسم چهارم** در قیلة الماء و نشان او آنست که کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و به هیچ حیله بالا نرود و علاجش نشف آب است بدانچه در استسقا زقی گذشت و اگر سود ندهد بزل کنند بطریقی که معروفست **قسم پنجم** در قیلة اللحم که قرو اللحمی گویند و نشان او غلظت و صلابت و تمدد است که در کیس خصیه محسوس شود نه در جرم کیس و بهمین فرق میکنند درین و در ورم صلب خصیه و علاجش تنقیه سوداست و هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن **فصل ۲** در فتق مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جای ناف بالاتر

یا فرو تر ازان پاره شود و مراق سالم باشد پس انچه ما تحت صفاق ست از صفاق
بالاتر آید و مراق را از انجا بلند نماید و همچنان کاه باشد که در محل اربیه یعنی کش ران
شق در صفاق افتد و از انجا نتو بیدا آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش
ربط آن محل ست بر فاد ثقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قبل گفتیم
و بدانند که این مرض به نمی شود و تدبیر زیاده بر ین نیست که زیاده شدن ندهد
در ابتدای قیل و فتق داغ دادن سیخ گرم انگشتان هر دو پای را نافع گفته اند
و همچنان رگ سطبر که در بیخ انگشت ست از دست مخالف علت داغ دادن

## فصل ۴

در نتو السره و وی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب ردارت قطع
ناف یا سببی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بر بط و رفاد و جز آن اما
چون مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از
اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود و یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی
میشود و یا از روئیدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر
پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان فتق بر گشتن فرو نیست عند الغمز با قراقر یا
بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت و نشان باد لین ملمس و از دیاد و نقصان نتوان
با د انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت و نشان
جمع خون رنگ نتو بنفسجی یا سیاه نمودنست علاج انچه از فتق باشد گذشت تدبیرش
و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی گیرند و انچه از روئیدن
گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد زلو بران چسپانند و ادویه قابضه
که دهن رگها بندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند تا باز بر نیاید

## باب ۲۲

در امراض که مخصوص بزنانست

## فصل ۱

در عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر
سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

حسب سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت غلظت و سواد خون ست و
دلیل برودت رقت و دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی
فرج ست و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت ست از رحم و چنین
کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و آنچه مادی بود از لون رطوبت تا مله
بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل ست و اگر فرط لاغری
بود علاجش تسمین ست و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار او و اگر ورم رحم یا بواسیر
یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع سبب ست و هر یک ازین در محل خود
ذکر شده و اگر ریاح غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ عانه ست و ظهور باد
از فرج وقت جماع با آواز و علاجش کسر ریاح ست و محجمه ناری نهادن و روغن بید انجیر
بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشت طیور غذا کردن و اگر نوع آفتی
بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثؤلول و مانند آن هر چه سد فم او شود و علاجش
ازالت سبب ست چنانچه باید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود
از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم ست وقت جماع
و تدبیر میلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب ازلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب ست
**فائده** گاه باشد که عقر از جانب مرد بود در ین صورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج
وی دریافته و بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا
زن قابل تولد نبود و بالخاصیة مشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی
همین ست که این را علاج نیست بالجمله امتحان غیر حقیقی که از مرد ست یا از زن
تخمی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب ایستد و نه نشیند
و عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالخاصیة یاری میدهند بر احتبال

یعنی حمل گرفتن ۱۲

براده دندان فیل یکمثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع با قبل از آن نوشانند
دیگر پنیر مایها خصوص که پنیر مایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل پاک شدن حیض
و عقرب مجامعت نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و
سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه بایدیه و علاجش منع سبب کافی است تفصیل
اسبابش از عقم جویند که این هر دو متحد الاسباب اند در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت تدبیر و
حسب تقاضای مواد و حال بعمل آید صواب در حق حبالی خاصه آنکه
ولادت ایشان بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم و
قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بروی ریزند و در آبزن
نشانند و دهن نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و پیش
ازین باید که از بول و غایط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهای دیگر پرهیز
کند و درد صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید
دیگر ادویه که بالخاصیه عسر ولادت را آسان سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست
حبلی دهند دیگر لبد بر زانوی راست بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلتیت با
جندبیدستر آمیزند و بدهند زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر
خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بیزند و شربت بنفشه یا لخودآب آمیزند و بخورانند
مجربست و حوامل را عطریات بسیار نباید شمانید خصوص وقت وضع که قطعا
بخور نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین آنست
که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند و علاجش مبادرت در اخراج
باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و ابهل هریک سه درم ترمس کوبیده هر یک دو درم بکوبند و
با ده مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند و شمانیدن کندش و شونیز و خراطین حیض

آمدن گیرد دهن و بینی آن را بگیرند تا قوت عطسه درون افتد و مدد دهد و اگر پوست مار
و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن رحم رسانند زود برآرد و اگر هیچ حیله
برنیاید قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص‌اند بیاسانند طریق آن **فصل ۵**
در احتباس نفاس و تدبیر وی از احتباس طمث جوئید بیان او و دیه که درد رحم را
که بعضی زنان را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و رحم رسانند دیگر
شیر خر نیم گرم کنند و آبدست نمایند دیگر سم استر و خر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند
دیگر طبیخ خبازی نوشانند و رحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد توان داد پوست
خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند قدری از آن بنوشانند **انتباه** گاه باشد که
باسقاط حاجت می‌افتد و تا ضرورت نبود ارتکاب این نشاید خصوص بعد ظهور حیات
و تدبیر اسقاط آنست فتیله از کاغذ تافته بدهن رحم گذارند و اگر این را انقطران یا آب
حنظل یا طبیخ او یا بزهرهٔ گاو آلوده باشند قوی‌تر باشد دیگر انگزه نیم درم سداب خشک
سه درم مر یکدرم بکوبند و بطبیخ اهل هند صبح و شام این یک شربت است و غذا نخود آب
باشد دیگر تریاق اربعه مجرب است و هرچه در اخراج مشیمه و جنین مست نافع و هنگام
اسقاط تخت استحمام و تدهین شکم بروغن بیدانجیر و شرب ماء الاصول لازم است
بعده مسقطات بکار بستن پس از اسقاط مقل و خردل تبخیر کند برحم تا خون سایل
شود و غلیظ نگردد **فائده** هرگاه خواهند زن بار نگیرد تدبیرش آنست که
بعد از جماع زن را جهیدن فرمایند هفت بار یا نه بار و فورا برخیزانند بعد از آن
آب عضو و مصفت و عن کنجد آلوده جماع کردن سبب بلغرا اند دیگر فلفل بعد جماع
داشتن دیگر سرگین موش با شهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید سرگین
کنند و با شهد بخورانند زن را **فصل ۶** در رجا و این مرضی است با
فرق بدین و در حمل از رجا و در هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست

از احتباس ... زنگ و انتفاخ پستان ۱۲ و سرگین فیل بعد داشتن نیز منع حمل می‌کند ۱۲

بزنان و همچنان عرق در جاد استسقا بر ما ران بالجمله صلابتی که در اینجا پیدا آید از رحم
فارق است و سببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب خلط یا تولد
ریح بود در عقر گذشت و اگر تولد صورتی ناقص بود در رحم جهت اشتمالش بر آب زن
فقط تدبیرش اسقاط است بمسقطات جنین **فصل ۷** در کثرت طمث یعنی
افراط خون حیض و آنچه در غیر ایام معتاد آید مسمی است باستحاضه و سببش
اگر بسیاری خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل است و اماله بط
تدبیر و وضع محاجم زیر آن و بعد فصد جهت قبض قرص کهربا دهند و بشیافه ممسک
بردارند و اگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه است و
تغلیظ خون و قرص و شیافه که در دموی گذشت بکار بستن و ضماد برجانه طلا کردن
و اگر کثرت مائیت بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه و
تجفیف است و اگر حدت و کثرت سودا بود و سیاهی خون یا کمودت یا خضرت آن
گواهی دهد و علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح
آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از
قروح و شقاق رحم جوید و اگر زوال بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانیدن است
بطبیخ قابضات قبل شستن و بروغن گل چرب ساختن و خاکستر درخت انگور بر خرقه
نهاده رفاده باشند بر فرج بستن و فادزهر با دوغ سائیده دادن و شقاق را بمرهم تدارک
کردن **فصل ۸** در قروح و جروح رحم و نشان وی لزوم وجعست و خروج
ریم فقط یا خون فقط یا هر دو بهم آمیخته بالجمله قرحه بی ریم نباشد علاج تا که جراحت ریم
نکرده باشد و مانعی نبود فصد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه و فرزجه
حابسه بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم سر دهد قرحه این باشد تدبیرش حقنه بر جسم
کردن است بروغن گل و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته تا چرک پاک شود و بعد

بعده مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نفع کند و اگر قرحه در عنق رحم بود
ادویه مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و تهمد فقط یا در شیر خوشیده صوف
یا پنبه حمول کردن در تنقیه رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران
بشیر زنان حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او ازدیاد وجع ست
وقت جماع و برامدن کرخون آلوده خاصه اگر در عنق بود و علاجش مرهم که در
شقاق مقعد بکار آید کنند و مرهم باسلیقون یا پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد
**فائده** گاه باشد که بسبب ولادت یا ازاله بکارت حجابی که میان فرج و قبل
واقع ست بشکافد علاجش هم انست که سابق گذشت موم سپید و پیه گرده بز کنند
و سنگ جراحت کثیر المقدار بسایند و بر فاده نهاده بر بندند تا بعضو ملتصق
شود و از هر چه مضر باشد پرهیز کند **فصل ۱۰** در حکه رحم و علاجش بعد تنقیه برگ مورد
و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بخته و بثلث با شراب یا سرکه بیخته حمول
ساختن ست تصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکة المقعد را نیز تدبیر
همانست **فصل ۱۱** در بواسیر رحم دوی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش
همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۲** در شور رحم دوی مس
معلوم شود و باشد که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل ست و مرهم سفیداج
مالیدن اگر شور در عنق بود و در رحم حقنه کردن اگر شور غائر باشد **فصل ۱۳**
در ثالیل رحم و این نیز بس معلوم شود و علاجش فصد و اسهال شود و آب طبیخ
بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان ابزن ساختن و مدام قبل نشستن **فصل ۱۴**
در ناصور رحم و وی قرحه مزمنه ست و تدبیرش گذشت **فصل ۱۵**
در سیلان رحم یعنی برامدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف ست
و مراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان و فرق

در رطوبت و منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپید تر و با قوام تر از نسبت رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت

**فصل ۱۷** در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشان وی نحافت بدنست و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خونست با غذیهٔ مقویه و اگر غلظت خون بود و سبب برودت یا مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب و وجود آثار وی پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ است و استعمال ملطفات شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت ست یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقم گفته شد و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد ولیکن جهت این از آفات کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازم است و اگر رتق بود ذکر رتق می آید و اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل ست و اگر انحراف رحم بود تدبیر سیلان وی نمایند

**فصل ۱۸** در رتق و وی آنست که چیزی زاید بر فم فرج یا ما بین فرج و فم رحم یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب ست و ثانی مانع خروج تام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را علاجش دستکاریست

**فصل ۱۹** در نتو رحم یعنی برو رحم نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گاه از و غشی افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود علاجش آنست که اول تنقیه امعا کنند بحقنه و تنقیه مثانه بمدرات بعده روغن زنبق یا گل بگیرند و قدری روغن خلوق و قدری غالیه دران آمیزند و نیم گرم در رحم چکانند و بران بالندیس بر پشت خوابانند و رانها بردارند بنوعیکه گشاده باشند و بهم پیوندند دایه را فرمایند تا از مر عفص [illegible] گرده ساخته و بطبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده در [illegible] اقاقیا و سک

ملک الائید و بوساطت آن رحم را بر دارند پس آن گروهه را بجا بدارد و بر قاید
دیگر فرج را محشو سازد و بعصابه بر بندد و بنوعی که لایق بود پس بر عانه و نواحی فرج
قابضات ضماد نمایند و بر کمرگاه مایل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بکنند و تا سه
روز باید که بر همین هیات بماند و از هر چه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته
نات بویند و در روز سوم برخیزد و آن گروهه و رگرده تجدید نمایند و مربوط العصابه گرد
برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۲۰** در میلان رحم یعنی مایل شدن رحم بجانبی و وی
باصابع معلوم میشود و قوابل را و ایضا وجع در وقت جماع لازم است و باشد که
آید و بول و غایط حبس کند علاج اگر سببش امتلا و امتداد رگها بود از خون فصد
صافن کنند از محاذی شق مایل و اگر بقبض بود از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند
و روغن بابونه و پیه بط مالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم تنقیه نمایند بایارجات
و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعده تمریخ
بیروطی یا شموم بر انگشت تا اذیت ندهد **فصل ۲۱** در اورام رحم و سببش اگر
ماده حار بود نشانش وی تب حاد است و تواتر نبض و نفس و فساد معده و دماغ و ظهور
وجع در عانه یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا موخرش و در خاصرتین اگر بهر دو
جانب بود علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند بشکافد
بتدبیر قرحه رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع ثقل پیدا بود علاجش قی
و انچه در ورم سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود نشانش وی ظهور صلابت ست و
میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و
استعمال مراهم و شموم و ادهان زرقا و حمولا و طلا و بطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن
روزی دو بار **فصل ۲۲** در دبیله رحم ورم چون پخته شود دبیله نامند علاج اگر در رحم بود بشکافند تا ریم برآید و اگر در قعر بود مدرات

کذا فی طب الاکبر ۱۲

زنشانید وادویه مرخیه ضماد نمایند و به همین تدبیر ملازم باشند واکر دیر کشند انجیر وحرل
جوشانند و بطبیخ او حقنه رحم نمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و
بعد انفجار به تنقیه ریم واندمال کوشند چنانچه کذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم و
این اکثر عقب ورم کرم رحم افتد ونشان او صلابت وحرارت وضربانست ودرد
تا حجاب سینه برآمدن وپشت پای متورم شدن وهر چند مرض مذکور دوا پذیر نیست
لیکن جهت آنکه قوت نکیرد باصلاح همی کوشند باستعمال مرهم در و نشان و فرزجه جز از
ومرهم رسل خاصیتی عجیب دارد وجهت تنقیه سودا کاه کاه فصد واسهال لازمست و
اعانت بر ترطیب واجب **فصل ۲۴** در اختناق رحم واین مرض مشابه است بصرع
وغشی لیکن درین کف از دهن نمی آید واضطراب نمی افتد اما بیهوشی مفرط میباشد
که هرکز چیزی نمی شنود وعلاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی وصرع کذشت الا
آنکه چیزهای خوشبو قطعا نبویانند بلکه کوکرد وفتیل پیش بینی سوزند وعطریات در زیر
مالند ودغدغه کنند واکر جماع ممکن باشد خاصه اکر عدم جماع وتراکم منی باعث بوده باشد
نفع تمام دهد وانجا که حبس طمث موجب بود فرفیون وفلفل حمول سازند ودر حال افاقت
حسب حاجت تنقیه وتقویت توان کرد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم ونشان او
احتباس حیض است وظهور حالتی شبیه باستسقای زقی باشد که کاهی رطوبت از رحم
بالا آید علاجش تنقیه است وبدرات دادن وآنچه از بهر استفراغ وسیلان رحم
کفته شد بکار بستن وجوع وریاضت نفع تمام دارد وکویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر
دارد **فصل ۲۶** در نفخه رحم ونشان او انتفاخ عانه است مع الوجع وآواز دادن
دست چون آواز طبل برآمدن لهذا بعضی در تعریفش کفته اند حالتی است شبیه
باستسقای طبلی علاج تنقیه بدن وکسر ریاح نمایند بمفتحات حقنا وفرزجة وضمادا وآ و
تکمیدا وابزنا وهرچه در طبلی است درینجا بکار آید **فائده** غدیطه وابنه وعافو تا

تا بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد

## باب ۲۲

**فصل ۱** در امراض ظهر و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پای تعلق دارد

حدبه و آن زوال فقارست بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که
بقدام بود حدبة المقدم و تقصع نامند و آنرا که بیمین یا یسار باشد التوا خوانند اما حدبه
نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین است و اسباب حدبه مطلقا پنج است یکی ورم عضله
فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار بند شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار
شده و ارخا نماید چهارم تشنج رباطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما آنچه سببش باد غلیظ
مسمی است بریاح الافرسه بالجمله علامت ورمی تقدم وجع صلب است مع حمی
علامت باد شدت وجع است بی تب و علامت رطوبت سپیدی پوست
و تمدد ابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه ظاهرست علاج در ورمی فصد
کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند و همه آنچه تدبیر ورم است بعمل آرند
ریحی آنچه بریح الکلیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که بر تشنج
... آنچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره که بجا آرند
... رفته باشد بجذب فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل
... ها و قرحا سرشته و اگر بیرون سو باشد بر آن بید و هر چون که بود بعد بر
... اضمده ضماد نمایند جهت محافظت

**فصل ۲** در وجع ظهر یعنی درد پشت و

... اگر وقوع سوء مزاج ساذج بود درد پشت نشان او احساس سردی پشت و درد
و انتفاع از سخونت علاجش تسخین است اکلا و ضمادا و اگر تولد بلغم بود
انصباب وی بر آن نشان او وجع مع الثقل است پس تقدم
با چیزهای بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب
که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال ...

و تقلیل غذا ۱۲

انفع اما در انجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات و اگر کفایت کند بی تنقیه و
اگر نه اخص تسخیح بود و در ظهر نشانش همانست که در انصباب رقت الاثقل که درین
نباشد یا کمتر باشد اما اگر در رو ثقل بود و علاجش نیز همانست زیرا که اصل این
او بلغم ست و اگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع ست و تدهین پشت بروغن گل
و سوسن نخان و اگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج
آن گذشت و اگر امتلای رگ پشت باشد از خون نشان وی انست که
از ابتدای فقره پشت تا قطن درد کند و ضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض ست
و تبرید پشت شربا و طلا و اگر مشارکت رحم بود چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض
می شود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض ست و تدهین پشت
بروغن گل **فصل ۳** در وجع خاصره و اسباب و علامات و علاجش از وجع ظهر
جوینید **فصل ۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و عام ست که
این درد با ورم باشد یا بی ورم بالجمله انچه در مفصل سرین افتد وجع الورک
نامند و انچه از ورک خیزد و بر پای فرود اید عرق النسا خوانند و انچه در مفصل
کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و این بیشتر در ابهام پای شود اما
انچه در مفصل اطراف افتد نامی علحده ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل
ست مسمی ست و چونکه سائر قیاسش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر کلی نوشته
می اید و بعضی امور که مخصوص صنف است اشاره بدان کرده خواهد شد بدانکه سبب وی
اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد و یا خشک نشان وی انست که بتدریج
حادث شود و ثقل و ورم هیچ نبود و پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن
گواهی دهد علاجش تعدیل ست شربا و طلا اما سوء مزاج رطب سبب وجع
نمی شود و اگر کثرت خون بود نشان او حمرت عضو ست و تمدد و ضربان و علاجش

فصد ست از طرف مخالف اگر علت در دو یکطرف بود والا از هر دو طرف وایضا اگر
علت در ید باشد اکحل زنند واگر در رجل باشد باسلیق و هر چونکه باشد خون وا فر
گیرند بعد و حسب حاجت تلیین شکم کنند و شربه معدله دهند و در ابتدا و تزاید روادع
طلا نمایند و بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند و قریب بانتهام رخیات
ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل و بابونه کار بند
ضماداً و نطولاً واگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز پیدا بود
چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد ست و تلیین اما درینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات
اصلا درینجا نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست تا بسیار ترش باید واگر
صفرا بود آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل ست و قی نفع تمام دارد
و بفصد حاجت نیست و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادر ست که پدید آید
واگر بلغم بود نشان وی کثرت ثقل ست و دیگر آثار برودت و علاجش قی ست
واگر کفایت نکند بمنضج و مسهل پردازند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات حار دهند
و درینجا هیچگاه روادع صرف و محلل صرف بکار نتوان بست واگر سودا بود نشان او
کمودت لون ست و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد ست
و تنقیه سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید بمراهم ملینه **فائده** چون فصد کنند
رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر بگیرند واگر سرخ و صاف آید
فور اند کنند و بتلطیف ماده کوشند بعد ه بنفضه پردازند واگر ریح بود نشان او
انتقال درد و شدت تمدد ست و علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت
بزوری دادن ست و روغن گل مالیدن و تنقیه بلغم و تجوید هضم متوجه بودن و نوعی ست
از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد می سازد

سمی ست بریح الشوکه و تدبیرش اخراج خون و تنقیه صفرا ست **تنبیه** وجع المفاصل
که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع
اقسام نافع ست اکلا و طلا خصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل
آمیزند تا معده را ضرر نرسد و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند
تا عضلات مفاصل را آسیب نرسد دیگر ادویه مسکن وجع سورنجان سپید و نبات
مساوی کوفته بیخته سه درم با آب سرد بدهند دیگر گشنیز خشک سه درم با هم چند شکر
بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با هم چند شکر دهند دیگر اسبغول در آب گرم
لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند **فائده** اگر از
استعمال رادع و مخدر در نقرس و جز آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن مواد را زود
از عضو بر آرند و بطبیخ بابونه خطمی تنطیل نمایند بر آن عضو تا ماده از دماغ بمحل خود
باز گردد [illegible] وجع الورک و عرق النسا دوا سوزنده بر داغ دهند بر ورک و در وجعش
دیرینه سالها [illegible] عرق النسا [illegible] عرق النسا کشود و در عرق النسا نیز نافع ست و
نشان این که آنست که گرد داغ باشد و احوط در داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالا از
شتالنگ بجنب پشت داغ دهند در جرمی و یکداغ بر بیخ خنصر و بنصر پشت پای دهند
[illegible] و استعمال حوابنی [illegible] شرایط محافظت اثر تمام دارد و در ادویه امراض مفاصل
دعیران **فصل ۵** در دوالی و دوالی آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود و سبب آن
تنقیه سودا و بلغم ست و بعد فصد و اسهال و قی رگهای مذکور را فصد کردن تا از [illegible]
آن ماده بر آید و پس از آن خرقه سپیده بیضه بر ساق طلا کنند [illegible] بر بندند با عصابه
تا ماده دیگر نریزد **فصل ۶** در داء الفیل و وی آنست که پای مریض چون پای
فیل نماید و علاجش نیز [illegible] آنست که بدوالی گذشت و اگر شدید بود منغرض
نماید **فصل ۷** در وجع العقب یعنی درد پاشنه و سببش اگر

اگر زخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه بود میثا و گل ارمنی آب یا گلاب نهند و آب
سرد ریزند و باشد که حجامت کنند و اگر فشار رون سوزه بود تدبیرش نیز همین ست
و اگر انصباب مواد بود و اگر ماده خونست فصد و اگر دیگر ست قی و اسهال باید فرمود
و بر جا روغن گل و دریا برد روغن بابونه و فرفیون و قسط مالند **فصل ٦** در
وجع کف الرجل و این مرضی ست که کف پای درد کند و پا نهادن متعسر بود
و علاجش عدس در سرکه پخته ضماد کردنست و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند

**باب ٢٤** در حمیات یعنی تبها و این سه گونه باشد حمی یومی و حمی خلطی
و حمی دقی **فصل ١** در حمی یوم و این تپی ست که بروح تعلق دارد اصالة و در
اکثر یک روز زایل میشود لهذا بدین نام مسمی ست و وی حسب سبب با سمی
مخصوص ست چنانچه غمی و همی و فزعی و فکری و غضبی و فرحی و سهری
و تعبی و استفراغی و وجعی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و
استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری و غذائی و دوائی و زکامی و
نزلی و شرابی و زحیری و معنی هر یک معلوم ست و هر واحد ازین اسباب
چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر به
روح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بهمان روح مضاف سازند چون
حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبیعی و از ظهور ضرر بتن در روحی
ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم علی
الاطلاق آنست که حرارت او یکسان بود و غیر سوزان مشابه حرارتی که از ریاضت میشود و از
آن در مضنی و وقتی معرا بود و در اکثر یک شبانروز منقضی شود بشرطیکه منتقل بحمی دیگر
نشود و علاجش ازاله سبب ست بهر چه در خور وی بود و بدانند که درین تپ
از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضا استفراغ نفرمایند مگر در سددی که سببش

و این نوع بشطر الغب خالصه موصوفست **فائده** غب خالص لازم زیاده
از یک هفته و غب خالص و اگر زیاده بر هفت نوبت کرده و هفته باشد نمیماند
بشرطیکه سوء تدبیر نشود و علاج ظاهرست که ماده صفرا محتاج بتبرید و ترطیب ست
و منقی تنقیه اگر طبع قبض باشد لیکن بدانند که در اینجا ماده داخل رکها بود
افراط در تبرید نشاید کرد و بنضج ماده بیشتر مراعات باید نمود دیگر در محرقه صفراوی
که تبرید کثیر مطلوبست تا بدق نینجامد الا در محرقه که ماده در ان نسبت بحرارت
غالب تر باشد که درینجا نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه
تبرید افزایند و درین تپ اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد
فصد مجوزست خاصه ماده داخل رکها بود اما جراتی که در دموی کنند بفصد درینجا
نتوان کرد و خون باید گرفت اما اکثر پس از نضج صفرا و منع از فصد در صفراوی که
گفته اند بر تقدیریست که صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بدانند که در حمیات
دائره اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و هرگاه بیمار از لرزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم
باید خورانید تا باشد که صفرا بقی برآید و اگرچه نبرآید بقوت تهوع البته تحلیل میابد و لرزه
ساکن میشود و چون تپ فرو آید پاشویه فرمایند و پایها بمالند تا بقیه حرارت از سر
فرو کشد و سکنجبین درینوقت نیز موافق است و استفراغ حسب میل ماده درینوقت باید کرد
مثلا اگر با غثیان بود و مانعی نبود قی فرمایند و اگر با قراقر امعا بود مسهل دهند و اگر
با تقاضای بول بود و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر با نداوت پوست بود عرق
خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل ماده بهیچ جانب نبود اسهال اوفق ست و در تپهای که
ادنی تر است که ترنجبین دهند که همراه آلو یا تمر هندی و تا که کار از آب خوا که کشاید خیری نکرد
دادن نشاید بخلاف تلیین مبارک و آنجا که صفرا خالص بود و پیش از نضج مسهل ندهند بلکه ملین
هم ندهند مگر آنکه ماده هایج بود و هرچند که بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند مگر آنکه

انکه بلغم شور باشد و آنجا جز تبرید نباید کرد و بالجمله در علاج تب با جنس و فصل و نوع و ترکیب کما حقه معلوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار نافعست و سکنجبین همراه گلقند بسیار ستوده و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق است و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطش متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر هر یک از محلش جویند با رعایت تب و محافظت قوانین و نوعی از صفراوی که درون گرم بود و بیرون سرد و این نیز سمی است به لیفوریا و نشان وی لزوم تب است و نوبت غب مشتد شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواه دادن علاجش علاج غب خالصه است و سکنجبین با گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم دوم در حمی بلغمی و ماده وی اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند و این نوع اگر بلغم شور بود در عروق نواحی دل و معده باشد ایضا سمی است به محرقه بلغمی و در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثاری که به هر ماده مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج رگها عفن شود نائبه نامند و مواظبه خوانند با لثقه لازم باشد و بی لرزه اگر چه فاتر شود لیکن محسوس نباشد فتور او و نائبه هر روز یکبار دو بار فرو آمیزد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید هر که باشد حرارت این بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا قشعریره کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان تفه آنکه برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یکهفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در و زوفا پخته باشند و گشکاب که در وی قدری بادیان و نخود مطبوخ بود همی دهند و گذرنگ

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند به سکنجبین و آب گرم خصوص وقت آغاز
نوبت و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هرچه بآسانی برآید بهتر است
مبالغه نباید کرد و گاه گاه افسنتین همراه گلقند خوردن و پودینه و مصطکی خاییدن
لازم دانند و بعد نضج تام مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب [illegible]
بقدر حاجت دادن و صبح پنج درم گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین
عسلی نوشانیدن نافع ست بشرطیکه رفع قبض مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین
باشد فصد مجوز ست و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بعد استفراغ
قرص گل اثر تمام دارد و اگر نخواه کوفته پخته با شهد آمیزند و سه درم بدهند تب بلغمی
کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع کرده و غاریقون یک درم با عسل همین
عمل کند و در تنقیه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نائبه کنند
نتوان کرد خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعی ست از حمی بلغمی
که درون سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی انقیالوس گویند و نوعی ست از آن
که درون گرم بود و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد
و طریق علاجش همانست که گذشت **فائده** گاه باشد که لیفوریا صفراوی
باشد چنانچه گفته شد در صفراوی و نوعی دیگرست از بلغمی که در وی حرارت و برد
معا محسوس شود بظاهر و باطن و نوعی دیگرست که برودت در باطن باشد و ظاهر
بحال اصلی بود و لرزه باشد و اندکی حرارت و این را دو نام ندارد و نوعی دیگرست
که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند و نوعی دیگر ضد آنست و این را
لیلی نامند علاج اینهمه بتلطیف خلط ست جز آن که گذشت **قسم چهارم** در
حمیات سوداوی و این نیز اگر مادهٔ وی داخل عروق باشد بربع لازم گردد و نشان وی
لزوم تب ست با مع ذلک لرزد و در میان آن هشتم شدن و اگر خارج [illegible]

[illegible]

ربع وا نخوانند وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب
... که چهارم روز ست ربع می نامند و برهمین قیاس نامند اسامی این حمی اگر
... باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
همه بکسر الاول و زیاده برین نیز مشهود شده است اما ربع کثیر الوقوع ست نسبت
... و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی انکه از عفونت سودای طبعی بود
... تناول چیزهای سودا افزا و صغر نبض بدان گواهی دهد دوم انکه از
سودای غیر طبعی افتد و چون محقق ست هر خلط که بسوزد سودای غیر طبعی
می شود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و ظهور علامت
هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد ربع صفراوی با حرارت بیباشد وزود
دور پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر بماند و بار که در
... نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام انست که
نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هر چه از جنس
... باشد و انچه باد انگیز و هر چه گرم و خشک انچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن
... شند بچیزهای مطلب غذا و دوا و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات
فرمایند اما بعد دو سه نوبت مدر و دیگر اقسام نیز فصد مجوز ست اما پس از
صفراوی و انجا که خون سرخ و صاف بر آید فصد باید کرفت البته و از انکه این
دیر میکشد مراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود سر ... بعد علم
ن اندکی کرفتن و روز نوبت سه کهری پیش از آمدن تپ مجمره ... زر
... پکیدن ظاهر النفع ست **فائده** حمیات که ترکیب افتد ...
... نمیتند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و از نیها آنکه بنا نظام ند
... ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی انکه تپ هنوز در بدن موجود

باشد که تپی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ بکسار رد
و دیگر تپ سر برآرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معا گیرند خواه ترک
آنها معا باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش تأمل
نمایند تحقیق نمود و هر چه غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل** در
حمی دق و وی آنست که حرارت غریبه با عضای اصلی خصوص بدل و ریز و
رطوبات طبعی بدن را شروع در افنا نماید و این تپ تا که در ابتدا است بحز دق
و یرا نمی خوانند لیکن چون بمرتبه دوم رسد و گدازش در اعضا افتد ذبول نامند
و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد مفتت و مخشف گویند و در ینوقت
تدارکش مشکل ست و علامت دق مفرد آنست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن
غذا برافروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل تقویت
و عظم نماید و چیزی در بول بدید آید علاج بترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت
باصلاح غذا و مادی و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تپ نافع ست اگر با تپ دیگر
یا زنبود و طریق شرب آنها از مطولات جویند و در تمریض مهما امکن تقویت اعضای
رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هر گاه
ضعف پدید آید ماء اللحم نیکو چیزی ست و بدانکه مرضی ست مشابه بدق که اطبا
آنرا دق الشیخوخة نامند و دق الهرم خوانند و وی آنست که حال جوان مشابه
به پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود گردد بی حرارت و وی بیشتر پیران را افتد و
بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سرد شدن دلست از افراط تبرید در حمیات
یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاجست باستعمال
آنچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه غسل نیسیدن نافعست و اگر مستحکم شود متعذر
البرء ست اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نینجامد و دق ذرسود مند

**فصل ۴** در حمی جدری و حصبه بستور [بدستور] مخصوص همراه عسل یا جلاب یا ماء اللحم نیز و زرده بیضه

در حمی جدری و حصبه و نشان اینها تا سه تب عظیم است و درد پشت و خاریدن بینی و آمدن اشک و ترسیدن بیدار شدن اما تب حصبه تا سه تا کمتر باشد و درد کمر در این کمتر بود نسبت بحمی جدری و علاج این تب قبل از بروز جدری و حصبه خون کم کردن است و تلیین نمودن و بشربت عناب مداومت کردن اما بعد بروز اصلاً تنقیه نشاید کرد و هم در آن کوشند که تماماً برآید و این چنان باشد که بدن بجامه بپوشند و آب سرد جرعه جرعه همی دهند و خاکشی در فرش پاشند و دو بار جوشانیده زیر جامه بدارند

**فصل ۵** در حمی وبائی این تبی است مهلک که در هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون بر نیاید به تنقیه و تعطیه کوشند و دل و دماغ را قوت دهند و بعد ظهور طاعون معالجه وی که گفته آید رجوع نمایند

## باب ۲۵

در اورام و بثور ظاهر بدن آنچه بظاهر تن تعلق دارد

**فصل ۱** در اورام و مانند آن ورم خرد قسمی است به بثور و اورام را اقسام است و هر قسمی نامی دارد چنانکه باید ببینکه فلغمونی ورم غلیظ کثیر العظم دموی است که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد است و در ابتدا تضمید رادعات چون صندل و فوفل و گل ارمنی و هیتا و آقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و در تزاید قدری خیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن با روادع و در انتها منضجات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو و جز آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال نمود و آنجا که ماده تحلیل نیابد و روی بجمع آرد و چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود نشکافد فبها و گرنه چیزی منفجره چون سرگین کبوتر و اشق بر نهند یا آهن سرد بشد بعد از آن بیاسین جاکند

آید مطبوخ فواکه یا ملین مبارک توان داد **فائده** آنچه گفته شد در سائر اورام آهن
قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیس باشد استعمال
رادعات جائز نیست **سقاقلوس** ورم خبیث عظیم ست که عضو را میمیراند
وسیاه وفاسد میکرداند وعلاجش قبل ازانکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدنست واز
نفس عضو خون کشیدن وبعد گرفتن خون آرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد
ظهور سیاهی در عضو بلا مهل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند
لهذا فصد درین محذور نیست واگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند و تاکه
سقاقلوس مستحکم نشد غانغرایا نیز نامند **حمره** ورم صفراوی ست که بپارسی
سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص ست حمره خالصه نامند دوی سوزان و
درخشان وشاعی باشد وزرد رنگ واگر مرکب با خون ست سریع السعی نبود و سوزان
نباشد وسرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند وادویه سرد وتر طلا فرمایند هم
وقت ودر غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیه صفرا نمایند ودر تضمید قاعده فلغمونی
مرعی دارند باعتبار اوقات **حمره** بپارسی آتشک گویند واین حمره نیست که پهنا پهنا
وسرخ وبا درد قوی میبود گویا آتش نهاده اند وعلاجش تنقیه صفراست
واگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند وبعضی برآنند که خون آنقدر گیرند که
غشی افتد واین دوا طلا نمایند که بحمره مخصوص ست دردی سرکه بر زمین گرم اندازند
تا که بجوشد پس برگیرند وکافور آمیزند وطلا سازند واگر گل ارمنی یا گل سرشوی
نیز آمیزند بهتر باشد **نمله** دوی بثره باشد یا بثور که با حرقت شدید وخارش بود وازجا
خود تجاوز همیکند پس اگر ماده او صفرای خالص ست نمله ساذج گویند واگر با خون مخلوط
باشد متاکله خوانند وساذج آن ظاهر پوست باشد ومتاکله در پوست وگوشت بهر دو
سرایت کند وعلاجش حسب سبب نمایند واطلیه حمره نافعست واز الزرد حوالی این ضماد نمایند

و تدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند **جاورسیه** بثور صغار کاورس مانند که
سرش سپید است و بیخش سرخ باشد و متفرق بر آید علاجش تنقیه صفرا و بلغم است
و پوست انار بگلاب تدری سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز است **نار فارسی**
بثره پر آب رقیق شدید الحرقه کثیر الحکه است که چون بر آید زود خشکریشه کرد و پیش از
بروز او خطوط سرخ ظاهر ی در آن محل پدید می آید و این را هم آتشک گویند و بعضی حمره نامند
و علاجش فصد است و تنقیه صفرا و تضمید مرداسنگ بگلاب یا ماز و بسرکه سائیده
**نفاطات** بثور کبار مشابه بآبله است که از سوختن می افتد و در رو اگر آب رقیق پیدا شد
دکا چون رقیق کاه بجریح غلیظ سیح باشد و دیر نجات مسمی است به **نفاخات** نیز و
علاجش فصد و تعلیظ خون است و بعد از آنکه نفاطه بعظم خود برسد باید که بسوزن زر بشکافند
و مبردات طلا نمایند **شری** بثور مسطحه بسرخی مایل است که بعضی از وی خرد بود و بعضی
بزرگ و اکثر دفعة می افتد با خارش و کرب و اگر رطوبت از وی بر آید و قلم خوانند و دوی اکثر
دموی بود و گاه بلغمی و آثار هر یک بین است و علاجش در دموی فصد است و تلیین
و سرکه و گلاب و روغن گل و در بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شری بلغمی را بعضی
**بنات اللیل** خوانند **باشرا** ورمی است که از صفرا و خون پدید آید در روی و
وی آنست که روی بغایت سرخ باشد و درد کند و ضربان و سوزش کند و
رخسار و جبهه منتفخ شود علاجش خون کثیر گرفتن است و بعد آن طبع را نرم کردن
تلیین بر حلق و سینه مبردات ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه نریزد و طبیخ
عنابه عناب بسکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد **طاعون** ورمی است که
ایام وبا پدید می آید و حرقت شدید لازم است و رنگش سرخ پیدا شد یا زرد یا کمد یا
با سیاهی و هر یک بترتیب بدترست علاج در تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغه نمایند
و چیزهای سرد طلا نمایند نه بر نفس ورم و بر نفس ورم شرطها زنند عمیق و تا یکی

برهان قاطع

طب اکبر ۱۳

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلای خون باشد فصد مجوز است خاصه که اول
شرط بر ورم زده باشند **اورام مغابن** ورم غیر سمی است که در بغل یا پس
گوش یا بن ران پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن
ران از قرحه پای پدید می آید و مانند آن جدا طلا کردن کافی است و محتاج تنقیه
نیست و اگر بدون آن بود از دفع اعضای رئیسه باشد ورا ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعا
روادعات طلا نسازند بخلاف دیگر اورام بی سمیت که در ابتدا استعمال روادعات در آن
لازم است و چون ماده وی بجمع آرد نضج و تفجیر کوشند **آکله** بپارسی خوره گویند و جا
دیست که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلا اگر صبح در عضو پدید آید تا شام بقدر
فلوس خیارشنبر وسعت بگیرد و علاج کردن آن داغ دادنست و مع ذلک گل ارمنی با سرکه
حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن مبالغه نمودن بسرکه و آب یا بشراب جراحت را
شستن و اگر سود نکند بر نفس اکله داغ دهند بروغن کنجد بدین وجه که روغن کنجد سخت
گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند **دمل**
ورم معروف است علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین خورانیدن و از ابتدا
تا سه روز روادعات نهادن و در روز چهارم استعمال بسپیده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند
و چون ورم بجمع نهد بپزند و بشکافند و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند ادویه منضجه
انجیر و علک کوفته ضماد سازند دیگر خمیر گندم باندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند
و بر نهند ادویه منفجره خمیر ترش و تخم مرو و سرگین کبوتر و آهک آب نارسیده و زرده
تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بدانکه شکافتن تا ممکن بهتر از شکافتن بدوا است
**فائده** اگر همان روز که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد یا سپیده مرغ سرشته
طلا نمایند زیاده نشود **دبیله** ورمی است بزرگتر از دمل که درد کند و عام است که
ظاهر تن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده او مختلف الالوان و متنوع القوام

القوام می برآید چون گل سیاه و ریزه سفال و ریزه ناخن و مانند آن علاجش بعد
تنقیه و تلطیف تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شکافتن و باید که ماده
را بدفعات برآرند زیرا که یکبارگی برآوردنش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از
ریم پنبه کهنه در ان پر سازند تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در
اعضای باطن افتد هر یک در محلش گذشت **خراج** و آن نیز ورم بزرگست که میل
بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله گذشت **فائده** اما تا نیک پخته نشود
نشکافند و بهترین محل شکاف آنجاست که بلند شده باشد و نرم گشته باشد و باید که
شق پایین تر بود تا ماده خوب برآید **اوذیما** ورم نرم سپید نکست که بی حرارت و
بی درد باشد و تبارزی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه بلغم ست و نطرون
بآب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب نیز کار بست
**نفخه** ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی ست و بعد غمز همچنان بحالت خود آمدن بنا بر
مسک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پرهیز ست و شکنند بادخوردن و
بکار بستن تکمید کردن و طلای اوذیما بکار بستن **سلعه** ورم غلیظ غیر صلب ست که زیر
پوست از حرکت دادن حرکت میکند بجلش و وی اقسام ست شحمیه و عسلیه دارد ائیه
و شیرازیه و علاجش تنقیه بلغم ست و داخلیون دائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد
ادویه متعفنه گذارند تا بپوسانند یا شق نمایند پست او سلعه را برآرند با حتیاطیکه مبد
**غدد و عقد** فزونیهای صلب ستکه بر ظاهر بدن افتد و فرق در
ایها سخت میباشد و کلان نمیشود اگر چه شیر الماده باشد در جنب او دیگر غدد پدید آید
بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ حال خالی از نرمی نمیباشد و علاجش داخلیون نهادن و
قطعه ثقیل اسرب بستن **فوخشلا** ورمی که در اعضای غددی پدید آید
از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت خنازیر همچون

سلعه بود در تنو و قبول عمر کمتر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل بسحق دارد و بیشتر در
گوشت نرم پدید می آید خاصه در گردن و بفعل علاجش تنقیه بلغم ست و ضماد تحلیل
نهادن و بهترین تنقیه بهترین چیزها حب خیرزان حب اصلی ست و اطریفل غددی
سقیروس ورم صلب را گویند و علاجش تنقیه سوداست و مرهم و تحلیل نهادن
و باشد که از بلغم یا از مرکب سودا و بلغم افتد و صلابت درین نسبت بسوداوی
کمتر باشد و علاجش تنقیه است حب المخلط و بعضی ازین عدیم الحس باشد و بعضی
ذی حس و آنچه ذی حس باشد والم کند مسمی ست به سقیروس غیر خالص این را
تدارک توان کرد بخلاف عدیم الحس که لا اثر را گفته اند سرطان ورم سوداوی
که شدید الصلابه و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد بطش اگند و در عضو فرو رفته
بود و در نواحی آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه
سوداست بتدریج و در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا رواد عات ضماد کردن
تا منقرح نشود و بعد تقرح آنچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سفیدآب
ارزیز و توتیای مغسول و مجرای آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بپارسی رشته
گویند و علاجش در ابتدای ظهور فصد ست و بعده بر نفس ورم زلو نهادن و تنقیه
سوداست و ترطیب نمودن و صبر با آب کشنیز تر و آب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در
دفع این مرض مخصوص ست اول روز نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح
آن بنوشانند فقط یا تفنه و روز دوم یکدرم صبر کنند و روز سوم یکنیم درم سه روز
کافی ست و چون رشته سر برآرد بر قطعه اسرب بپیچند تا از ثقالت رشته بیرون
آید و نواحی ورم را روغن بمالند و آب گرم مثانه بز یا گاو نهاده تکمید نمایند و احتیاط
ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بشکافند در طول تا که ماده فاسد جمله برآید
پس بابدال گوشتند معجون قنبیل بخاصیت مانع این علت ست جذام

علتی ست که هیئات اعضا را فاسد میسازد بغایت و پهن شدن بینی و کرفتن
آن چه بشیر خاصه دیست و این را دار الاسد نیز کویند و علاجش
بدنست بفصدها و مسهلهای متعدد و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذار
مرطب و مروحا و بهترین اغذیه شیر کوسپند ست اکر فقط بر همان اقتصار کنند
والا با نان نیز شاید خورد و هرچه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجه این
نشوند که بعد دیر علاج می پذیرد سعفه قروحیکه بیشتر در سر و روی پدید
آید و وی اکر تر باشند زرداب ازان برآید سعفه رطب نامند و شیرنخه کویند
باشد و قشرهای سپید از آن جدا شوند سعفه یابس نامند علاج در
نمایند و بعده بطبیخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و
پوست انار و مرد سنک و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن کل طلا سازند
یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلا و طلاء و سعوطا و نوعی ست
آنرا شهدیه کویند و نوعیست که آنرا روس الابر نامند و نوعی ست [illegible]
نید و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح کند و نوعی ست که آنرا
و نوعی ست که آنرا سعفه حمرا کویند و نشانش آنست که چون [illegible]
سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح ست جرب بپارسی کر نامند و
شامل [illegible] البثور ست پس اکر خشک باشد جرب یابس کویند و اکر تر باشد زرداب
برآید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند طلاء و اطلاء
حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و آب کرم غسل کردن و روغن کل
ست و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب علیه
مسهل دهند و زنهار و هیچ طلا نسازند و حکه خارش بی بثور ست و علاجش
آنست که در جرب یابس کذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

و مجلس گذشت و برای حکه قبل و در حلبه و تخم کتان بعسل جوشانیده و خرقه بدان آلوده بر داشتن سودمندست **فائده** جرب و حکه و شری که اطفال را افتد بعد اخراج خون بمحاجم یا علق بطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن بر بدن طفل بمالند و تدبیر دایه نمایند **حصف** بثور خرد سرخ که با خارش شدید و غلظت باشد و آنرا شیوکی نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسهال صفرا نمک و حنا بسرکه مالیدن ست **قوبا** بپارسی گریون و بهندی داد نامند و آن خشونتی ستبری و درد که بخارش پدید آید علاج اگر نو پدید است و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیری در گوشت کرده زلو بران چسپانند و اشق بسرکه و مر بسرکه سائیده بمالند و اگر تاثیر تمام در گوشت کرده باشد و ذی غلظت بود نخست بفصد و مسهل تنقیه پردازند و هنگام رود بعد از نفس عضو خون بگیرند و ادویه قویه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق خردل تعل و روغن گندم در سرکه پخته **فائده** چون قوبا زائل شود ادویه را دو سه طلا نمایند چندگاه تا عود نکند و قوبای اطفال را با آب دهن صائم بمالند و قوبا که مبتلا به نشو و نما نیابد اگر ممکن بود دوای حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد پس جراحت را مندمل سازند **بثور لبنی** بثره سپیدیست که بر بینی و پیشانی برآید و چنان نماید که گویا نقطه شیرست و علاجش بعد تنقیه از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن ست **بنات اللیل** بثور صغار ست که در شب و هنگام سفر پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه تفتیح مسام کوشیدن ست بدانچه در جرب و حکه گذشت و مالیدن آب کرفس و ... سرکه نفع دارد **ثآلیل** بثور صلب شدید الصلابة ست که بهندی مسه گویند و وی اگر مدور الراس و دقیق الاصل بود مساری گویند و اگر دراز و کج بود قرونا خوانند و اگر با چرک و دم بود ... سیدس نامند و آنچه بر پیشانی و عضوی دیگر برآید و بهن نزد بود ... خوانند ... ازرد ... بسرخی بود

بود خطيه نامند وعلاجش بعد تنقيه نمك بسركه ماليدنست وبروغن گل وچربی
مرغ پيوسته چرب داشتن بلخيه قروح مع الشوزدی خشك پيشه است كه زرداب از آن
برايد واكثر با خفقان وغشی ميباشد وعلاجش بعد از تنقيه گل ارمنی بسركه طلا
كردن است بر سبيل دوام تا كه قرحه خشك شود وگوشت صحيح بر آيد **بطم** بثره سياه است
كه بر ساق پديد آيد ومتقرح شود وزرداب سياه بر آيد وعلاجش بعد فصد واتی بعد
از تنقيه عضو خون كشيدنست بزلو وحجامت وبعده حنا سوخته ومامیران وفنجنكشت
بسركه ودر روغن زيت مرهم سازند وبكار برند **توته** بالتاءين الفوقانيين بثره
متقرحه است كه در عمق گوشت ساره يا در مقعد وفرج ظاهر شود وعلاجش آنكه بعد تنقيه
مرهم زنگار نهند وبعد افنای فاسد بمراهم احمر مندمل سازند **داحس** ورم گرم است كه
در اصل ناخن پديد آيد با درد شديد وضربان وتمدد قوی وباشد كه تب آرد علاجش
بعد فصد واسهال تعديل مزاج كوشيدنست ودر ابتدا اسفغل بسركه طلا كردن بر
سرد كرده وعند شدت وجع بنج وافيون بسركه طلا كردن پس اگر بدين
بير وجع نشيند روغن زيت گرم كنند وانگشت در آن نهند تا ماده تحليل رود
كفايت نكند تخم كتان وتخم مرو ضماد سازند تا ورم پزد پس بمبضع سر وا نهند
سازند **ابو رسما** ام الدم نيز گويند ووی آنست كه شريان زير پوست شكافد
تا سقطه خون وريح هوائی كه در شريانست برون آيد وزير پوست جمع شود
كه وقت انبساط شريان ورم پست شود ووقت انقباض بلند
باز گشتن وباز آمدن خون ولون ورم بنفسجی وباذنجانی باشد علاجش
توابعض است چون شاه بلوط ومازو ومانند آن واجتناب از محركات خون
**زغربيه** ووی اقسام است يكی آنكه خورد وسپيد وسخت بيخ بود وعسر النضج بود واز
سر شود اندك ريم بر آيد واين را **ذات الاصل** گويند دوم آنكه صلب بود ودر

كذا في طب الاكبر

كذا في حدود الامراض

حاجت باصلاح پردازند وبتقویت کوشند ودر وشستن تا بر دبا قلاسو دار وحزاز
سبوسه سرست وآنرا ابریه نیز کویند وعلاجش تدهین ست ودرآب چقندر نمک
انداخته سرشستن واکر کفایت نکند بتنقیه بلغم و دم وسوداء توجه فرمایند شقوق
اطراف وجه وشفت علاج اکر از امور خارجی بود چون کرمی وسردی
قیروطی بکار برند واکر از امور باطنی بود بتطبیب تنقیه کوشند حسب سبب تقشف و
تقشر جلد تقشف درشتی ست وتقشیر معروف علاجش تنقیه بدن ست وتدهین
بادهان مرطبه تشنج جلد یعنی خراشیده شدن پوست علاج مرداسنگ با کلاب
سائیده بمالند واکر قوی باشد وخوف ورم بود رک زنند وخرقه ترکرده برنهند
در اطراف عضله بود والا وضع خرقه تر نشاید **فصل ۲** در آنچه بموی تعلق دارد
داء الثعلب انست که موی بریزد ولی پوست داء الحیه آنکه موی بریزد و
پوست نیز جدا کردد ودرین هر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر خلط که پدید آید
تنقیه وی باید کرد انتشار وتساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد
جلد وعلاجش نیز حسب سبب توان کرد وانتشار شعر سرکه با آن پوست سر بغایت
نرم نماید مسمی ست به علت نعامه ونعامه را بپارسی شترمرغ کویند واین مرض بیشتر
بیشتر افتد وتدبیرش حلق سرست روز بروز وتدهین سر بروغن آس وروغن لادن
صلع آنست که موی وسط سر برود وقط علاج آنچه در انتشار کذشت همانست تا اکر
در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد تشقق شعر علاجش ترطیب وتدهین ست
نموسه آنست که سر جرب نماید وعلاجش تنقیه ست با طریفلات شیب بی
سپیدی موی که قبل از وقت آید ووقت آن کهولت ست وتدبیرش
آنست که یک عدد هلیله مربا هر صبح بخورند ودر هر ماهی یک هفته
اطریفل صغیر بکار برند وبعد دو ماه بعد مسهل بلغم بعمل آرند واز حموضات واکثر

...ها پرهیزند فائده برای محافظت شعر روغن لادن و روغن [تا بجای طبیعی باند]
و برای تطویل شعر آب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بپخته با آب
ند و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر
... بهم سرشته مالیدن نافع است و ... در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند
شعر آنکه زرنیخ مشهور است اما حلق آنها باستره بهتر است و بنوره خالی از
... منع انبات موی بیخ دافیون و شوکران بسرکه بمالند و زود خون
مورچه نافع است و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و
آب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موی
...ند نوره آمیزند و علوله ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و یکجا
... کنند و برای تبسیط شعر یعنی راست شدن موی تا در هم نشوند روغن
گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مرداسنگ و
گل طالقانی هر سه برابر بسایند با آب و بر سر نهند بعد شستن موی
... بر آن نهند و بعد یکپاس و ... سازند و باب گرم بشویند و بروغن
... باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقر شعر حنا و ...
بهم سرشته و شب ... زرنیخ آمیخته بمالند و تشقر رنگی است میان سرخ
تحمیر شعر ... کندش بشویند و برای تبییض شعر موبا...
و بسرکه آمیخته ضماد سازند

## فصل ۱ در امراض اظفار یعنی

ناخن بیاض الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش حلبه و تخم
... ضماد کردن است و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد صفرة الاظفار یعنی
... ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن است و تعلیل صفرا ...
یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد کرد...

[illegible]

ست **تعقف الاظفار** یعنی غلظت ست که بیشتر در اصل ناخنان پیدا آید و
این را جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سودا ست و مرهم داخلیون و دیگر
قیروطیات نهاده داشتن تا از تعقف محفوظ ماند **تشقق الاظفار** اگر در طول
ناخن بود سمی ست با **بیان الاظفار** علاجش رطب ست و تنقیه سودا و پیه بط و
مرغ و لعاب حلبه نهادن **تقلع الاظفار** یعنی کنده شدن ناخنان سببش اگر اشتر خاک
بود بی درد باشد علاجش تنقیه بلغم ست و اگر حدت خون بود و با درد باشد علاجش
فصد صافن ست و حجامت ساق و اگر در ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر
در ناخن پای باشد شربت عناب تسکین چون کردن **انتفاخ و حکة الاظفار**
علاجش آب در یا شستن ست و بنجم کوفته ضماد کردن **رض الاظفار** یعنی
کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردن ست و بعد
سکون درد آرد گندم و زیت نهادن **طلقیه** آنست که ناخن همچون ابرک سپید و
براق و سهل الانکسار شود و علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین دادن ست و روغن
بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون خورانیدن و زوفا رطب و بادام شیرین و پیه ضماد ساختن
**موت الدم تحت الظفر** یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت
طلا کردن ست و به ثلث اگر شستن و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن و در روزی چند
بار در دهن انداخته مکیدن نفع تام دارد **فائده** چون خواهند که ناخن برکنند
بسبب باید که زرنیخ و جاوشیر در روغن یا در آب تلخ ضماد کردن بهتر و اگر بخت مرهم داخلیون
ضماد کرده باشند زود اثر کند **فصل ۲** در امراض متفرقه **کثرت قمل و صئبان**
قمل سپش ست و صئبان بیضه وی ست علاجش تنقیه بدن ست و غسل بآب شور و تجدید لباس
زود زود و نوعیست از قمل که آنرا قمقام گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن موی
ست و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند و این دوا در همه مفید ست

عنب نوشادر در سرکه حل کرده بمالند **کثرت عرق** سببش اگر امتلائی بود
تنقیه وی نمایند واگر امتلای بدن نباشد از طعام تقلیل غذا فرمایند وگرسنه دارند
بود تقویت دهند و مازو با یکدیگر ساخته بمالند و برگ مورد بسوزند
بر بدن سازند واغذیه غلیظ حبس عرق میکند و بسیار پوشیدن و بهوای معتدل
ن عرق را نشف نکردن خاص است واین روغن با وجود حبس مقوی
ست آب سیب آب به گلاب روغن گل یا کنجد برابر باتش نرم بجوشانند
بمالند **فائده** کثرت عرق که بر سبیل دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد
ن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید **عرق الدم** آنست که خون
ید علاجش فصدست و اهمال تنقیه خون و بعده تسدید مسام باستعمال
بر بدن **هزال و سمن مفرطین** لاغری و فربهی که بافراط باشد
تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه مسمنه
عجیب ست صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام
و بر حب السمنه بندق حبة الخضرا جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته
م بسرشتند صبح و شام بقدر قوت بخورند و هر چه مرطب و مغلظ و جید الکیموس
نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست که باسهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند
بت و قسط بمالند و اطریفلات و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و
دانند و این نافع ست لک مغسول یکدرم با سرکه ناشتا دهند
هسته بلکه زیاده بدن لاغر کند **تشنج جلد پیر جبهه** آنچه عارضی بود تدبیر
ر باشد که بنفعه حاجت افتد **تعظیم الرأس** علاجش آنست
زنهار جرم خانچه چیست توان پوشید و ازا بپوشانند و اگر قدین وساقین
جذا نمایند **تشقاق و حکه و صابع** هنگام سرما علاجش آب شستن

ست یا بطبیخ چقندر یا شلغم **تقرح القطاة** وحمرتها یعنی ریش نشستگاه وسرخی
آن علاجش در اول امر وظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و دوا و طلا فرمایند و بعد خراش مرهم سفیداج نهند **صنان** بوی بد که از بدن آید علاجش
بعد تنقیه مرداسنگ بگلاب سایند طلا کردنست و انوشدارو مطیب عرق ست
**فساد الاطراف بالبرد** یعنی سیاه وگنده شدن دستها و پایها از رسیدن
سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی پیش از تورم روغن زیت مالیدنست
یا هر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در طبیخ اکلیل و
شبت وحلبه وکتان و مانند آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافی ست
و چون اطراف از بها برآرند روغن گل بمالند و عدس نرم کوفته و شراب جوشانیده
بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم داشتن تا
خون برآید بند نکنند تا که خود بایستد و بعد برآوردن از آب گل ارمنی بآب و عسل و
سرکه طلا نمایند و بعد زمانی بشراب نیم گرم یا بآب سرکه روزی چند بار بشویند **حرق النار**
یعنی سوختن از آتش و علاجش قبل از آبله کردن نست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و
هر ساعتی تازه کنند و گل ارمنی بآب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دود و
صمغ نفع دارد و سپیدی بیضه بدستور و جغرات با شیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله
فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و مرهم سفیداج نهند یا مرهم نوره **حرق الدهن الحار**
یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت و این مجرب
ست سپیدی بیضه باندکی زیت و سفیداج آمیزند و بمالند **حرق الماء الحار** یعنی
سوختن بآب گرم علاجش خاکستر جو بزرده بیضه مالیدنست **الاحتراق من الصواعق** یعنی
سوختن از صاعقه تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت **الاحتراق من الشمس** یعنی
سوختن از آفتاب و علاجش مرهم کافوری هم حل کنند **احتراق الجلد من عسل البلادر**

یعنی سوختن باز بلاد رو علاجش شرط زدن و حجامت کردن ست و بعد

ثم ضل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان یک ازا

ینا پان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن تمضمض ست و

با دام و جوز هندی مالیدن **فصل ۳ فی الجراحات** بدانکه جراحت تفرق

اگویند که در گوشت افتد و وی چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح

منغیر کبیر بسیط مستوی الشفاة غائر منفصل المضغه مرکب نافذ

و بدانکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش از این مرام نیست ابقدر

بلکه دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم است و دماغ نیز قلیل

احتمال ست و نشان وی اختلال عقل بود و گرده و مثانه و امعا حکم دماغ

رند در باب جراحت اما بر آمدن بول بجراحت مثانه و بر آمدن براز بجراحت دو

اهی دهد و جراحت جگر اگرچه مخوف ست لیکن امید سلامت هم دارد و جرا

عصب طرف عضله مخوف ست و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت

زانو که از پیش بود خلاصی اندکی کمترست و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوف

تهوع یا فواق لازم است و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست و خروج هوا دلیل

حجاب مخوف ست و ضیق نفس لازم آن و جراحت معده مخوف ست

شاهد بر آن آنچه در غیر این اعضا افتد امیدواری سلامت اکثر باشد

است باشد باید دوخت و اگر به استخوان وی رسیده باشد باید برآورد و در این باب

اما رجوع نمایند که عامل باشد که علم مجرد در اینجا سود ندارد **نشوب**

**والشوک** و غیرها یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش

مند ربایک ساخته پاشیدن ست **فصل ۴ فی القروح**

نا بسیط مرکب عسر الاندمال ناصور قرحه ساعیه قرحه متاکله

بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد اینست و عسر الاندمال آنکه
در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد و این قسمی ست از
عسر اندمال و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر رسد آنرا نیز فاسد سازد و تپ لازم
وی ست و متأکله آنکه نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر
که آنچه خفیف ست زود دفع میشود و آنچه قوی ست بمراهم قویه که در قرابادینات
مسطور ست تدارک توان کرد و برگ نیم که درخت مشهوریست در هند کوفته و بعسل
آمیخته انفع ترین معالجات قروح ست و پرهیز سودمندتر و تنقیه اسرع الاثر و
این تدبیر در ناصور ابلغ ست نخست قرحه را بگلاب که خاکستر درخت انگور در ان
آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند بآب دریای شور یا آب صابون که در وی
قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب پر
سازند و ذرور از روت و صبر و مرودم الاخوین و کندر و افیون و زعفران الانید
و در نهند و همین سان میکنند تا که به شود و اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود
بعده مندمل سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه و دی اگر بی ورم و تپ ست گل ارمنی
و سپیدی بیضه و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ ست بفصد و حجامت از
پس رادعات گذارند و بر هر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم ست مع
مراعات اماله ماده و جز آن که ضرور باشد و در ضربه عضل تسکین درد واجب
دانند **فصل ۶** در تدبیر مسوط یعنی کسی که او را بسیاط یعنی تازیانه زده باشند
و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق شده باشد و زدن بچوب نیز
همین حکم دارد و علاجش بخشش کردنست تا گوشت متفرق مجتمع شود
و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بزودی تا که به خشک
شدن آید که ازین در یکشبانروز نفع می شود و اگر خون زیر پوست

جمع آید مغز نان در آب ضماد نمایند **فصل ۷** فی الکسر والخلع والوثی والوهن
والوهی کسر شکستن استخوان خلع از جای بر آمدن وی تمامه وثی بر آمدن و
از جایش نه تمامه و وهن وثی آنکه با استخوان با عضا محیط آن کوفت لاحق شود
بی آنکه از جای بلغزد علاج کسر و خلع مفوض به کماکر با هر ارند و دیگر تدبیر کشیدن
عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروفست اما در وثی و وهن و وهی روغن
مالیدن و برگ مورد نرم کوفته پاشیدن و ضماد خطمی زرده بیضه طلا کردن
معتدل بستن نافعست **فصل ۸** در تدبیر مسموم هر گاه کسی زهر خورده باشد
علاجش همان وقت قی آوردنست با آب نیم گرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار
نوشانیدن و اگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت نمک آمیزند قدری بنوشانند بروغن
کثیر آمیخته بالجمله هر چه برای قی دهند کثیر دهند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه
اگر از گاو باشد بنوشانند هر قدر که تواند خورد و اگر ازین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن
گداخته حکم شیر دارد و در دفع زهر تریاق کبیر نافعست و قطعا خفتن ندهند و
اگر طعام خواهد طعامی لائق شکم سیر خورانند و هر گاه بر نوعیت سم اطلاع شود
آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شده خاصه بعمل آرند **انتباه** چون غشی
افتد وحدقه بگردد و سیاهی چشم بر رود و یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان بیرون
آید و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد
یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست **فصل ۹** در معالجه گزیدن جانوران زهردار
بدانند که طریق دفعش از شش وجه بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند
یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و حشر قوت دهد و زهر دفع نماید
چون تریاق کبیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را نبرودی از رطوبتها پاک
کنند بقی یا باسهال یا فصد شاید که کرد در عقرب جراره یا بعضی حیات

سوم آنکه مادر هراز مودهٔ وتریاقیکه باخاصیته مخصوص بان زهر بود دهند چون گوشت
تمساح جهت گزیدن تمساح وگوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی بنند که ضد مزاج
آن حیوان بود چون انگزه که ضد مزاج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی بنند که اخلاط را
بحرکت آرد و طبیعت برا بسبیل موج بسوی افکند و دفع نماید بیچون تعریق با دویه معرقه باید و این جز آ
واین بیز خوف هم دارد ششم آنکه تدبیری کنند که منع انتشار زهر کند و این چنان باشد که بمجرد لسع عضو ملسوع را
قطع نمایند اگر ممکن بود و بیرون آنرا داغ دهند یا بالاتر از محل لسع عضو را سخت ببندند و ادویه مخدره که آن بهتر است نیز
بجا و نگذارند و وضع محاجم بر نفس عضو [illegible] عضو بسیار نافع است و مکنده را باید که شکم سیر بود و دهن روغن گل
چرب سازد تا مضرت نکند ادویه که دفع زهر است لاعیه سیما اوگزیدن افعی نفع تمام دارد و تخم ترنج
[illegible] ان جمیع زهرهای حیوانات را سود میدهد [illegible] جثه خیار که تازه بر آمده باشد [illegible] عجیبست و بطون و معده
این حیوانات پاک کرده به کشنیز بریان ساخته و خشک کرده نفع تمام دارد [illegible] سوخته خوردن و ضماد کردن
اثر کلی دارد و [illegible] کوهی خوردن و ضماد کردن سود مند است شیر تخته [illegible] بر روغن گاو بزند سود دهد و
کشنیز سه کف خورانیدن لدغ زنبور و مورچه و مگس عسل را سود دهد چون ادویه جامعه کافی در مطلب [illegible] علاج
هر سودی علیحده پرداخت در زخم سگ دیوانه تا چهل روز به شدن ندهند اگر فراهم آید متقرح سازند تا خوب برآید
و در اسهال سودا مبالغه نمایند و بعد از آن [illegible] احتراز از سگ [illegible] و اگر کسی که سگ دیوانه
گزیده باشد لازم است [illegible] که از گزیدن سگ دیوانه [illegible] از گزیدن مخصوص وی نیز افتد ولذا آنکه معضوض [illegible]
از آب لازم وی [illegible] از ناخوردن آب بهلاکت می افتد تدبیر آب نوشانیدن نیست که [illegible]
در شیره بکدارند و [illegible] در حلقش [illegible] بچه وی [illegible] ببیند و بعضی اهل تجربه گویند که همان وقت که سگ دیوانه
خون آن سگ قدری گرفته و با آب آمیخته آن کس را نوشانند زهر اثر نکند و گفته اند تا شش ماه [illegible] سگ
خورانیدن هر روز یک [illegible] زخم را به شدن [illegible] گفته اند جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع [illegible]

## تتمه

# رساله دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء و ولاده الکرام واصحابه العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند است در صناعت طب در ادله نبض حال آن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته

**مثنوی**

دارد امید یوسفی که مدام
فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام
خلق عالم شوند ازین محظوظ
مانند از آفت زمان محفوظ

**نبض** حرکتی است از اوعیه روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و اخراج فضلات و اجناس ادله نبض یعنی چیزهائی که نبض بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن ده است **جنس اول** ماخوذست از مقدار انبساط نبض و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق و در هر یک از آنها یا زائدست یا ناقص یا معتدل و از ضرب سه در سه نه حاصل میشود و آن نه این است طویل قصیر معتدل

عریض ضیق معتدل منها مشرف منخفض معتدل منها طویل آنست
که احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارت **قصیر** آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت **معتدل** آنکه احساس
کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال منها
ست **عریض** آنست که احساس کرده شود اجزای او در عرض اکثر
از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست **ضیق** آنکه احساس کرده شود
اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش قلت رطوبت ست
**معتدل** آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض مساوی
مقیس علیه و سببش توسط حال منهاست **مشرف** آنست که
احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارت **منخفض** آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت **معتدل** آنکه احساس کرده
شود او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال منهاست
**اقسام تسعه** مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسائط
ست هرگاه ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و
هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و مافوق
آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود مگر اینکه دو قسم
از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محالست چه اعتدال
در هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماع ست **ضابطه** در ثنائی آنست که گرفته شود دو قسم

قطر طولست در ترکیب شود باشد یعنی در قطر سه است پس حاصل شود و قسم دیگر

شود باشد قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم بعد از آن که ضمیمه شود

قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود باشد قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود

قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم شد چنانکه درین جدول تصویر کرده شود

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| طویل عریض | طویل ضیق | طویل معتدل | قصیر عریض | قصیر ضیق | قصیر معتدل | معتدل عریض | معتدل ضیق | معتدل معتدل |
| طویل مشرف | طویل [illegible] | طویل معتدل | قصیر مشرف | قصیر [illegible] | قصیر معتدل | معتدل مشرف | معتدل [illegible] | معتدل معتدل |
| عریض مشرف | عریض [illegible] | عریض معتدل | ضیق مشرف | ضیق [illegible] | ضیق معتدل | معتدل مشرف | معتدل [illegible] | معتدل معتدل |

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود
قسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی
پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلث از برای
آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل
کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| طویل عریض مشرف | طویل عریض [illegible] | طویل عریض معتدل | طویل ضیق مشرف | طویل ضیق [illegible] | طویل ضیق معتدل | طویل معتدل مشرف | طویل معتدل [illegible] | طویل معتدل معتدل |
| قصیر عریض [illegible] | قصیر عریض [illegible] | قصیر عریض معتدل | قصیر ضیق مشرف | قصیر ضیق [illegible] | قصیر ضیق معتدل | قصیر معتدل مشرف | قصیر معتدل [illegible] | قصیر معتدل معتدل |

ع — آن طویل نیست و معتدل عریض نیست
ع — و آن عریض معتدل عمیق نیست

ع — درین خانه طویل اول از قطر طول شد معتدل ثانی از قطر عرض
ع — درین خانه معتدل اول از قطر طول است و معتدل ثانی از قطر عمق
ع — درین خانه معتدل اول از قطر عرض است و معتدل ثانی از قطر عمق

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| معتدل | معتدل | معتدل | معتدل | معتدل | معتدل | معتدل | معتدل | معتدل |
| عریض | عریض | عریض | ضیق | ضیق | ضیق | معتدل | معتدل | معتدل |
| مشرف | منخفض | معتدل | مشرف | منخفض | معتدل | مشرف | منخفض | معتدل |

**جنس دوم** ماخوذست از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل **قوی** آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیست **ضعیف** آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال میانهاست **جنس سوم** ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح به نسیم است **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال میانهاست **جنس چهارم** ماخوذست از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل **متواتر** آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال میانهاست **جنس پنجم** ماخوذ از قوام و عروق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست **لین** آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست **معتدل**

[illegible]

مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بنهایات جنس ششم
ملمس جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل
حار آنست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت
بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست معتدل
آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بنهایات جنس هفتم
ماخوذست از رطوبت مائی العرق و منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل
ممتلی آنست که احساس کرده شود در و رطوبت فوق مقیس علیه و
سببش کثرت رطوبتست خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت
در و دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبتست معتدل آنکه مساوی
مقیس علیه بود و سببش توسط حال بنهایات جنس هشتم ماخوذست
از استواء و اختلاف در احوال نبض و مراد باحوال نبض اعظم و صغر
و قوت و ضعف و سرعت و بطؤ و تواتر و تفاوت و صلابت و لین
ست و عرق تا نبض موصوف باستواء و اختلاف هر احوال مذکوره
یکی از سه چیزست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلا یا متشابه
است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و
اگر نشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه در و و مختلف
در چیزی که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی حرکه که واقع
اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکور یا متخالف
و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و
اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی
که حاصل شده تشابه در او و مختلف در چیزی که حاصل نشده سوم اجزای
جزو واحدست از نغمه واحد یعنی اول چیزی که واقع شود در تحت اصبع
واحده و اوسط چیزی که واقع شود در تحت اصبع واحد و آخر چیزی که واقع شود در تحت اصبع واحد
یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر
اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف
باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی دیگر
مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در او و مختلف در چیزی که حاصل
نشده و سبب مستوی حسن حال بدنست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل
ماده جنس نهم ماخوذست از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در او و
منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف منتظم آنست که حفظ
کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد مثال چیزی که حفظ کند دور
واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نغمه مقداری معین باشد و در نغمه دیگر
مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزی که حفظ کند دو دور را آنست
که سرعت در نغمه اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و
ثلث مقدار اولی و برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت
در هر نغمه مثل آن نغمه که مجاور اوست و نصف آن و استمرار کند برینا
تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه تمام کند عدد معین پس
باز رجوع کند بطرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
است از برای آنکه اگر سبب قوی بود بی احداث تفاوت دلو افرکردی و باقی عامل

بحالت واحده و مختلف غیر منتظم است که حفظ نکند و زین او سببش قوت
سبب اختلاف و این جنس اخلست در تحت مختلف و ازین جهت و اسبب
اجناس نه باشد نه ده جنس و بهم ماخوذ است از وزن که عبارتست از مقایسه
یکدیگر جهت شناختن نسبتی که بینهاست بدانکه هر فردی را از افراد
نبضی است که آنرا وزنی معین است پس اگر آن وزن حاصل
حجری اسباب نبض بر مجرای طبیعی است و اگر حاصل
جی الوزن منقسم میشود بسه قسم متجاوز الوزن و مباین الوزن
آنست که متشابه باشد وزن سنی که بلی اوست چون صبی که
شبان و مباین الوزن آنکه متشابه بود سنی را که بلی آن نباشد
صبی که او را وزن شیخ باشد و خارج الوزن آنکه متشابه نباشد وزن سنی
صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت رداءت است از برای
تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض
از برای ترویح روح غریزی است پس اگر زیاده شود حاجت
نبض مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود و با
قوت سریع گردد و اگر حاجت با فراط کشد بر وجهی
به نبض عظیم و سریع نبض عظیم و سرعت متواتر گردد
نباشد با زیادتی حاجت و مساعدت قوت نبض سریع صغیر
و آلت ضعیف باشد پس اگر حاجت
و اگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر و اگر ضعیف
سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر می شود نبض اندکی
ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتها

[illegible]

هر چند که قوت در اصل قوی باشد ولین نبض از جهت رطوبت ست و صلابت از
جهت یبوست و اندکی صلب میگردد در بحرانها سبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا
چون اسن و معده و امعا و غیرهم و. اختلاف نبض از جهت ثقل ماده باشد ت
ضعف بود و سبب اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن وزن
واسد اعلم و چند نوعست از مرکبات نبض که مخصوصند باسما رقم و ثبت می یابد
عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی ذنب الفار مطرقی ذو الفترة
الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد در اقطار ثلثه و سببش کثرت حرارت
و رطوبت و مطاوعت آلت ست صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد در اقطار ثلثه
و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت ست منشاری
نبضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در شهوق و غور و تقدم
و تاخر و صلابت و لین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد
اما معنی اختلاف در شهوق و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی
منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد
از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی اجزای عرق صلب بود و بعضی لین گردد و
سبب اختلاف دو چیز ست اول اختلاف مصبوب جرم عرق از اخلاط چون دم و صفرا
و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت موجب لین و کمال انبساط ست
و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این امور ست و فجاجت موجب
اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت بعضی اجزای عرق
دون بعضی ست و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق و غور ست
ایضا و این همچنانست که اصحاب ذات الجنب الو دارد برای آنکه محیط است بشرائین
و دو غشا یکی از خارج و دیگری از داخل و غشیه منسجه لیف عصبی لیف تا بس این بین

منجذب میشود چیزی که متصل است باعصاب موضع ورم بسبب یابسی ورم در جمیع عضو

چیزی که متصل نیست بآن اعصاب منجذب نمیشود پس تمدد میکند و بعضی از اجزای

شریان و دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد چیزی که متمدد نگردد لین میشود

**موجی** نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزاء شهیق و غور و تقدم و تاخر

باشد و سببش شدت ضعف است تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عروق نابض را

دفعة واحدة بلکه بسط دهد شیئاً بعد شیء و گاه باشد که سببش لین عرق بود **دودی** نبضی را

گویند که شبیه موجی باشد الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی و سببش ضعف قدر بود

**نملی** نبضی را گویند که مشابه باشد دودی را لیکن اصغر و اشد از روی تواتر و ضعف و سببش

زیادتی ضعف بود بر چیزیکه در دودی است **ذنب الفار** نبضی را گویند که اخذ کند تدریجاً

مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود

قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی است و قسمیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان

از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما قسمیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت

ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که اخذ است

از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدأ اطراف فتیق بصورت

و قسم ثانی که آخذ است از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الفار است

اگر گردانیده شود مبدأ طرف غلیظ بدین هیأت  مثال تدریج در اختلاف

اول مثلا هر حدی باشد اعظم و ماتحت ثانیه انقص از و ماتحت ثالثه انقص

و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و بر عکس این چنانکه مثلا ماتحت

هر حدی باشد اصغر و ماتحت ثانیه اعظم از و و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت

رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن وقتی که اختلاف در سرعت یا غیر

آنکه رجوع میکند بحالت اولی ذنب ... گویند و قسمی را که رجوع نمیکند

پس اگر منتهی شود بجیئی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب متقطعی گویند والا ذنب ثابت
**مطرقی** نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از
وصول بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شد نبض مطرقی
که باز میگردد از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع اول در دید ضارب
پس عود میکند مره ثانیه جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود در امرتین و اطبا اختلاف
کرده اند که مطرقی نبض واحدست یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را او امام گفته که خلاف
لفظیست از برای آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض تامین مطرقی نبضه واحده
باشد والا نبضتین و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آله صلبه است پس معاودت
میکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت
میخواند قوت را با تمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد
از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطه
مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از
کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در قرع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت
را **ذو الفتره** نبضی را گویند که واقع شود در و سکون وقتی که متوقع باشد حرکت
چون مامین سافتی مثلا یا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس یا
متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی بشکل ذلک و سببش اعیای
قوت یا استراحت یا عارض معاوض که منصرف شود بسوی آن طبیعت دفعة چون غم مفرط
**واقع فی الوسط** نبضی را گویند که واقع شود در و حرکت وقتی که متوقع بود
سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در
واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام انقباض اوست و در مطرقی
جز ثیست از انبساطی که قرعه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت

بسوی تروح که محتاج گردانیده طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت و دلائل نفس در سرعت و بطوء و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزد حکمت دلائل نبض بر مآل می بین و الله اعلم **خاتمه** زد رقم خامه ام دلائل نبض + نظری کن تأملی فرمای + تا شود نبض سال تاریخش + نبض کبیر و نود بر و افزای

۹۴۲

# رسالهٔ دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول حق صلی الله علیه و آله و اصحابه مخفی نماند که چون رسالهٔ دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه چنان رسید که در دلائل بول نیز کلمهٔ چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمد و التوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط آب بطعام در معده است تا رقیق آن کند و بلع آسان گرداند و راه جاری شود باکیلوس از ماساریقا لی که در جهت مقعر کبد است و از عروق شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند قهقری بسوی مثانه و بجهت منصبغ شود بول کسی که خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسی که عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم شود از آنچه مذکور شد دو امر **اول** آنکه در بول دو چیز است مائیت منفصله که اکثر آنست و فضلهٔ هضم ثانیه است و قلیل که مصاحب اوست در عروق تا اخر

از فصل ششم باب ست و این تفصیل [illegible] جسمی [illegible] امر دوم آنکه دلالت
بر احوال کبد و مثانه و صحت [illegible] دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او
کبد و کثرت [illegible] او و مثانه و جنس اوله بول یعنی چیزی [illegible] وسط [illegible] دلالت
میکند بر حال [illegible] جنس اول لون [illegible] اصول [illegible] وصل اول
از اصول لون [illegible] صفرت و محتویست بر پنج طبقه طبقه اول تبنی ست که صفرتش چون
آب تبن اندکست و مایل ست [illegible] دلالت کننده ست بر [illegible] از برای آنکه لون
تبنی یا از جهت [illegible] یا از جهت قلت صفرا و هر یک ازین هر دو دلیل
برودت و این حکم اکثریست از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا بجانب
دیگر باشد طبقه دوم اترجی ست که صفرت او شبیه است بصفرت قشور اترج
[illegible] زانده بر چیزی که در تبنی [illegible]
ست طبقه سوم اشقر ست که صفرتش مایل است بحمرت و دلالت کننده ست
بر حرارت طبقه چهارم ناری ست که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت
کننده بر حرارت زانده بر چیزی که در اشقر ست طبقه پنجم احمر ناصع ست که سرخی
ست [illegible] لونش مشابه [illegible] زعفران [illegible] ناری [illegible] صبغ زعفران
و دلالت کننده ست بر حرارت زانده [illegible] اصل دوم از اصول
[illegible] طبقه اول اصهب ست که او [illegible]
[illegible] و دمی که موجب [illegible] از آنکه رقیق باشد
طبقه دوم وردی ست که [illegible] زانده [illegible] بر حمرت اصهب و دمی که
موجب [illegible] زانده غلیظ باشد طبقه سوم قانی واقتم ست
که او [illegible] مایل [illegible] تیرگی و دمی که موجب [illegible] لابدست از آنکه اغلظ باشد
و سبب جمیع این طبقات ثلثه غلبه دم و حرارتست علی مراتبها و کاهی لون او [illegible]